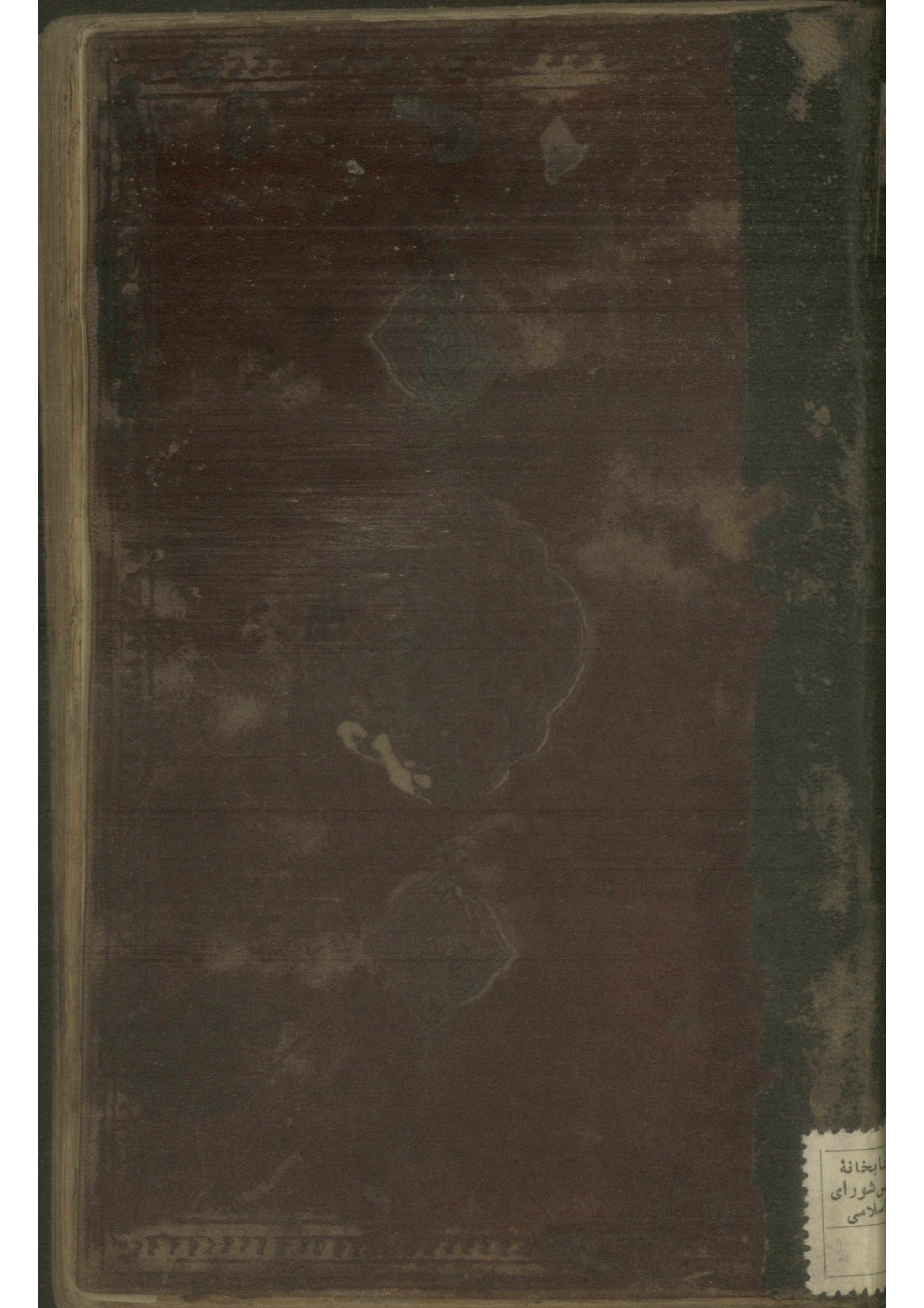

تابخانهٔ
س شورای
سلامی



١٨٤٢٧
١٥٤٣
١٥٤٣
١٨٤٢٧
التوحيد بين نفس
الرحمن
فارسی
نسخه نفیس



١٨٤٢٧
کتابخانه مجلس شورا
١٥٦٣
١٤٢٩
١٥٦٣
١٨٤٢٧
التوحید بنفس الرحمن
فارسی
نسخه نفیس



کتابخانه مجلس شورا
١٨٤٢٧
١٥٤٢
١٤٢٩
١٥٤٢
١٨٤٢٧
التوحید من نفس الرحمن
فارسی
نسخه نفیس



بسم الله الرحمن الرحیم سپاس بی قیاس و ستایش در فرایش
خدای یکتای بی همتا را عز و علا که گویا شدن بیگانگی او سبب
سعادت سرمدی است و آسایش جاودانی که من قال
لا اله الا الله دخل الجنة فحمدا له ثم حمدا له و درود و سلام
بر دوام بران یگانهٔ برتر مقام که دوم این خیر الکلام نام بلند
و منصب ارجمند اوست که محمد رسول الله صلی الله علیه و علی
آله و سلم و بارک و ترحم و گرامی گوهر نامدار که در سلک آن
دو امین بزرگوار شدن شایسته و سزاوار افتد دعا و ثنا
امام عادل تواند بود که وجوب فرمان برداری او ثابت

فرض طاعت گزاری خالق جهان آفرین و بهترین خلایق
اولین و آخرین واقع شده در کریمهٔ یا ایها الذین آمنوا
اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم و بحمد الله تعالی
درین روزگار بدیع آثار از سابقهٔ عنایت پروردگار انوار
کرامت مستفاد از کریمهٔ ان الارض لله یورثها من یشاء
من عباده بر ساحهٔ سعادت و اقبال بری از اختلال و انتقال
پادشاهی بی همال صاحب کمال حقیقی نه مجازی تافته که فطرت
عدالت و راستی آن مؤید مظفر غازی را از بدو فطرت
سرشته نهاد مبارک افتاده نه آنک آثار معدلت از جد و
ملاحظه بالعدل قامت السموات و الارض از ایشان صدور
می یابد چه از توجه بر دوام که باطن آگاه آن برگزیدهٔ اله را
جل جلال الله بحضرت پروردگار خویش از صدق و

یقین هست بسی شبا روز بگذرد که بر زبان حقایق بیانشان
سخنی که تعلق بامور دنیوی داشته باشد بگذرد و با فسحت
ممالک از نزدیک و دور هیچ کس را یارای آن نه که بیرون از
فرمان واجب الاذعان یکدینار از نقد یا چیزی که بآن
ارزد تصرف کند لاجرم خلاصهٔ معمورهٔ عالم مسخر اعوان و
انصار آن پیش آفرینش و کم زآفریدگار گشته بی تیر
بی جنگ و پیکار چه آنچه نویسنده بتحقیق میداند فوجی از
عساکر ظفر مآثر را در حدود کرمان بکوششی احتیاج افتاد
و بکمتر از ساعتی نجومی بیشتر از هزار سر بشمار نه بمبالغه در
گفتار بی بدن روانه گشت بعذرخواهی استاد کان پایهٔ
سریر خلافت مصیر و ظاهر شد اینک انوری روشن
رای مدحت آرای بزبان سخن گستری آورده که

گر سموم قهر او بر روی دریا بگذرد   سالها از قعر دریا دود و خاکستر شد
ور نسیم لطف او بر آتش دوزخ وزد   دلو چرخ از دوزخ آب زمزم و کوثر کشد

و با یقین در این که   گر بگویم و گر نه عقل داند   کالش
گان طراز قبای دولت کیست   خامه عاجز از ذکر اوصاف و
انکشاف آن چنانچه باید و لایق آید از برای تیمن و تبرک
نوشته را خواهد آراستن باسم سامی که زیب رؤس منا
برست و وجوه دنانیر و حرز جان و جان عالمیان صغیر و
کبیر   کمالش برتر از حد مدارک.   و بل فضل انسان بر ملک؛
و هو الملک العادل الکامل العارف بالله المجاهد فی سبیل الله
سبحانه ابو المظفر جهانشاه زیبندهٔ تاج و گاه   خلد الله
فی واضحیه ملکه و خلافته و سلطانه و با آنکه بکلک جف
القلم نگاشته ضمیر منیر که گاه تدبیر از تنگ مانی تعدیر

بسط مرحمت و معدلت نسبت با کافه خلایق مهم تر وقوع
آثار خشم و انتقام را که از مهم خدام بهرام انتقام ظاهر میگردد موجب
آنست که بر حسب فرموده واذا اردنا ان نهلک قریة
امرنا مترفیها ففسقوا فیها فحق علیها القول فدمرناها تدمیرا
که حاصل معنیش راجع بآن میشود که چون خدای تعالی خواهد
که جایی را ویران سازد از منعمان فاسق بی راه آنجا هم
بتقدیر آنحضرت چیزی صدور یابد که مستحق و سزاوار نزول
بلا گردند و از افروختگی شعلهٔ غضب الهی خشک و تر سوخته
آنجا زیر و زبر میگردد و امثال چنین احوال از کاشکان سلاطین
که ظل الله فی الارضین ایشانند ظاهر تواند شد و از مدتی
باز در بسیاری از بلاد و دیار انواع وقایع و حوادث غریب و
عجیب روی نموده و می نماید و از حکمت مندرج در آن امور

هولناک

عموم

هولناک آنچه بر تو شعور آگاهان بر آن افتد پرورش و
ترقی استعداد است بر سبیل که بر حسب ان لربکم فی ایام
دهرکم نفحات از خصایص این زمان بر ایشان ظاهر پوشیده
برکات ظهور مقتضیات ولایتست و در واقع صیقل
آینهٔ قابلیات تجلیات جلالی حقست سبحانه که آثار آتش
آن وقایع که گفته شد عمومی یافته و بیشتر مردم را از هر طایفه خاطر
بدانستن اسرار الهی مایل است و قوت شنیدن سخنانی حاصل
که گذشتگان را بعد از ریاضت بسیار در خلوات و اربعینات
حاصل شدی اگر شدی و اظهر و اعلی ازین آنکه چون در کلام
موزون که از برای رعایت وزن و قافیه عدالت و اتحاد
از چند وجه مرعیست و از آن حیثیت مناسب منقبت ولایت
افتاده فایز گرامت السلطان ظل الله که صاحب این زمانست

باوجود شغل خطیر جهانبانی پرتو التفات بر نظم کلام
الملوک ملوک الکلام می اندازد و مضمون آن سحر حلال
از حقایق نوع معارف گنجا نظیرش جز در کشفیات کمل از
محققان صوفیه نتوان یافت و چون قصد فرمان برداری
فرموده و اما بنعمه زنگ فحدث نویسنده را بران داشته
که این سخن را نویسد با آنکه تمام مردم این زمان از نزدیک و
دوری دانند آنرا از احسان بی پایان پروردگار
بخشاینده مهربان تعالی شانه مسالت میرود توفیق نوشتن
سخنی چند شود مند طالب بلند همت را که نفس ارجمندش
بحکم ان لربکم فی ایام دهرکم نفحات الا فتعرضوا لها
بتقلید گذشتگان خورسند نگردد و در حاصل کردن دانشی
که آدمی بآن از مشارکان در حیوانیت امتیاز یافته و

مافی صر

خورشید قدر رفیعش از اوج کرامت و سخر لکم ما فی الارض
جمیعا تافته و از دیوان امتنان و ما تشاؤن الا ان یشاء الله
فرمان چنان صادر شده که سخن در بیان سخنی گزارش
پذیرد که اگر گوینده آنرا از واقعه ضروری مکنت گفتار نباشد
دگر بار در حیرت زار روزشمار رستگار نبوده نه شرمسار
و بس ظاهر که چنان سخن جز اقرار بیگانگی آفریدگار سبحانه
نتواند بود و از نیست که در کریمه ان المسلمین والمسلمات و
المؤمنین والمؤمنات والقانتین والقانتات والصادقین و
والصادقات والصابرین والصابرات والخاشعین و
الخاشعات والمتصدقین والمتصدقات والصائمین
والصائمات والحافظین فروجهم والحافظات و
الذاکرین الله کثیرا والذاکرات اعد الله لهم مغفرة واجرا

عظیما اوصاف ستوده اهل سعادت سرمدی از فردان
وزنان بعشره کامله رسیده بذکر اذکاران مسکیه الختام گشته
وافضل الذکر لا اله الا الله مقرر است بی ارتیاب واشتباه
واز محمد رسول الله منقولست که فاضلترین آنچه گفته‌ام من و
پیغمبران پیش از من لا اله الا الله است ومامول از لطف بی
کران ارحم الراحمین عمت نعماؤه وتوالت آلاؤه آنست
که آنچه نوشته شود از مقاصد این رساله اصل وماخذ آن بینات
آیات کتاب مبین باشد وصحاح احادیث خاتم النبیین علیه و
علیهم افضل صلوات المصلین وآنچه برای بیان آن مقاصد
قلمی گردد از مقدمات ومتممات البته از اصول مقرره باشد
ومسلمات اهل اسلام یا از قضایای واضح فحوا بود که فطرت
سلیمه اهل دانش از قبول آن ابا ننماید واز تسلیم آن حرجی

ومحذوری هیچ وجه لازم نیاید وچون نمایش هرگونه احوال از
حسن وقبح ونفع وضرر بتشخص عینی ترتب می یابد اشیا را
ومرائیه آن بعد از تمثلی صوری وتعینی معنوی تواند بود در دیگر
مراتب وبالضروره هریک از آن را خصوصیتی باشد با خاص
قرار آنست که هرچه آن را تعیین محلی نتواند زبان نیارد و
اندیشه از آیات آفاقی وانفسی مفهومات مخیله را صورت
نگارد تا از سیاه کاریش این سفید رویی چشم توان داشت که فواید
مقاصد مستخرج از بحرین کتاب وسنت که اشارتی بآن رفت
نه مجرد آن باشد که در سلک تصانیف ومولفات دیگران
انتظام یافته بل مشعر باشد بآگاهی از نفحات ایام دهر و
تعرض بآن وچون از رسوخ تقلید ونفاذ احکام اوهام لسان
حال بی متوجهان تحصیل کمال بمعزی انا وجدنا آباءنا

علی انه وانا علی آثارهم مهتدون کو یاست ٩

با عاقلان بمسلک علم حکایتی است
کز غافلان مهلک جهلم شکایتی است

صاحب فتوحات مکی که شیخ مطلق مذکور خواهد شد در
فتوحات آورده که محمد بن سیرین قدس الله سر اولیائه اجمعین
بامدادی از عورتی شنید که اریت البارحة ان القمر فی
الثریا وچون دران زمان ومکان متفرد بود بمزید شهرت
ورفعت منزلت از قمر خود را فهم کرده واز لفظ ثریا ثری
وخاک را واز شمار ستارهاش هفت دور افلاک را و
فرمود که بعد از هفت شبانروز در قبر خواهد بود وبس از
هفته بجوار رحمت حق سبحانه بپیوست واز این بی شمارش
معلوم میشود اعتبار رویاء صادقه واز آنچه آن عالم ربانی

ونظایرهم

معتبر دانسته در دلالت حروف وکلمات مناسبات عقلی
در تعبیر قمر ودر تعبیر ثریا اشتقاق کبیر وعدد که تعرض ببعضی خصایص
آن پیش از شروع در مقاصد ما مولست از غون بوفق واز وقوف
برین تعبیر موافق تقدیر ربی از تعبیر طالب چیزی در یابد که دلالت
حروف وکلمات که حضرت ملک علام عز وعلا بهمان فرستاده
به پیغمبران علی نبینا وعلیهم الصلوة والسلام برای راهنمائی انام
منحصر نیست بر آنچه بوضع جعلی مخصوص بگروهی معین مستفاد
گردد واز نیست که در قرآن مجید که ایمان بآن وعمل بمقتضای
آن بر جمیع آدمیان وجنیان واجب است تا سپری شدن
این جهان امر بدانستن واندیشه کردن دران بسیار است ودر
چندین موضع بمثل افلا تعقلون وافلا تسمعون وافلا تبصرون
سرزنش تقصیر کنندگان در امتثال آن فرمان ورود یافته

واز هوشمندان پوشیده نماند که تنوع عبارات مذکوره را دلالتی
پس بیست بر آنچه گفته شد والله اعلم **تنبیه** علمای عربیت
در مباحث متعدده ذکر مرکبات تامه و غیر تامه فرموده اند و
اقسام آن باز نموده و در صدر اول سوره از قرآن بعد از فاتحه
آن کتاب اعجاز انتساب بلفظی معبر شده که نزد ایشان
مرکبست از سه کلمه ترکیبی غیر از آنکه در آن مباحث ایراد یافته
کلمه اولی را ملفوظ نه بر وفق مکتوب و مراد از ثانیه نه آن
معانی که در مجلس ایشان رفته و حال ثالثه اینجا و در نظایرش
هم نه آنچنان که در بسیار مواضع و اغرب از این آنکه صدر سوره
که این مرکب متصلست بآن بوجهی اشارت بآن سه حرف نیست
نبوار گفتار مخلوق و صورت کتابی بسمله مبارکه در صدور
سور نیز بر مقتضای مواضعات او با محفوظ مانده از حذف

وجه با نص انا نحن نزلنا الذکر و انا له لحافظون و مگر از ملاحظه
اجتماع این احوال زیرکان و آگاهان را بحدس و ذوق روشن
گردد که عربی مبین که کلام رب العالمین بر طبق آن نازل شده نه
مجرد قاعده چندست که جمعی دانایان بتوفیق یافته از تتبع سخنان
عرب عربا و تحقیق معانی آن بعرف ایشان استنباط نموده
اند و بتحت ضبط در آورده شکر الله سعیهم و رضی عنهم و با
قطع نظر از آنچه گفته شد ظاهرست این که اگر جواهر کریمه منزله
فرقانی را ورای دلالت وضعی جعلی دلالتی دیگر که اهل کشف
و تحقیق اعتبار فرموده اند باشد لازم آید اشتمال قرآن بر
تکرار بسیار و محصل بی از آن جزئیات احوال که سکان
که از اکثر ایشان نه نام مانده و نه نشان با آنکه نزد مؤمنان
بکتاب رب سبل عرفان و ایقان هر حرف را در محل از قرآن

شانیست خاص وحصول این حال آن لآلی مجد ومعالی را
از بحرین کتاب وسنت گواهان معدل مزکی است از جمله
حضرت خاتم صلی الله علیه وعلی آله وسلم چون با سپاه اسلام
پناه بطامر خیبر رسید واز صبیه که در بارو بود شنید که محمد و
الخمیس فرمود که الله اکبر خرب خیبر خدا را غم خود خورد گوینده
را منکر حروفی را که از دهان دختری بی دین بیرون آید دلائلی
بود که بوضع جلی مفهوم نگردد وحروف جوامع الکلم ختمی را
نباشد جزم برین زعم کاذب را با تحقق آنچه شمه نمود بشد
سبب چه شاید بود غیر از معرابی افلا یتدبرون القرآن
ام علی قلوب اقفالها والله اعلم واعلی تنبیه اعتبار
رؤیای صادقه که اشارتی بآن رفت از مواضع متعدد کتاب
وسنت مستفاد می شود ودر قرآن احسن قصص بفرموده هذا

تاویل

تاویل رؤیای من قبل قد جعلها ربی حقا اختتام یافته واز آنکه
خلیل الله علی نبینا وعلیه الصلوة والسلم از اعتبار خوابی که
دیده بود قصد ذبح فرزند فرموده حکایت رفته ونه آنکه این
مخصوص انبیاست که احسن قصص اشتمال دارد برخواب دیگران
نیز وبا این همه صاحب مواقف در مدونی که اصول دین می
خوانند آنرا بازنموده که اما الرؤیا فخیال باطل عند المتکلمین و
دلیل دو طایفه بران زعم فاسد که بسی از عوام الناس را بطلان
آن بتجربه معلوم باشد ذکر کرده وکم مثلها فیها وفیما نظیرها وبعضی
از محققان متعرض تنبیه بر غلطهای حکمای مشائین شده اند
وبیان فرموده وحال آنکه مقصد اعلی بسیاری از طالبان
دانش دانستن تصانیف این دو طایفه است ودر واقع غبنی
است عظیم نسبت با قابلیات زیرکان این زمان وچون

این حال برنویسند، پس از بسی اتفاقات حسنه که مر طالب را
شاید که دست ندهد روشن شده، مناسب مینماید ایراد بعضی
امور که بتمادی ایام طلب اطلاع یافته بران ومن الله سبحانه
الاعانة والتوفیق بالملاحظه فرموده، قایل صادق فعلمت علم
الاولین والاخرین سبحانک لا احصی ثناء علیک انت کما
اثنیت علی نفسک مگر هوشمند از اشتباه نماند در عدم استقلال
قوت عاقله با دیگر مدارک بشری در معرفت وشناختن حضرت
پروردگار تبارک وتعالی ودانستن اسرار صنع بیچون و
این سخن مویدی غریب عجیب دارد از خوابی که یکی از اهل
این روزگار دیده از راست گویی شنیده که در شیراز
بدیدن نابینای مادرزاد که به نیکو دانستن تعبیر خواب
مشهور بود رفته بودم وشخصی درامد وخوابی تقریر کرد ومعبر

فرمود بگیرید این کس را که نباش است و دزد کفن و بعد
از تفتیش ظاهر شد صدق آن سخن متخیله نفسی خبیث خاین
کردار او را صورتی پوشانیده بود که آن روشن دل در
یافت اگر نه آنچه در شان قوت عاقله گزارش پذیرفت
واقعی بودی صاحب موافقت جانان راهی زیرک را نسبت
بمشکلان نفرمودی   عقل نتوانست گفت از
سر مغناطیس سنج   درجمادی لال شد از کند ذهن خود دم زند
این منظوم ورای مفهوم ظاهر که مناسب سخنان سابق بود
وهر کس در یابد فایده دیگر را متضمن است که جمعی مخصوص
دریابند چنانچه ازین منظوم که ره روی را که لطف دوست نواخت
در چمن سرو و لاله هادی ساخت   که همان فایده بعینه
دارد مستفاد میشود ودر خلل سطر ومنتخبش مبین و

روشن گشته بسبب مزید میل مردم بمعمای متعارف و آنکه زیاده
اعتنائی که اهل معما پس از پانصد سال بیش ازین نسبت با شرح حسن
اشارات بوده درین روزگار بترجیح قسم ثالث مفتاح آیات
که مباحث آن فصل اختصاصی بطبقه ظاهره قرآن مجید دارد و در
تقدیم و تاخیر کلمات دلالتی ملاحظه دقیقه و اعتبار یافته که
منشأ آن نه مجرد وضع جعلی است و نزد محققان آراسته ظاهر
صافی باطن صوفیه اعتبار وضع مذکور واجبست در
استنباط حکم و اسرار از کلام معجز نظام و صحاح احادیث
قدسی و نبوی علیه وعلی آله الصلوة والسلم که از آن سه بحر
زخار هر گوهر شاهوار وحده و با هر یک از سه چار مقدم را و
سه موخر از او هر گونه معانی را متضمن است و اصوب وجوه
این دابنداز آنچه درضمن فرموده انزل القرآن علی سبعة

احرف کلها شاف کاف اندراج دارد والله اعلم بالصواب
والیه المرجع والمآب **تنبیه** ایجاب ذاتی که مقصد
ترجمه رموزات قدما حکما نقل کرده اند از ایشان مراد آنان
که دانش از انبیا زمان خویش علی نبینا وعلیهم الصلوة والسلم
آموخته بوده اند آن بوده که ذات بی مثل و مانند حق سبحانه
وتعالی در آفریدن عالم وعالمیان بهیچ احتیاج هیچ وجه از
وجوه بچیزی زاید برخود ندارد نه امری حاشا ثم حاشا که
موهم عدم اختیار باشد یا عدم علم بآنچه صدور یابد از وجود
سوزانیدن از آتش و روشنی از آفتاب تعالی الله عما یقولها
الظالمون علوا کبیرا چه جای این اندیشهای فاسد ست
نویسنده را بخاطر مانده وکفی بالله شهیدا که درستی یقین
کم از هفت سالگی او ایل بهاری در باغی گیاهی طرفه در نظرش

خواست تا ترک کند و بعد از قصد ملهم گشت با نکه غمگین گردد از جدای
همسرانش که همه را ذوق و شعور میدانست بدانشی فطری که اطفال آنرا
می باشد و از آن دانش او را رعایت جانب آنها راجح آمد بر
حاصل کردن آرزوی خویش در ان سن و دست باز کشید و
در تصدیق فرموده کل مولود یولد علی الفطرة بخصوص مزید
ایقانی دارد و رای ایمای براستی و درستی و ما ینطق عن
الهوی ان هو الا وحی یوحی علیه و علی آله شرایف الصلوات
و کرایم التحیات و با این روزی از صاحب مفاحص قدس
سره شنید که عالم حی ناطق است و در سلک محفوظاتش انتظام
یافت و بعد از مدتی مدید بحری در حمامی از حمامات برسا
آن سخن بنوعی سانح گشت که اگر فضا هم از ایشان خلاف آن
بشنیدی تغیری بآن راه نیافتی و از ین در می توان یافت

که از مواضع لغزیدن اقدام ارباب تحصیل عدم تمییز است
میان معلومات و محفوظات از سخنان دیگران پس جوینده
دانش را بعد از اعراض کلی از شواغل بی حاصل و صدق توجه
در تطهیر باطن باید کوشید و تنویر آن بنور حضور و استخراج فواید
مقاصد از بحرین کتاب و سنت و بیان این حال تا مفصل گردد
بملال بصورتی موزون معروض خواهد گشت و بالله التوفیق

خورشید چو گشت عالم آرا — محتاج سراج نیست بینا
عقلست سراج و نور ایمان — خورشید سپهر نص قرآن
مشنو تو که همدم مسیحا — قاروره برد بر اطبا
وین چون نشود تمام ظاهر — بی ذکر مدارک و مشاعر
زان هم بزدار کنم حکایت — باشد که ز حق بود عنایت
برتر ز خرد دو گونه مدرک — هست انسان را مکن در این شک

خاصست بانبیا یکی زان
کس را نبود بغیر از ایشان

وان ختم شده و گذشت جون دور
بر قایل لا نبی بعدی

ورمدرک دیگر اولیا را
سهم داده نصیب حق تعالی

واثار کمال آن درین عصر
پیداست ولی علو آن قصر

زان پیش که افکند بیوستاک
بر کنگرهاش کمند ادراک

هر کز دو جهان نظر ندوزد
گر حق طلبد بهرزه سوزد

گر در طلبش گشائی اقدام
از خود نگذر در اولین گام

عینین مکن بکرد کو بینن
آلوده که دین نیت بی شین

وام است گرین بود و گر آن
قاضی حق و دور خست زندان

با مفلس و این بهینه حال است
دعوی توانگری و بال است

مفلس نبرد کسی بزندان
دریاب و همین خلاص خود دان

ممکن که نماید و نپاید
مستغنی اگر زید نشاید

حق راست غنا تبارک الله
واو راز مقربان درگاه

جمعی امنا خزانه دارند
با دانش و بخشش و وفارند

زایشان رسد از عطای سلطان
جزئی که رسد بمستحقان

سردار محمد امین است
پیش از همه گرچه واپسین است

در زیر لوای اوست آدم
وز فیض عطای اوست عالم

لولاک شنیده بیاد آر
وین گفته ز شاعری مپندار

کاینها ز خصایص زمان است
ور سهو کنی ترا زیان است

بدبخت کسی که گشت محروم
از حب رسول و آل معصوم

کانست وسیلهٔ سعادات
والحمد لواهب العطیات

تنبیه باتفاق اهل اسلام اگر کسی آنچه از خوانندهٔ قرآن شنود کلام الله گوید آزا و گفته خود را بهر گونه سوگند موکد سازد بزه مند نشود و اداء کفاره واجب نگردد

اورا و دیگر صفات سبعهٔ الهیّه را از حیات و علم و قدرت
و غیرها چنین اختصاصی نسبت با آن حضرت نیست و در این
سخن نیکو ظاهر گردد از تذکر فرق میان قول حق سبحانه و
کلام او و تدبر در منشأ ظهور غیر و انعدام او و بصورتی موزون
باز نمودن انسب می نماید و من الله التوفیق

دل داده و از زبان تحقیق — بشنو سخنی بگوش تصدیق
قولست و کلام مرد حق را — دریاب بگو تو این سبق را
گر باری او بیان کنم من — پاکیزه و دلپذیر و روشن
قولش سبب ظهور اشیاست — بی واسطه گفت هر چه را خواست
کن وان بشود بطرفة العین — افتاده ز علم سایر عین
هر چیز که حق نخواهد آن را — هرگز نشود پدید اصلا
حق بود و نبود غیر او هیچ — وز او ناید بجز نکو هیچ

بی شک چو ز جهل بد مبرّا — دانست بذات خویش خود را
زان علم که عالمست و معلوم — مجموع یکی و غیر معدوم
بی چون و چگونه صورتی نیست — هر چیز که بوده و باشد و هست
دانا بود عجب که داند — چیزی که بذات خود تواند
وان علم که گفتم ای سخن دان — سرچشمهٔ فیض اقدس است آن
یکتاست که هیچ از او بدر نیست — کس را ز نهانش خبری نیست
وان صورتها ابسته بی چون — مردم بنمایشی دگرگون
دریاب که اصل قابلیات — آن بوده و واهب العطیات
گر شان ویست آفریدن — بی یاری غیر و پروریدن
فعلش نه زمانی است و آنی است — آنی کازلی جاودانی است
روشن سازم که این چه سرّ است — حیّی و ممیت مستمر است
نوری که ز مهر و ماه باشد — پیوسته قنازه تازه باشد

زین سان مدد وجود اشیا / نو نور سد از خدای دانا

دانا گفتم که تا نیفتد / نادان ز ره از تصوری بد

این خلق جدید اگر بدانی / دانستن آخرت توانی

امروز هر انکه او نه بیناست / فردا بیقین بدان که اعمی است

اگر جو شدی ز شان باری / اندیشه اگر بران گماری

دانی که ز صنع او تعالی / هر چیز که میشود هویدا

حیوان و جمادی و نباتی / شانی بود از شئون ذاتی

یکتایی ذات بی تغیر / شانی را نه نهایت اکثر

کثرت مشمر جز اعتباری / او بین که طاریست و جاری

آبی که بود بدیک جوشان / و آواز مغنی خوشان

آنرا بینی بشکل بسیار / این نایی و نغمها باطوار

در هر دو بچشم عقل بنگر / جز آب و هوا نه هیچ دیگر

از غیب هر انچه گشت سانح / آمد بقلم درست و واضح

مشحون بلطایف و دقایق / والحمد لملهم الحقایق

تنبیه از انچه گروهی دانش پژوه مستظهر بفطانت بتراء خویش که در خواب غفلت بوده اند و خود را بیدار انگاشته بر لوح پندار نگاشته اند و در واقع بخانت حال و آنست که از فرید اختصاصش نسبت با دیگر صفات متکلم حقیقی سبحانه ثم سبحانه شمه نموده شد و تبیین فساد آن پندار با تنبیه بر اموری که دانستن آن جوینده دانش از برای دانش را سودمند افتد مکمل منظومات گذشته خواهد گشت

بعون الله تعالی و تیسیره / از قول چو داده شد نشانی

بشنو ز کلام هم بیانی / در زیر بلند سقف نه تو

کس نیست بغیر ما سخن گو / ما چون ز زبان شدیم گویا

از قول شود کلام پیدا / گفتن باشد نخست وانگه

از گفته شوند مردم آگه / زین گونه مدان کلام کاینجا

زان بحث همی رود که ما را / قرآن قدیم از آن مراد است

تجویز حدوث آن فساد است / جز حق نبود مگر که باطل

باطل چو نمود گشت زایل / مشروح گذشت این بیاد آر

با گفته حق ادب نگه دار / تنگا نبود چو ضنگا اصلا

حاشا حاشا و ثم حاشا / مرحوف بهر محل ز قرآن

دارد شانی بگوش واوان / غافل شدن از خواص اشیا

وانکه ز کلام حق تعالی / از دانش اهل هوش دور است

امری ز غرایب امور است / وین غفلت آدمی از آنست

کانسان و مرانجه از جهانست / مجموع زند ظل موید است

قرآن بهمین گواه و گویاست / ظل را نبود بجز نمودن

خطیبش

خطیبش نه از ثبات و بودن / از بود و نمود فرق دریاب

کین هست شراب و آن یکی آب / وین نیست بدان نمود در اصود

کاگاه شوی ز بودن بود / بود ازلی ذو الجلالی

باقی ببقاء لایزالی / زان بود اثری نمود عالم

پیدا بطفیل نور خاتم / عالم که نماید و نپاید

او را مدد نمایش آید / زان نور که بد حبیب اول

شد خاتم انبیاء مرسل / وین نیست نشان خاتمیت

کاورد بعهد جاهلیت / ناخوانده و نانوشته حرفی

ور دانش کس نبسته طرفی / قرآن که در وست هر چه جوئید

اعلی و اتم ز هر چه گویند / نوریست قدیم جاودانی

واو راست نمایشی زبانی / نادان ز حدوث آن نمودن

افتاد بناسزا سرودن / غافل که نمود و بود دارد

واو هر دو بتنگی عجب پیچ دارد

بود انکار رد نمود خود را — تمیز نکرده نیک و بد را
این فرق نموده شد مکرر — در ضمن مثالها مصور
وامید چنانک نافع آید — آنرا که بخواندش کراید
یابد ز درون خود گواهی — از نور هدایت الهی
لیکن چه ز واردات غیبیست — بی یادی ازان که ناظمش کیست
ما قال کند نگاه و فحواش — من قال چنانچه هست گو باش
گویا که ز بهر این محل گفت — گوینده که در این سخن سفت
آنکس که ز شهر آشنائیست — داند که متاع ما کجائیست

تنبیه از خصایص کلام معجز نظام مبحوث عنه که احاطهٔ عقول واوهام انام بر تمام آن از حیز امکان بیرونست آنکه در قصص واخبار گذشته بروجهی اندراج یافته که جزئیات احوال جمع معین چنانچه بوده ازان مستفاد میشود که ما کان حدیثا یفتری ودیگر از معارف وحقایق کلیه را متضمن است که ولکن تصدیق الذی بین یدیه وتفصیل کل شیء وهدی ورحمة لقوم یؤمنون ووجهی از وجوه اعجاز اینست وهر براینکه فصحا وبلغا از اتیان بمثل آن عاجز آمدند نه لایق مومنان بر سبیل اتفاقست ونه شایستهٔ جلالت قدر آن کتاب اعجاز انتساب ومن الله التوفیق لبیان ذلک والیه المرجع والمآب

حق را که کلام او قدیمست — یهدی بصراط مستقیمست
باشد کلمات نیز وقرآن — گویاست بلا تناهی آن
زالقای یکی ازان بمریم — زائید مسیح جانفزا دم
آیات در انفس و در آفاق — ظاهر نشود مگر ز خلاق
از قول کن و سماع اشیا — پیدا شده هرچه هست هرجا

وین رفت که هست شی مطلق ... شانی ز شئون ذاتی حق
پس قول خدا و آفریدن ... باشد دو بگفتن و شنیدن
لیکن چو نظر کنی بحاصل ... از هر دو بود یکی و کامل
این دریابد ز قوله الحق ... فرموده حق علا و صدق
وین نیز که گفته ملک اوراست ... پیوسته بآن نبیش اوراست
چون گفتن حق شد آفریدن ... این حال شود درست و روشن
کاشیا کلمات او بود پاک ... از مرکز خاک تا بافلاک
با جمله حوادث و وقایع ... مجموع صنایع و بدایع
چون گشت مقر این در آفاق ... بردانا یان نباشد این شاق
گر انفس خویش باز جویند ... احوال صدور آنچه گویند
کز غیب هر آنچه میرسد آن ... در دل ز لباس لفظ عریان
ظلش بعبارتی مثالی ... افتد بخیال شخص خالی
وانگاه بصورت کلامی ... ظاهر چو شود کلام نامی
این قوس نزولی است اینجا ... چون در عالم نمود اشیا
از غیب بطون چو گشت نازل ... طی کرده منازل و مراحل
کز غیب بدل رسید وزانجا ... آمد بخیال و پس زلبها
ظاهر شد و جست باز گردید ... زانجا سوی گوش هر که بشنید
تا باز بدرون بشتابد ... سوی سفرش حصول یابد
در راه عبارت خیالی ... افکنده بدل بشتافت حالی
پاکیزه چنانکه بود از اول ... شد قوس رجوع هم مکمل
کاغاز کلام ما از انجاست ... وز دل تا دل ز مبحث ماست
چون گفته بدل وصول یابد ... مقصود ازو حصول یابد
این دور که زیرکان توانند ... کاز ابتدا زخود بدانند
باید که هر انکه هوشمند است ... اندیشه کند که سود مند است

از آنکه کند بزم پیش / نظارهٔ جمال آن و بیش
وین آینهٔ عروس تحقیق / روشن سازم بعون توفیق
بشنو باراده بی ملالی / تا عرضه کنم ترا مثالی
از گفتن لفظ آب فرضا / یک چیز آید بجمله دلها
دیگر نشود بکثرت دل / پوشیده نماند این ز عاقل
لیکن بخیالها تو دانی / تا آید و شود پیاپی
از بهر مثال گفتم آنها / و اگر نیم از همه زبانها
دانم نرسد بلا تناهی / عقل تو دهد بدین گواهی
کثرت باید عبارت اما / باشد حدی و ضبطی آن را
چون یافت ظهور عینی آن صوت / هر چند که در زمان شود فوت
هر لفظی از آن بگاه گفتار / چندان گوئی توان دگر بار
یک معنی را شمار صورت / از حد گذرد که ضرورت

احکام و خواص این دو منزل / کاخر دمنت و اولین دل
برزخ شده در میان خیالیست / یک شهر ز عالم مثال است
دریاب و از آن مباش غافل / تا حل شودت پس امر مشکل
زیرا که مواقف کلام است / و انسان ز سخن بلند نام است
وین خود نبود ز عقل پنهان / کز قدرت رب کال زدان
بیرون ز تو هست هم سه موطن / کان ظاهر و برزخست و باطن
جمهور افاضل و اکابر / جمله ز اوایل و اواخر
هستند بر آنکه هست یکسان / عالم بتمام و نوع انسان
زان رو که هر آنچه باشد آنجا / اینجا یابی اتم و اعلی
پس حال مواطن ار بدانی / بتوان ز منازل دو بینی
دانست و چو شرح آن تفصیل / بی شبهه سخن کشد بتطویل
آن به که بنثر نکته خیزد / در کام عقول خوشتر از قند

گردد قصب قلم شکر بار | گویا شده طوطیان اسرار
شو حاضر خویشتن زمانی | تا باز دهم ترا نشانی
سالک که شود ز غیب نازل | یکتایی و پاکی که در دل
دارد چو نکو کند تصور | بیننده به دیدهٔ تدبر
از عقل کند برای اصوب | پاکی ملایک مقرب
و احوال مجردات یکسر | بی دغدغهٔ زو هم باور
وین هم که مراتب ما سوی الله | جسمانی و چشم داند آگاه
از خویش بگشته و آدمی نام | افتد که بود اضل از انعام
از دل اگر آگهیش بودی | زان گونه گزاف کی سرودی
و همتش بوساوس مموه | و اگر نه شبه نشمردی از ره
وا زانکه به هدایت یاور | این در بابد ز خلق آخر
اهل نظر این طهارت دل | گردند بیان به بس دلایل

زان

زان گونه که شاه کشور ما | از جای و جهت بود مبرا
با آنکه مدبر تن ماست | زو کار همه جهان شود راست
وانرا که کند عنایت | فرمودهٔ من عرف کفایت
وز اهل نظر که گشت مذکور | جمعی که بعقل خویش مغرور
گشتند و در اکتساب عرفان | کانست کمال نوع انسان
بردند گمان که هست کافی | باشد رایش دوای شافی
از علت جهل و جهل بودان | برهان که نه اصل آن ز قرآن
یا قول رسول باشد آنها | باشد شبه ضلالت افزا
وز شبهه بجز خیال باطل | چیزی نشود ز فکر حاصل
جز پیروی کتاب و سنت | اوری ثمر صلاح امت
گوئی که سروش این سخن گفت | در سفتهٔ کسی که این سخن گفت
چون دیدهٔ راه بین نداری | فاید قرشی به از بخاری

دل در سخن محمدی بند — بشنو ز علی ز بو علی چند
وما التوفیق الا بالله العزیز الغفور ومن لم یجعل الله له نورا
فما له من نور **تنبیه** مرد دانا بفطرت سلیمه در یابد
که مفهوم از وحدت و یکتائی مقتضی آنست که چیز متصف
باو هیچ نباشد و ازین روشن گردد که واحد بوحدت حقیقی
تعالی و تقدس باطلاق ذاتی بری از تغیر و تبدل ازلا و
ابدا معلوم غیر نگردد اصلا و لهذا ذکر اسم بزرگوار آن جل
جلال الله مقرون بواحد ورود یافته در اول محل از سبع
و شش موضع که کاشف است از توحید آن حضرت بسبب
غیر در اکل کتب منزل بافضل رسل علیه و علیهم الصلوة والسلام
و از آنچه بر سبیل عموم هر عاقل تواند دانست بیقین چنانچه
بهیچ وجه از شبهه و تشکیک تغییر پذیر نگردد احوال و احکام عدد است

که اگر بفرض محال کسی گوید که حاصل ضرب سه در چهار یازده است
یا سیزده مثلا و سنگ خارا بتصدیق او گویا شود دانا ترا
تعجب و حیرت طاری گردد از آن نه شک در آن که البته
دوازده بوده و با وجود احتیاج و اشتغال طبقات مردم از
علما و صناع و غیرهم باستعمال آن در شرعیات و عرفیات
کس را نزاعی نبوده و مخالفتی روی ننموده در مقتضیات قواعد
و احکام احصائی و اصل و منشا این شدت نورانیت که
مجلای لبابی حروف راست هم از حیثیت عموم دانندگان
و هم از حیثیت تاثیر در نفوس بآن معنی که قبول احکام او
فطرت افراد انسان را روشن گردد زیرکان [illegible] تذکر
سخنان گذشته و تدبر در آن چه مستفاد میشود از فحاوی آنچه
گزارش پذیرفته این معنی که از علم حق سبحانه بذات خود که محققان

صوفیه تعبیر ازان بذاته لذاته فرموده اند هرچه در نشأتین بدیهی
و معادی پرتوی از هستی بر و تافته یا خواهد تافت از معلومات
بالتبع ثبوتی علمی یافته که ازان یافته صلوح تعلق ارادت قدیم
باظهار او و مکنت شنیدن قول کن و فرمان بردن فی الحال
چنانچه از نظام کریمهٔ انما امره اذا اراد شیئا ان یقول له کن
فیکون مستفاد میشود و ازین معلوم گردد که مراد ازین سخن
ماهیت بجعل جاعل نیست چه منقولست از قدمای حکما که دانش
از ارشاد انبیا علی نبینا و علیهم الصلوة والسلام اندوخته بودند
و قصد ایشان از ماهیت معلوم ثبوت یافته مشار الیه بود
چنانچه باصطلاح محققان صوفیه حقیقة الحقائق عبارت از
حقیقت محمدیست علیه و علی آله شرایف الصلوات و کرایم
التحیات و موید اثبات آن ثبوت است استبعاد مستفاد

از مغزی

از مغزی ام خلقوا من غیر شیء ام هم الخالقون که ثبات پیش
از آفریده شدن را منشائی جز مشیت آفریننده سبحانه و
تعالی متصور نیست پس مجلای معنوی حروف معبّر بعده که
سخن در ان میرفت حقایق مکونات باشد که در کلام معجز نظام
بکلمات الله تعبیری از تناهی مودی شده در مرتبهٔ نظر قلب انسان
کلمات ایشان را و اشارت بآن مرتبه داشته اند از باب
مشاهده و عیان محصل مضمون فی عماء ما فوقه هواء و لا تحته
هواء که در جواب این کان ربنا قبل ان یخلق الخلق فرموده
قایل صادق ان نفس الرحمن یاتینی من قبل الیمن و چون از
قصور مدارک بشری در الهیات که بپایش سبق ذکر یافته
مقیدان بتنزیه عقلی که حافظ مصطلحات تند ایشان نه وارث
علوم انبیا در بعضی مواضع کتاب و سنت عدول جسته اند از

ظاهر و آزاد برآنچه مقتضی رای ایشان بوده حمل کرده شیخ
قدس سره تصریح فرموده که مظاهر مذکور مکذبان حق اند
سبحانه ثم سبحانه و هم یحسبون انهم یحسنون صنعا و تحقیق
این سخن ان شاء الله تعالی مشروح خواهد گشت در طی فنون
معارف و حقایق که در تبیین هر یک از ان مواضع که اشارتی
بآن رفته اندراج یافته و ایراد بعضی از انها با سوانح وقت
از فیض فضل ربانی مأمول است والراجی من الکریم لا یخیب انه
یسمع و یجیب تنبیه از موجبات غفلت مردم از امتو
که کمال انسان دانستن آنست که مخلوقات چنانچه
نموده شد کلمات الله است پس آزا ورای صورتی که
بآن محسوس گردد البته معنی پوشیده بود که فایده ظاهر
شدنش آن باشد و اشتغال بصورت حجاب دریافتن آن معنی

است و این حال را نظری هست از اقسام کلام امام و حال
آنکه بیانش از اهم مهمات است شروع در مقصد اصلی را و التوفیق
من الله عز و علا ه چون چنین بود بیت خامه میان
تا رساند بعرض دانایان   که حقیقت مستثنی خواه متصل
و خواه منقطع چنانچه شارح رضی کافیه بآن فرموده چیزیست
بعد از الا و اخواتش که مخالف ما قبل باشد در نفی و اثبات
مثلا در ما جاء القوم الا زیدا یا حمارا هر یک از زید یا حمار آمده
باشد و قوم نه و در همین مثال نیز ما قوم آمده باشند و زید یا
حمار نه و هر یک ازین صور چهارگانه بعرف نحویان جمله ایست
درست لفظا و معنی جامع نسبتین نفی و اثبات و از کمال
جامعیت و غایت تمامی این نوع از تألیف افتاده کثرت
اختلاف علما از وجوه متعدده در بحث مستثنی   و از انجمله

اگر بعد از اتفاق جمهور بر این که مستثنی متصل مخرج و اخراج
را فی نفس الامر مستبق دخول ضروری وجیند در جاء القوم الا
زید استثنا زید باید که آمده باشد که داخل قوم است و نیامده
باشد که اخراج یافته و در مثل له علی عشرة دنانیر الا دانقا
دخول و خروج دانق بغایت ظاهر است و از افاضل در حل
این مشکل اقوال مختلف منقول و محصل قول صحیح آنکه مستثنی
از قبیل الفاظ و کلمات و دانایان را از ملاحظه گفتار
خود آسان بود دانستن این که مرجع تعین معنوی و تمثلی
خیالی نیابد در باطن گوینده که نشود چنانچه از مواضع
کتاب و سنت مستفاد میشود که در موطن ظهوری سر حب
قلم بر لوح محفوظ ثبت نکرده پیدا نمیگردد پس گوینده مثال مذکور
قوم را با الا زید اندیشه کرده باشد و گفته جاء القوم الا زید ا

و در دیار

و در دیار و دانق همین سبیل که استثنا دنسبتی است مخصوص
و در تاخر نسبت از منتسبین خفائی نیست و بالاین از مشاهیر (وین محل صح)
علماء سبحان زلایق اهل دانش منقولست چنانکه در واقع بواسطه
غفلتی که گذشت بالحق هو معکم اینما کنتم در خطاب عام در شان
جمعی اولیک ینادون من مکان بعید نازل شده و در القائل
یار نزدیکتر زتست بتو   تو ز نزدیکی او جدائی دور

تنبیه شیخ قدس سره در باب صد و نود و هشتم
که در بیان معرفت نفس بفتح فا و اسرار آنست فرموده که
قال صلی الله علیه وسلم لما اشتد علیه کرب ما یلاقی من
الاضداد ان نفس الرحمن یاتینی من قبل الیمن و بعد از
ایراد بسی معارف و لطایف و تبیین توافق و تشابه حروف (کلمات الهیه و حروف هم)
کلمات متعارف نموده که صادر از نفس متنفس انسانی که

اکمل نشأت اوست بیست و هشت حرف متحقق است چنانکه
صادر از نفس رحمانی که اعیان کلمات الهیه اند بیست و
هشت است و در تفصیل این فرموده که وکان اول خلق خلقه الله
من النفس الذی هو العماء القابل لفتح صور العالم و العقل و
هو القلم ثم النفس و هو اللوح ثم الطبیعة ثم الهباء ثم الجسم ثم
الشکل ثم العرش ثم الکرسی ثم الاطلس ثم فلک الکواکب
الثابتة ثم السماء الاولی ثم الثانیة ثم الثالثة ثم الرابعة ثم الخامسة
ثم السادسة ثم السابعة ثم کرة النار ثم کرة الهواء ثم کرة
الماء ثم التراب ثم المعدن ثم النبات ثم الحیوان ثم الملک
ثم الجن ثم البشر ثم المرتبة و المرتبة هی الغایة فی کل موجود کما
ان الواو غایة حروف النفس و قصدت ذکر اسماء العالم لان
وجوده و فرموده ماذکرنا الا ما تختص بعالم الدنیا کانه ما ذکرنا

من الحروف الا ما یختص بالنفس الانسانی الیوم و از لطایف
مشار الیها که موید بعضی سخنان گذشته است آنکه علم الله بالاشیاء
علمه بنفسه و اینک العالم محدث و الله کان و لا شیء معه و علم
العالم من علمه بنفسه فما اظهر فی الکون الا ما هو علیه فی نفسه
و کانه کان باطنا فصار بالعالم ظاهرا و در واقع هیچ دانا را
در تقدم و پیشی ذات آفریننده سبحانه و تعالی بر آفریده جراز
نباشد و اگر فرضا همان پیشی بود که جنبیدن انگشت را
بر جنبیدن انگشتری است و از ملاحظه این حال با آنکه زمان را
بیرون از اندیشه مردم بهره از هستی نیست بجز یک آن مر ترا
از انقسام و انعدام زیر کار از یقین معلوم گردد که اگر از شأن
آن ذات منزه از احتیاج بغیر آفریدن و بدید آوردن عالم
بودی هرگز هیچ ننمودی پس بدید آمده را هر چه باشد از

باشش و دانش از بخشش آن حضرت بود و پیش از شمهٔ قابلیت
قبول بودن و شایستگی پدید آمدن از شنیدن و فرمان بردن
امر معتبر کن چه نموده شد پیش ازین که قوت شنیدن این حکم از
عطاء حاکم یافته هر که و هر چه پرتوی از هستی بر و تافته و بی
توقف بر حسب فرمان از کمین اختفا بانجمن اختلا شتافته و
چون از آغاز فرمان برداری عامه و خاصه از سرعت رسیدن
کاف کن بنون و او که عین کون است از میان افتاده حرکت
کاینات در طاعت گزاری و پیدا شدن مقارن سکون
نون بوده در آنی واحد کلمح البصر او هو اقرب و حال آنکه
صورت وحدانی مشتمل بر سمه و الظاهر عنوان الباطن بوده است
دایم الحرکه در غایت سرعت و آنگاه دوری که آخر آن عین
اول می باشد بنا بر تحقق وقوع امور مذکور در محکمهٔ ذوق

اهل حضور گواهی کتب ربکم علی نفسه الرحمة و رحمتی وسعت کل
شیء بیّنهٔ صدق این منظوم آورندهٔ ناظم است که

گر چه ز گناه جست و جو خواهد بود
وآن یار عزیز تند خو خواهد بود
از خیر محض جز نکوئی ناید
خوش باش که عاقبت نکو خواهد بود

و مقوی این امیدواری است اختصاص اضافت باسم بزرگوار
الرحمن پس اگر مقاصد باب مذکور به بیان مبامن برکات
آنست و فهرست این مقاصد که بعد از تبیین فضیلت ذکر
ایراد یافته بجا فضیلت مذکور در هر یک از آن خصایص
ذکری مخصوص و تاسع و اسع از آن کاشف اسرار فضیل
اذکار که مقصد اعلی همانست از آنچه گفته شد و خواهد شد

ع

بیازی توفیق ومن الله سبحانه الهدایة الی سواء الطریق
الموصل الی التحقیق **فصل** سلسلهٔ منتظمهٔ بی
نهایت عدد از تکرار وحدتست با آنکه در ان هیچ تکرار نیست
وسرش آنکه منشأ کثرت ثنویت اعتباری عالمیت ومعلومیت
عالمی واحدست بوحدت حقیقی منزّه ومبرّا از تغیر وتبدّل ازلاً
وابدا ولهذا آنکه ثانی حقیقی که جز مخلوق اول نتواند بود حقیقت
اولوده فرموده انت کما اثنیت علی نفسک وبا کمال تنزّه
از تغیر کل یوم هو فی شان ورود یافته در جامع اشعاری نازل
از حضرت باری سبحانه ثم سبحانه وبی شائبهٔ هیچ تشبیه

فعلش نه زمانیست آنی کازلی وجاودانیست
فعلش چو چنین بود که از ذات آگاه شود بخویش سهایت

ومؤید این سخنست آنکه جامع مصطلحات صوفیه از حضرات

کی

شش ذکر کرده واز مجالی پنج که نخستین حضرت تجلی بذاره وجون
باداران جنان میتوان کرد که اهل نظر در صحت اخبار از
مجهول مطلق گفته اند اول حضرتی که در علوم حقیقی بحث ازان
رفته حضرت الهیتست وازین سبب بعضی ازین دانایان از
ملاحظه حضرت اولی که از اوصافش نزد اهل تحقیق جمع
اضدادست فی اهل مانده در موقف تنزیه وتقدیس از ادای عمل
نمی توانند گذشت وعلو اطلاق آن حضرت برترست از
تقیید آن بتنزیه ولله در العارف الرومی حیث قال

بالا روم بالا روم بالاتر از بالا روم

واز لطائف مندرج در
فرموده لا تفضلونی علی یونس ابن متّی که معراجش فی الحقیقة
اندرون ماهی در نشیب دریا بوده با افضلیت فی نفس الامر
نسبت با جمیع انبیا صلی الله وسلم علی قائله وعلیهم اجمعین اشارت

دران معراج م

باآن معیت که معروض گشت وازشواهد آن اشارت
اینکه در تسبیحش که ازمواضع احصا یافته است بدخول الا ضمیر
مخاطب مشعر بقرب وحضور واقع شده برخلاف سایر مواضع
واوضح ازهمه فرموده لو دلیتم بدلو لهبط علی الله وبعد از شروع
دربیان مقاصد وتبیین احوال هر یک ازان ظاهر گردد که منشأ
افاضهٔ رحمت ایجادی که پیدائی پرپیدا از آثار آنحضرت
که از مسخران احکام عقول واوهام پنهانست چه در فصل نهم
ازفصول پنجاه گانه ازسی وشش موضع ازکلام معجز نظام الهی
که مقصود ازهمه بیان وحدت ویگانگی است بابلغ وجهی
دربیت ونه مذکور بعد از الا ضمیری مشعر بذاتی واحد غایب
ورود یافته وپوشیده نماند که غیبت باوحدت را
مقتضی پوشیده ماندن از غیر باشد ونخستین ازان مواضع

بعد از تعوذ وتیمن به بسمله اینست واِلهکم اِله واحد لا اِله
الا هو الرحمن الرحیم ازمؤیدات وجوب ملاحظهٔ دلالات
ذاتی حروفست وتدبر در هر یک از صور ومجالی کلامی و
کتابی ولبابی آن این که بی شبهه از وجوه حسن وخوبی
هر مرکب بود جودت التیام وارتباط اجزاء او بایکدیگر و
قصور دران محسوب از عیوب وازین جهت بعضی مفسران
متصدی بیان ربط آیات کلام معجز نظام شده اند واز
عهدهٔ آن چنانچه باید بیرون نیامده با آنکه کتاب اعجاز اقتباس این
من اوله الی آخره بهمان دلالت معتبر نزد جمهور در غایت اتساق
وانتظام افتاده لیکن اطلاع بران کما ینبغی اکاهان از
دلالات اصلی حروف را میسر میشود ولهذا صاحب
مغاحص قدس سره در رساله که بالتماس بعضی از ملوک

در تفسیر کریمهٔ ثمانیة ازواج من الضان اثنین پرداخته از
برای نمودن ارتباط مبحوث عنه متعرض دیگر آیات شده
ولی ملاحظه دلالت اصلی حروف پست ویکبا مرببان
فرموده که از مفسران درین چند آیت فوت شده مجموع
بمقدمات مقرره نزد ایشان و موجب این فوت از آن
افاضل بافنون فضایل از سخنان گذشته بتخصص منظومات
مستفاد میشود و از متفننان ببیان ارتباط مذکور صاحب
مفاتیح الغیب که بتفسیر کبیر اشتهار یافته بمزید قوت تصرف
در نقض و ابرام کلام در هر مقام ممتاز افتاده و او هم درین
کریمه که خامه بسعادت تحریرش فایز شده نه در وجه تمامت
آن با سابق سخنی فرموده و نه واو واقع در اولش را تعرض
نموده اما مؤلف مغنی واو را یازده قسم ذکر کرده و نخستین

ازان

ازان اقسام را که عاطفه است پانزده وجه با امثله نموده که
بآن منفرد است و ممتاز از دیگر ادات عطف و تنبیه بر منشأ
این بحث در معانی متعارف واو را از عون توفیق مألوفست
اسم درین محل آنکه از احکام یکی از اقسام یازده گانه اش که واو
استیناف معبر شده لزوم رفع مدخولش ایراد یافته و از امثله
قرآنی واتقوا الله ویعلمکم الله و من یضلل الله فلا هادی له و یذرهم
بقرائت رفع وانسب اقسام مشروح گشته آنجا اینجا این قسمت
وچنینه مغزی کریمه مؤید حسن ظن قایل
خوش باش که عاقبت نکو خواهد بود باشد و معاضد رای
اشاعره در حمل خلود وارد در وعید بر طول مکث نه بر تأبید
که معتزله برانند و وجه آن تأیید و اعتضاد این که محصل مدلول
اضافت معنوی تعلقیست قوی و اختصاصی عظیم مضاف را

بامضاف الیه ناشی از اوی مخفی العین ظاهر الاثر ظهوری
حاصل از حرکت فلک اسفل حرکتی نزولی که بلسان مناسبات
عقلی بتذکر تنزل سریان ساری در مصنوعات است از علو محیط
اطلاق وحدت ذاتی بسوی مرکز تقید از برای نمایش آثار
کثرت اسمائی و نفاذ احکام ایشان و در اقتضاء خطاب
حضور و نزدیکی مخاطب را خفای غیبت و بس ظاهر که این کریمه
مصدر است بوادی مومی با عراض از وعید و تهدید که گذشته
وکلامی مشتمل بر اضافتی گزارش بود رفته مضاف اسم بزرگوار
الله عم نواله و اضافه و مضاف الیه ضمیری دال بر مجموع مخاطبان ن
مشیر بهر که با او سخن توان گفت و با فاتحه چنین آراسته خاتمه
اش ایمن غطیمن الرحمن الرحیم ورود یافته که از حسنات ایشان
بود صدور بر جدید آمده و آید از انعام عام و الطاف

خاص

خاص منعم حقیقی وحده لا شریک له و چون در درستی وراستی
هیچ از آنچه گذشته شد خزاره نخواهد بود هوشمندان را در وجوب تأیید
و اعتضاد مذکور هم نخواهد بود و من الله نستعین و الیه نلود

فصل چون از خصایص نخستین حضرت جمع اضداد است
و حکمش ساری در مجاری سایر حضرات و مواطن و تبینذکر اللبیب ب
الفطن هو الاول و الاخر و الظاهر و الباطن و زیدین نسایم
اصناف الطاف از گلشن فحوای این کریمه بعد از جستن صرصر
فنون وعید و تهدید از روزن مضمون ایات سابق از مقتضیات
موطن مشار الیه باشد و بغایت مناسب و ملایم بهر حاصل جمع که
آن بود که سخن درست مطابق واقع بی ملاحظه نخستان سابق
اینست که خدای شما و هر که گرامت شایستگی خطاب کن و کمن
یافته یا خواهد یافت خدای یکتای بی همتاست نیست هیچ

بسم الله الرحمن الرحیم

خداوند سزاوار پرستش و بندگی نمودن مهربان که از بسیار و اندک مرحمه رسد بهر که رسد عطای او بود چه غیر او یا عین نعمت اوست یا اعیان نعمت یا فکان ازو و خورندگان روزی از خوان فضل و احسان او وبه در القایل

هر نقطه که در دایره قسمت اوست   بر حاشیه مایده نعمت اوست

در سینه ذره اگر بشکافند   دریا دریا جهان جهان رحمت اوست

و از قبیل مقتضیات مذکوره ایشان که وحدت و یکانگی با آنکه تحقیقش منافی بودن غیرست مطلقا و حقیقتش ماصدق مجهول مطلق خرد و بزرگ از افراد انسان دانا و نادان واحد عددی را که روشن ترین آینه ایست نمایش احوال و احکام او را بفطرت سلیمه در می یابند و از نیست که احوال و احکام او جامع کمال روشنی است و درستی با عموم

دریابندگان و آن آنچه مناسبت این مجالست و از مفردات منسوب با بام راغب خص من الزلفی باعلی المراتب مستفاد ایراد می یابد واحد فی الحقیقه چیزی بود که هیچ جزء نباشد آن را البته و اطلاقش بر هر موجود و هر مرتبه از مراتب عدد توان کرد و چون وصف حق عز و علا واقع شود معنی او غایت تنزه و تقدس باشد از تجزی و تکثر و تحقق و تقرر این نزاهت و برائت نصاب کمال یافته از ذکر افضل اذکار و مضمون آن مبین و مبرهن گشته از خاتمه کریمه چنانچه مقرر و روشن شده و از وجوه اعرابی مستثنی مرفوع المحل است ببدلیت از محل اله و اولی بمراعات جانب معنی آنکه الرحمن الرحیم خبر مبتدا مقدر باشد تا ملاحظه ضمیر بیدا و پوشیده مذکر الظاهر الباطن باشد و مشعر بجمع متقابلین بر حسب اقتضاء وحدت حقیقی

کا مرّ غیر مرّة و اگرچه عدم تقدیر و رجح آنکه خبر بعد از خبر باشند
صدر جمله مستانفه باد و در معالم التنزیل بعد از ین که کفار قریش
گفتند یا محمد صف و انسب لنا ربک فانزل الله تعالی هذه الآیه
و سورة الاخلاص حدیثی با سندش مسطور است و فرموده
انه فی هاتین الآیتین اسم الله الاعظم و الهکم اله واحد لا اله
الا هو و الله لا اله الا هو الحی القیوم که دوم مواضع معهودست
و اتمام این کلام را محل غیر این مقام و صاحب کشاف آورده
که مشرکان را سیصد و شصت بت بود در حوالی کعبه و از شنیدن
آیت مبحوث عنها متعجب مانده گفتند اگر صادقی درین باور
آیتی که بدان بدانیم راستی این سخن را و آیت بعد از و نازل
شد و وجه ارتباطش با سابق بحجب ظاهر هم پوشیده نماند
بر دانا و الله سبحانه اعلم و اعلی فصل و اصلان تنزیه

عالی ولایت معتقدند بر آنک عالم ظل هستی حق است سبحانه و
تعالی اما درین که مراد از ان سایه چیست اختلافی هست که اطلاع
بر معانی کشفیات شیخ قدس سره موقوف دانستن آنست
و تا روشن گردد که مقصود از ظل مذکور چگونه سایه ایست بر
سبیل تمثیل نه تشبیه نموده میشود بعون الله تعالی و توفیقه که
استاده بر کنار جوئی روان از نظر کردن در آب بودن درخت
با بسی اوصاف و عوارض در یابد و خود را نیز همچنان بیند و
هر چند آنچه دانسته شود از درازی و کوتاهی درخت و بالای
بیننده و شکل و رنگ با احوالی که طاری گردد هر یک را از
جنبش و آرام مثلا مجموع درست باشد و در واقع آن دانش از
قبیل معرفت و علم بود نسبت با معلوم مفروض اما آنچه بیند در
آب جز نمایش نباشد و آن هم معکوس آنرا پس مانند سایه که بر جا

مغرب افتد چون خورشید از مشرق برآید و بعد از نیم روز
بر جانب مشرق دمیدن موجب آن نمایش از آن درخت باشند
یا از آن صورت بیننده و از دانایان پوشیده نماند که بیننده را
در مشاهده احوال خویش آب آینه خاصیت باید و بس و در دیدن
احوال درخت از بودن او گزیر نبود و اگر چه نشاننده و پرورنده
او باشد پس آنچه محققان صوفیه از کریمهٔ الم تر الی ربک کیف
مد الظل دریافته اند و فرموده که نمایش عالم سایهٔ هستی حضرت
حق است سبحانه و تعالی بر وفق تمثیل مذکور و لله المثل الاعلی
جل عن مشابهة الامثال والانداد شاید که مراد از ظل سایهٔ
بود نظیر سایهٔ درخت و بدین تقدیر پیدا شده را هستی مخصوص
باو بود که از آفرینش عم نواله یافته باشد چنانچه عامهٔ مردم
و بسیاری از ارباب مکاشفه برانند و شاید که از ظل سایهٔ

مشابه سایهٔ بیننده خواسته باشند و بدین تقدیر هستی را
وحدت ذاتی و تفرد و یگانگی اصلی که بکرات اشارت بآن
رفت باقی بود و شریک در بقا اصلا نه چنانچه رای امام اشاعره
است و عالم را جز نمایشی مترتب بر ظهور آثار اسمای حسنی بر
سبیل تجدد و انصرام نه کانچه می پنداریش عالم بجز پندار نیست
و مبنی بر نیست آنچه شیخ قدس سره در تفسیر این کریمه فرموده
که توحید و یگانگی واحد است سبحانه بنفی غیر و غیریت و از
نفی نیست منفی اثبات لازم آید پس چنانکه واحد حقیقی حضرت حق
است تعالی و تقدس موحد نیز فی الحقیقه همو باشد چنانچه
در خاتمهٔ منازل السائرین از فحوای ما وحّد الواحد من واحد
تا تمام سه بیت مستفاد می شود و از میامن آن توحید است
استسعاد عباد بدریافتن یگانگی معبود بحق وحده لاشریک له

وباور داشتن که اگر آن نبودی این نمودی و موجب حرمان
بدبختان گمراه از آن سعادت اشتباه نمود نیست نبودن و
عدم تمیز و تفرقهٔ محقق در واقع چنانکه بکرات گفته شد و در تمثیل
گزارش پذیرفته بغایت ظاهرست و با این ظهور منشاء غفلت
از آن فی الحقیقه تقابلی است که از غایت پاکی و دوری حضرت
ذات سبحانه ثم سبحانه از تقید باوی و میل بجانبی آثار اسماء
حسنی راست و ناصیهٔ مظاهر آن آثار بدست ایشان چنانچه
از کریمهٔ ما من دابة الا هو آخذ بناصیتها معلوم میشود و سورهٔ
مشتمل بر آن راهنمای مهربان عالمیان و حریص بر هدایت
و سعادت انسان جاودان را موجب شیب که همه را از
راست میشود کشندهٔ ناصیهٔ گمراه مشاهده میفرمودی
شائبهٔ شک و ریب صلی الله علیه وعلی آله المطهرین من النقصان

والعیب فصل چون ۳۶ که شمار مواضع ورود توحید
است بنفی غیر در قرآن مجید عشر درجات افلاکست که بر حسب
حکمت باهره ارتباطی هست و نوع مدخلی حرکات نیرات
علوی در آن درجات را نسبت باوضاع سفلیات و ایجاد
کاینات از ارواح و اجسام و روشنی و تاریکی و حال آنکه در
اکمل ادیان زکات پرورده آب باران ده یکست شیخ قدس سره
بحق الله از آنچه در عالم پدید آمده و آید خوانده این مواضع
سی و شش کانه را چون از ثمرهٔ تلفظ انسان ظهور یابد که
اعلی مدارج پیدایی و هویدایی مرتبهٔ کلامی راست و این
بس ظاهر و خصوصیت این مواضع و مزید اختصاص بآن
حضرت عز و علا محتاج بیان نه و این سخنان را از یقینیات
عددی که بفطرت سلیمه در توان یافت سالم از شائبهٔ شک

ن

وشبهه بسی مؤیدات هست اطلاع بر آن بغایت سود خند مغرضان
نفحات زمان خویش را ومن ذلك این که ۷ ۴ را اجزا که
اعداد را ابشابه باطنست ومنشاء خصایص جون تمام ملاحظه
میرود بنجاه وبیجست شمار اسم ورحمت آثار مجیب وجامع نخستین
ظهوری وشعوری که در دایرهٔ مصور در مفاحص کشف اسرار
کریمه کهیعص وبجبونه را مشروح گشته وجامع مجموع بسایط اعداد
متنسق نظم بطبیع بی تخلل مرکبی و باجمع این دو کونه جامعیت
مقوم ومحصل بنجاه وشش که جامع افتاده عدهٔ هر دو صورت
کلامی وکتابی سبع المثانی را که لا یغادر صغیرة ولا کبیرة الا احصاها
وعدهٔ ایش در مرتبهٔ عشرات مشعر بشعور متفرد بتمامی وتساوی
باجزاء خویش که اشرف اصناف عدد آنست کا یتبین فی
خاتمة الحلل اعاذنا الله سبحانه من الخطاء والخلل فی القول

والعمل

والعمل ومن ذلك این که دو خصیصهٔ شریفه از لوازم پنجاه
این عدد او بیان آن بطرز التزام رفته موقوف این مقدمات
که از انسان مرکب از جسم وجان را مرجع از فرایا ومحاسن
محسوب افتد یا از امور صوری بود که آنچه در وسع قدرت و
توانایی او گنجد از قبیل کردار او گفتار از قوت بفعل آید وبنجاه
یا از امور معنوی که آنچه حاصل تواند کرد از علم ودانایی حصول
یابد و بدید آید وانفع واعلی از هر دانشی دانستن مبدا ومعاد است
که آفریننده خویش را تعالی وتقدس پس باور داشتن آن واجب است
بداند وبیقین پیوند داور او هر یک این دو گونه کمال را در
مجلای لباسی حروف اصلی هست که هر عدد را چون آنچه در
حیطهٔ اوست وداخل در صورت ظاهر او هر یک بصورتی که
در حال استقلال باشد او را بظهور آمد ملاحظه نماید عددی

وبا بر شش حضرت او جامع

حاصل شود که نسبت با عداد مفروض بمثابۀ کمال صوری
بود افراد انسان را پس کمال ظهوری دو سه باشد و از آن
شش و هر عددی را که بعد ازین حال رجوع و باز گشتن بر خلاف
نظم طبیعی بترتیب تا بواحد مبدأ بر لوح اندیشه نگارند از آن حیثیت
که وحدت بر سبیل تکرر بیک نسق با آن مرتبه از عدد رسیده
باشد و حاصل سیرش فراهم آمده و بهمان نسق باز گذاشته تا از رسوم
کثرت بکلی منخلع شده. و مقابل و مماثل واحد مبدأ دایره گونه
مخیّل گردد شبیه آن دایره که در تبیین حال سخن گفته گفته شده و
چنانکه بران دایره افادۀ معنی او ترتب می باید این دایره را
شمار مجموع اجزا عددی بود که عدد مفروض را با او همان
نسبت باشد که واحد مبدأ را با او بود و از بینات لوازم این
خصیصۀ شریفه آنکه هر یک از اجزاء عدد مفروض را وصول

بمرتبه کمال حصول یافته مذکر معنی تخلقوا باخلاق الله باشد
و از اطلاق ش در اکمل و احسن مظاهر کمالات معنوی شعوری
افراد انسانست و از ملخص این مقدمات روشن گردد که
کمال شعوری دو مثلا چهار است و از آن چهار شانزده و از
اطلاع برین دو لازم بین هر عدد در او و ملاحظۀ احوال سی
و شش ظاهر شود که کمال سعوری او شش است و کمال ظهوری هشت
کر آن در مرتبۀ آحاد ظهوری جامع تمامیت افتاده با دیگر
شرایف خصایص و این مبشر فتح ابواب جنت شفاعت
شفیع مشفع کما سیتضح ان شاء الله سبحانه **و من ذلک**
اینک ۳۶ شمار حروف افضل اذکار است معضد این جمله
در تمام مواضع سی و شش کانه و انگاه. بصورت الف و لام
و ها ظاهر شده اول و آخر واحد و خمسه از مرتبۀ آحاد ظهوری

ووسط ثلثه از عشرات شعوری چنانکه ببیان بعضی اسرار آتش
در جوست از عون توفیق معروض آنکه در سلسلهٔ منتظمهٔ احصای
دورترین عددی از واحد مبدأ پنجست که شش نزدیکترست از وی
بوحدت عشری و ازینست که غایت کثرت در موطنین ظهوری
وشعوری باین مرتبه از عدد منتهی شده و بس ظاهرست این
در پیکر احسن صور و حواس و محسوسات او و در احکام خمسهٔ
شرعیهٔ متعلق بگفتار و کردار کافهٔ خلایق تا انقراض عالم و
با این توغل در کثرت وار و آیین واحد اصل اعداد چنانچه خمسه
راست عددی دیگر ندارد چه تکثر بی پایان که سلسلهٔ منتظمهٔ
عدد را مست از تکرر واحدست نخستین حاصل از آن زوجی
و دوم فردی و سوم زوجی و چهارم فردی و باین ترتیب فردیت
شمار واحد را زوجیت حاصل لازم و زوجیت را فردیت لازم

[illegible]

کما قیل الشیء اذا جاوز حده انعکس الی ضده که واحد را تکرار
تجاوزست از حد و رتبهٔ خویش و اتمام این کلام را محل اقرب ازین
خواهد بود در مباحث آتیه مقصود آنکه امور مترتب بر تکرر واحد
که مذکور شد بتفصیل ترتیبش با قید معتبر متصور نیست بر تکرر
پنج عدد الا پنج که کمال ظهوری او ۵ ابود مجموع کمالین ظهوری
وشعوری فرد نخستین از عدد و کمال شعوری ۲ مجموع کمال
شعوری ۳ و ۴ و مجموع کمالین ظهوری وشعوری ۹ که بحث
از و میرود مذکر کریمهٔ فتم میقات ربه اربعین لیلة و فرموده
خمرت طینة آدم بیدی اربعین صباحا و پنج جامع این خصایص را
حاصل از نخستین تکرار وحدت جمعی عشری که مخرج عشرات و
مشعر بعضی اسرار شرعیت زکاتست آنچه از فیض نازل از
سماء عطاء ربانی پرورش یابد و درین هم خفایی نیست

کہ فائزان بکرامت خطاب در کریمهٔ یا ایها الناس انتم الفقرا
الی الله را از دانائی و توانائی که از اظلال علم شامل و قدرت
کامل حق جل جلاله و عم نواله تواند بود مرجا ازان اثری باشد
بهرهٔ تمام رسیده اما ایشان را در قبول هر یک ازین دو موهبت
ارجمند تفاوتی عظیم هست بر حسب تفاوت قابلیت و
استعداد که صورتش در موطن ظهوری نقدین زر و نقره
است چنانکه پوشیده نماند بر آگاه از لسان مناسبات
عقلی که در تعبیر خواب موافق تقریر نموده شد اعتبار آن
و در واقع افراد انسان از وجدانیات جبلیت از میامن
کرامت فطرة الله التی فطر الناس علیها و ازین است که
تعبیر رویای صادقه را که وقوع باید مناسبتی بوده بصورت
مثالی خواب یا ضدیتی لازم مجاوزت از حد کالتعبیر الیه و

جون با ملاحظهٔ انجه از خامهٔ توفیق بر لوح تحقیق ارتسام یافت
اندیشه رود کہ اشرف نسب نسبت مثل عدلی است و آن از آیات
لوازم ضعیفت و بس ظاهر که مخرج عشر صاحب وحدت مقتضای
مبدائیت است در مرتبهٔ عشرات که مرآت احوال و احکام علمست و
دانائی بر وفق آنکه اقصی مدارج کمال دانائی رتبت توانائی
است بران جهت که کمال دوری ده است نظیر اوست در وحدت
و مبدائیت در مرتبهٔ آیات مرآت احوال قدرت مرتب بر علم و حال
آنکه ضعف ده بیست است و از ان صد و بیست انکشاف
وجه خصوصیت عشر بحق الله و وجهی ثابت الاصل از حکم مندرج
در تعیین نصاب نقدین موید رسوخ ایقان گردد و مزید اطمینان
در انکه یوم یقوم الحساب خواهد بود یوم تبلی السرائر والحمد لله ثم الحمد
سبحانه عدد لحظات العیون و خطرات الظنون و خفیات

التصابر ومن ذلك حضرت آفرینده را سبحانه وتعالی
وحدت ویکتائی ذاتی بخشید وآفریدن را تعدد وتکثر لازم
واین دوام محقق را اقتضا محقق امری که جمع وحدت وکثرت
باشد مقتضای حقیقت او وتعبیر از آن بلفظ نسبت اشتهار یافته
وجزئیاتش لاتعد ولاتحصی واز اقتضاء جامعیت مذکور است
که نسبت وحدتی بوحدتی مثلا که ابسط ازین متصور نیست مستلزم
شش نسبت است مثلث هر یکیان یکی را ونصفیتشان مجموع را
وضعفیت او هر یک را وشش وحدتی چند است مرتب بنظم
طبیعی عدد که هر یک از نصف اول از آن او را شمارند وهیج
از دیگر نصف نه ومجموع این اجزا بصور اصلی خویش مساوی
شش وتمامیت اعداد عبارت از تساوی صورت ظاهر او
وصور اجزایش که بمثابه باطنست او را وبا آنکه تمامی جز عددی

مرکب از اعداد مراتب مختلفه را نتوانند بود شش جامع لباطن
مقابل ترکیب مذکور است با تمامی وخال انتظام وارتباط این
اعداد که بعضی جزئند وبعضی اجزا بعرف محاسبان شش را آنکه واحد
ثانی که اول اعداد ست کال ظهوری او سه است وکال شعوری
چهار وکال اشعاری کاسیانی ان شاء الله سبحانه پنج که بعضی
از خصایصش گزارش پذیرفته واو متقوم ومحصل شش که با شش
که مقصد اصلی است همان نسبت دارد که واحد مبدا ارا با او است
منشا اش آنکه در عشرات شعوری کال دوری شعوری شش است چنانچه
گفته شد وشش در آحاد ظهوری کال ظهوری فرد نخستین جامع وحدت
صرف بری از شایبه تکثر وکثرت محض منافی توحد که فی الحقیقة از
اظلال حیثیت عالمیت ومعلومیتی است که منشا تاثیر وتاثر
مطلقا مماثلت ووضع اصطلاح النکاح الساری فی جمیع

الذراری بعرف اہل کشف وتحقیق مبنی بران ومحل وقوع ظل مشار
الیہ گاہ طلوع صبح تصویر وتسطیر از مطلع خلق وتقدیر نقطہ مرکز
عالم است وسطح اعلی جسم کل ودور بر دوام او کہ حرکت اولی
خوانند اورا از اظلال امتداد مستفاد از کریمہ الم تر الی ربک
کیف مد الظل وسابقا ہم اشارتی باین رفتہ وچون ثلثہ را
شش کمال ظہوری است تامل وتدبر درین امور یقینی تا بذکر ایام
شش نسبت ابسط نسب راند گردد شمار ایام آفریدن آسمانہا و
زمین کہ دال است بران ظاہر فی ستہ ایام ثم استوی علی
العرش وازانچہ ملاحظۂ آن ضرورتست توفیق یافتگان
امتثال فرمان ولیتذکر اولو الالباب را آنکہ کلام اللہ بتخصیص
آیات مبینات صفات متکلم را سبحانہ ثم سبحانہ از آن حیثیت
کہ کلام آن حضرتست البتہ وجوہ از معانی بود وورای آنکہ

نسبت با دیگران افادۂ آن کند واز ان حیثیت کہ مقرو عبادت
ومرشد اہل سداد ورشاد در ہر بلاد باوفور تفاوت در مشرب بر
حسب قابلیت واستعداد ذو وجوہ افتادہ جمال جوامع
الکلم خاتمی کما قال الناظم سرہ
نظارگیان روی خوبت
چون درنگرند از کرانہا
در روی تو روی خویش بینند
زینجاست تفاوت نشانہا
ورقی باز کردم از سخنش
زیر ہر توی آن سخن تو بیست
مثلا بعرف عام اول کلام تمام است
از ان کتاب اعجاز انتساب را ملخص ظاہر عبارت اداء حمد
واظہار کمال محمود کہ بر حسب قولہ الحق ولہ الملک پیوستہ
فرماید با فریدن وپروریدن عالم وعالمیان وغافلان ازین
حال درین نشأہ چون در دیگر نشأہ از حدت بصر مترتب بر
کشف غطا آگاہ کردند آخر دعویہم ان الحمد للہ رب العالمین

فله الحمد کلما ذکره الذاکرون وکلما سهی عنه الغافلون وفی
ذلک واحد عددی را از آن حیثیت که اول سلسلهٔ مرتبه
احصائی واقع شده دو گونه وحدت ویگانگی هست ذاتی
ورتبی وچنانکه روشن گشت از نسبت مثلی عدلی وحدتین واستلزام
یک نسبت شش نسبت را وحدت ذاتی واحد را در ششم مرتبه
فردیت تمامیت بظهور پیوست پس تمامی شش از احوال وحدت
ذاتی واحد بود که بی عروض تغیری در ضمن کثرات رتبی مختفی
العین ظاهر الآثار است وبحکم مثلیتی که تکرر هیچ را با تکرر واحد
نیست وقدم سپاه از نخستین تکرار او وحدت رتبی تکثر
پذیرفته واحد را با بقاء کثرت نوعی دیگر از وحدت حاصل شد
واز آن مرتبهٔ عشری مشعر بشعور وآگاهی پدید آمد وچون ستین
را با عشره همان نسبت است که شش را با واحد مبداء اجزاء

اورا

اورا بوانع ثمار اسرار خصایص شریفهٔ شجرهٔ مبارکهٔ ستینه در وصفه
صحیفهٔ اول از مفاحص بار آورده واز سوانح وقت آنکه شمار اجزاء بیش
باین تفصیل ۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۱۰ ۱۲ ۱۵ ۲۰ ۳۰ جامع
وحدتین فرقی وجمعی است وابسط مرکبات احصائی وفردی
شطر اعظمش سته تامه ودیگر شطر خمسه که مرکب از صورت کلامی
آن محمد واسمی است هو اعظم الاسماء الحسنی وحقیقت این سخن را
گواهی مقبول الشهاده آنکه در سورهٔ اخلاص جواب سؤال از
حضرت خاتم صلی الله علیه وعلی آله وسلم باین عبارت که صف و
انسب لنا ربک مصدر است بآن اسم بزرگوار وتتمه سوره بیان
مدلول او بعرف متعارف نیز واز شجرهٔ مبارکه ستینیه باکوره
آنکه مجموع اجزاء ۶۰ که خصیصهٔ از شمار آن نموده شد عده
حقیقت ومیزان مدار ومعیار راستی ودرستی مرجح در

موطنین شعوری وظهوری نوع تحققی باید که مرآینه فضیلتین
صدق وعدل از مطابقه با حق وموازنه میزان روشن گشته
پرتو مدارک ومشاعر بران تابد و ۶۵ را مضا خصایص مذکوره
مزید مناسبتی است که از حیثیت تساوی زبر وبینات با انسان
دارد ومؤیدست بآنکه در صدر اول آیت از کتاب منزل از برای
هدایت نخستین بیانه ثبوت عالمیت ومعلومیت ازلی که بصور
اشعاری حروف ظاهر شده ومصور گشته تلاقی ونو اصل
با آء بدایت بسط وبروز ست وسین سویت وسکون اقتضاء
آن تاثیر واجراء فرمان ونتیجه این قبول واذعان وبا کثرت
دلایل صحت امور مذکور هم بدلالات وضعی جلی وهم باشارات
اصلی حرفی اسم درین محال غرض این حال است که چون ۶۵ را
با ۶۵ ۳ همان نسبت است که ده را با ۶۵ و واحد مبدأ را با

تا مرتبه عده اجزاء ۶۵ ۳ که او شمار رفیع واقع در صدر کریمه رفیع
الدرجات ذو العرش است ۸۱۰ آ است شمار جزو خاطر
شامل هر چه در موطن ظهوری وشعوری صورتی پذیرد ونمایشی
یابد والله سبحانه اعلم واعلی **تکمله** لبحث العدد والمدد
من الله الاحد الصمد از خواص ارجمند عدد آنست که بر ضم بعضی
از ان یا بعضی مجموع را صورتی وحدانی حاصل میشود که البته
آنرا خاصیتی چند که غیر او را نباشد باشد بی آنکه تغیری باجزاء
اصلی ووحدت ذاتی هر یک راه یابد برخلاف مرکبات
عنصری واین خصیصه در مرآت عقول دانایان ترتیب که
عرفا بر سبیل رمز وایما تعبیر ازان بتنزیه در عین تشبیه فرموده اند
که کشف از حقیقت حال آفرینند. سبحانه وتعالی مقدور هیچ آفریده
نیست وچنان هرکی از هر دو عدد که فرض کند حصول یابد هم

بطریق جمع وهم بطریق ضرب بعرف محاسبان ودر ضرب
آمیزش عددین را سه فایده باشد نوفذ نکره که حاصل ضرب عددی
در عددی از هر دو باهم بیشتر بود ومساواة هر جزء از یک با کل
آن یکی وبس ظاهر که سرایت آثار تاثیر وتاثر که میان دو چیز
واقع شود اکمل واعدل ازین متصور نیست وتساوی نسبت
میان واحد وهر یک از عددین ومیان آن دیگر وحاصل ضرب
واین خصیصه است باخذ تعریف ضرب بعرف حساب وچون
توحید مستفاد از افضل اذکار وتفصیل حقایق ومعارف
مترتب بران از آلهیات وکونیات بروجهی که شیخ بر سبیل
توضیح وتصریح فرموده وصاحب محجوب بلباس اشارت و
کنایت محجوب نموده قدس سرّه اولیائه اجمعین جان بلند
افتاده که اکاهان دیگر زمان را مهر تقیه من لم یذق لم یعرف
برلب نهاده و آزار تطابق واقع میان عدد ثلث
واحوال حضرت خاتم صلی الله علیه وعلی آله وسلم جزئیات
آن مویدی چند بس ظاهر ونادر وقوع یافته ایراد بعضی
ازان ازبرای مزید اطمینان مسترشدان مناسب مینماید درین
محال ومن الله العون سبحانه وعلیه الاتکال منها
آنکه مبدائیت که اولیتش لازم است در هر موطن که فرض
کند هر آینه واسطه نباشد از مشارکانش میان او ومبدا
حقیقی تعالی وتقدس وازان قرب نسبی واقع در اول
مرتبه راز یادتی نصیبی می باشد از مقتضیات موطن خویش
جنانکه فرموده الصبر عند الصدمة الاولی مشعرست بان
مثلا درین مبحث جنانکه واحد از حیثیت مبدئیت سلسله
مذکوره از شایبه کثرت مبرا ومعرا است اثنان را که اول

کثرات از حیثیت ثنویت منافی وحدت افتاده که مفهوم از
کثرت را تفرقه لازم است و تفرقه را ثنویت که بی دو چیز تفرقه
نباشد و اگر دو چیز دیگر بود ثنویت نماند و از ملاحظهٔ این تعنیات
پر تو حدس هوشمندان بر آن افتد که انسان را که تفرقه است
مقتضای حقیقت و ابا از قبول وحدت در موطن اشعاری وحدات
در موطن اشعاری وحدت عارضی از آن حیثیت که یک نوع
است از عدد نظر اسلام شیطان مخصوص تقابل صادق اول
ما خلق الله تعالی نوری است در موطن ظهوری که از بود نش
سوال رفته و فرموده که هست ولکن اسلم بیدی که تفرد در
اتصاف بثنویت مخلوق نخستین را بود که غیر از وجه خالق
سبحانه و تعالی نباشد منور پس او را مقتضای وحدت ذاتی لازم
اولیت جز فرمان برداری حضرت باری و قبول فیض رحمت

عام بی نهایت رحمانی چیزی دیگر نبود و چون فیض مشار الیه را
اثر عطیهٔ هستی است و بدید آمدن اشیا تفرقه که لازم ثنویت
رتبی اول قبول کنندهٔ آن عطیه باشد که قابل تجزی و انقسام
مکرر آن بود و تکثرش بر دوام بی انقطاع و انصرام و مرآینه در
موطن ظهوری که محل هویدا شدن آثار صنع بیچونست و نمایش
خصیصهٔ شریفهٔ مرتبه اش که ختم نبوت بود همان سزاوار جان
بزرگوار باشد که در سورهٔ مصاف با نبیا فرود آمده که و ما
ارسلناک الا رحمة للعالمین علیه و علی آله افضل صلوات
المصلین ابد الآبدین و منها آنکه چنانکه نزد اهل اسلام از
مقررات است تقدم آن حضرت در منقبت شفاعت یوم
یقوم الحساب در موطن احصائی که مبدأ را فردیت ذاتی است
صاحب شفعیت و منشأ آن اثنان واقع شده که چون

مشفع کرده چهار باشد که بر شفاعتش تحقق عده ابواب جنت
ترتب باید چنانچه سبق ذکر یافته و چون با این معانی تذکر مغزی
کریمه و ما خلقت الجن والانس الا لیعبدون انضمام یابد معد
انفهام کلامی کرده که شیخ قدس سره فرموده ملخصش آنکه
بندگی و طاعت گزاری حضرت معبود چنانکه وافی باشد باداء
مقتضیات جمیع اسما و صفات بر سبیل سویت و اشتغال
بی هیچ میل صاحب فقر کامل را تواند بود که از غیر از قبول
اقتضایی نباشد او را بس اطلاق عبدالله بر غیر چنان بنده
تجوزی بود و بر نیابت محمول افتد اینی عبدالله که فرموده
بشارت رسانده رسیدن قایل الفقر فخری علیه و علی
المبشر بایته الصلوة والسلام و چون در هیچ از تفاسیر مبتداو
اشارتی باین دقیقه جلیله رفته از املاء سوانح وقت بطرزی

نقش

ل

قلمی گشت که نه در صحت معتقداتش منصف دانش پژوه
را جوازه بود و نه در لزوم ترتب مقصود بران و بس ظاهر که
اندیشه در برون آوردن معانی از کلمات قرآنی باین
طریقه از قبیل تدبر و تفکری باشد که بسی مواضع آن کتاب اعجاز
انتساب بتصریح و تعریض امر بان فرموده و برون آورده را
نوشتن از برای دیگران احراز فضیلتی باشد که مغزی و ممارز فبایهم
ینفقون استمال دارد بران والله اعلم و هو المستعان و
منها آنکه در بن خفایی نیست که صورت کتابی حروف
با عموم فایده نسبت با حاضران و غایبان از معاصران و
آیندگان اظهر صور است و از قبیل مرئیات و آنرا چنانکه
اصل تحقق ذاتی نقطه رقمی است منشا تشخص و تمیز عارضی
هم نقطه است و احوال و اوضاع آن و چون این حال محقق

قلمی

با تذکر تطابق بابا مرتبه خاتم و منقبت شفاعت گزارش بدر رفت
ملاحظه رود از تشخص و تمیزی که بار او واقع شده از نقطه ثمان
موی بجانب بطون روشن کرد و سرفرید مقاربت و اختصاص
مستفاد از انفسنا در آیت مباهله قایل فرموده انا النقطة
التی تحت البا را صلی الله و سلم و بارک و ترحم علی الخاتم و من
اتبع الیهم فی تلک الکریمة من اهل الحق و الیقین و چون احاطه
نقطه طرفین فوقیت و تحتیت مقتضی ظهور و خفا را جامع
افتاده و سزاوار منقبت ختم نبوت اظهار کلیات و جزئیات
حکم و اسرار از الهیات و کونیات بمرتبه که صغار و کبار
اخیار و اشرار امت دعوتش از دریافتن آن متمتع و برخوردار
توانند شد قایل مشار الیه را نمایش آن تفوق بصورتی
محسوس دست داده و پای بر محلی از روی معنی بلندتر از

بالای عرش نهاده. از برای زیر افکندن معبود نامان باطل
از بام قبله عابدان دین دار مغرب تا مشرق بهر بلاد و دیار
بعد از انتشار و اشتهار حقیقت انحصار مستفاد از افضل اذکار
والحمد ثم الحمد لله الواحد القهار العزیز الغفار و مقصود از این
گفتار نه مجرد اظهار منقبت بزرگواریست که در رساله لدنیه
صاحب احیاء علوم منقولست از وی که لو وضعت لی وسادة
وجلست علیها لحکمت لاهل التوریة بتوریتهم و لاهل الانجیل
بانجیلهم و لاهل القرآن بقرآنهم و هم دران رساله است قال
امیر المومنین علی رضی الله عنه انه یحکی عن عهد موسی علیه
السلم انه شرح کتابه اربعین جملا فلو یاذن الله تعالی لی لا شرع
فی شرح معانی الفاتحة حتی یبلغ مثل ذلک یعنی اربعین
وقرا و باعث بر ثبت این منقولات و آنچه این علاوه آن

شد تائید و تشیید آن اصل محقق است فی نفس الامر که بکرات
معروض گشت در شان جوامع الکلم بتخصیص و اعتبار دلالات
ذاتیه حروف و کلمات که فرستادهٔ حضرت حق عزّ و علا را
نمایی بند کاز اهمانست و لله در القایل شعر

گر بدی گوهری ورای سخن — آن فرود آمدی بجای سخن

و درین نسج سخن نه که به دلالات وضعی جلی بی اعتبار مذکور
بغیر از طبقهٔ ظاهر و بعضی لطایف بطن اول مستفاد نمیشود
و هم در ان رساله است قال رسول الله صلی الله علیه و سلم
ما من آیة من آیات القرآن الا و لها ظهر و بطن و لبطنه بطن الی
سبعة ابطن و فی روایة الی تسعة و قال صلی الله علیه و سلم لکل
حرف من حروف القرآن حد و لکل حد مطلع و الله تعالی
اخبر فی القرآن عن جمیع العلوم و جلّی الموجودات و خفیها

وصغیرها

و صغیرها و کبیرها و محسوسها و معقولها و الی هذا اشار بقوله و لا رطب
و لا یابس الا فی کتاب مبین و ایضا فیها و کل کلمة من کلماته
بل کل لفظ من الفاظه یوجد تحتها بحار الاسرار و کنوز الرموز

تکمله نموده شد که آمیزش اعداد را بطریق ضرب
افزونی اجزاء اصل لازم است مگر دو در دو و تحقیق این بر سبیل
تفصیل آنکه واحد را با هر عدد که فرض کنند عددی حاصل نشود
بی آنکه تغیری راه یابد بوحدت ذاتی واحد و وحدت ترتیبی
آن عدد که بی یکی همان بود که بود و ازین جهت گویند واحد را
در ضرب تاثیری نیست و سه مثلا که بعد از دو است با سه
شش باشد و در سه نه و دو که اول اعداد است با دو و در دو
چهار است و این تساوی در عددی دیگر متصور نیست
ازین روشن گردد و مبرهن آنکه مخلوق نخستین را از جهات

امکانی بقدر کمال باشد و قبول فیض نامتناهی بر دوام اتصال کار
اشیر الیه والکل من الله الکبیر المتعال تتمیم لها بالفاظ
دال بر حوادث بهر زبانی و فروع آن چون اخبار از وقوع
حادثی میکند از مجرد آن شنیدن ذکر آثار مترتب بر آن شنونده
را البته چیزی دیگر بخاطر آید مثلا آفریدن که منشاء پدید آمدن آن
حوادث است اول کلمه از آن در عربی مبین خلقت است که
از آن و از بیافرید که ترجمهٔ اوست دانایان عرب و عجم بودن
آفریننده در یابند چه بس ظاهر است که بی این درست نباشد
آن سخن و بقواعدی که ماخذ آن از منشاء اقتضاء حقیقت فصیح ترین
سخن گویان بوده و کلام معجز نظام بر طبق آن فرود آمده امثال
مذکور و بسی از نظایرش با بسیاری از احوال و احکام خاص آن
افتاده که ملاحظهٔ آنها موید اعتبار دلالت ذاتی حروف

وتوافق

وتوافق وضعین جعلی و اصلی و همانا وقوع مخالفت در وضع
را منشاء این موافقت بوده والله اعلم معروض آنکه خلق را
مفهوم اول رحمتی است که میرسد بمخلوقات در موطن ظهوری
و لفظش اول کلمه که از حروف اصلی او فراگیرند با آن قواعد که
گزارش پذیرفت و در این کلمه جمع و نظایرش را بوث حروف از
ضم زایدی با آن البته باید که رعی باشد و در ابوابی که عدهٔ آن
اول عددیست از اعداد تامه شمار اصول مذکور اول فردی
از عدد که خصیصه اش جمع اول سلسلهٔ احصائی است و اول
اعداد اقتضاء آن توحد بری از کثرت و از آن است تفرقه
منافی وحدت و کلمه مجموع مردود و بس نظر آدم جامع اوصاف
الهی و احوال کیانی و دیگر خصایص کلمهٔ مبحوث عنها دلالت
مفهوم اوست بر مبداش که با آن قواعد کننده نهفته بود موصوف

اصولح

بوحدت وغیبت وذکورت مستلزم فزید قوت وقدرت
که تعبیر از او جز بهو نتوان واظهارش بیرون از حیز امکان
ودر صورت کلامی این کلمه حکم دیگر کلمه را بعادی نه وسبح اصول
ثلثه را انداختن روانه و آنچه در مواد مدات که صورت مد اصلی
مداصلی اولی است در بعضی صور وقوع یابد ازاقتضای همان لفظ
وعوارض مشخصه اش باشد وافتد اگر دوم وسوم از آن اصول
باهم ملفوظ گردند ومسموع نه یک یک از پی یکدیگر خاصه که معهود
صورت کلامی است از فرید اختصاصی که بمتکلم دارد و نفاذ
فرمان قهرمان وحدت ذاتی وحیثیه در صورت کتابی که مطرح
نور باصره است وموطن مشاهده باید که از عوارض مشخصه اش
اسنان سین باشد که متفرد ست در تساوی بزرو پنهانی که
حروف را بمثابه ظاهر وباطن افتاده وبر متأمل در تعینات

عددی باکاهی از قواعد مذکوره پوشیده نماند دیگر وجوه تطابق
مواطن وجزئیات آن ونه وجه تأیید اطلاع بران نسبت با
باعث بر ایراد تکمله وتتمیم هدانا الله سبحانه الصراط المستقیم
بفضله العظیم ولطفه العمیم **فصل** لطایفی که شیخ قدس سره
درین کریمه فرموده ملخص بعضی از آن تلقین سوانح وقت آنکه
این کریمه مصدر ست بذکر آله وآفرینده همه باکرامت اضافت
وخطاب مرمخاطبی را بر سبیل عموم ونخستین وصف آن اسم
بزرگوار عظیم الشان را بعد از اعاده ذکر بی نسبتی واضافتی
وحدتست ویکتائی تنبیه را که نمایش کثرت بی پایان را
منشأ نسب واضافات اعتباری است وازانی الحقیقه
اعتباری نه ولهذا بعد از تأکید توحید بار اول لا اله الا هو و
تصریح بنفی غیر واحد حقیقی سبحانه وتعالی باسم اعظم هو و رود

باید که مقدم او صاف مشترک الرحمن
نفس او اضافت

رفته سابقا و چون بی نفس حروف را ظهور متصور نیست و
نه بی حروف کلمات را از سبق صاحب نفس این کریمه در
کلام معجز نظام سابق افتاده بر دیگر مواضع مشتمل بر ذکر معتبر
بتهلیل ما خوذ از اهلال دال بر رفع صوت که از ذکر لا اله الا
الله آواز ظاهر از نفس ذاکر مرتفع و بلندی باید بنسبت
با سائر نظایر و لهذا قال رسول الله صلی الله علیه و سلم
افضل ما قلته انا و النبیون من قبلی لا اله الا الله و بعد از
ذکر رفعت افضل اذکار فرموده که اصلش چهار کلمه است
نفی و منع و ایجاب و موجب و اصل وجود عالم اربعه الهیه
حیات و علم و ارادت و قول شرعا و هو عین القدرة عقلا و
اربعه طبیعیه حرارت و برودت و رطوبت و یبوست و اصل
وجود اجسام و عناصر اربع اصل وجود مولدات و اخلاط

اربع

فرموده م

اربع اصل وجود حیوان و حقایق اربع جسم و تغذی و حس و
نطق اصل وجود انسان و هم از لطایف احصائی که لا اله الا
الله دوازده حرفست و در واقع وصول اسماء اعداد بسیط که
از یک و تا نه باشد دوازده است چون شمار بروج آسمانی و
شهور سنوات زمانی و نقبا و شرفاء هر ملت از برگزیدگان
افراد انسانی کما یدل علیه مغزای و بعثنا منهم اثنی عشر نقیبا
فانفجرت منه اثنتا عشرة عینا از آیات قرآنی و در از منه
گذشته آن مدت که مقتضای نفحات ربانی ظهور احوال و
اوضاع فلکیات بوده از اجرام نورانی و مواضع ایشان
و خواص و آثار هر یک از ان کمل آن روزگار این عدد را
اثری عظیم دریافته اند که اعتبار اثنی عشریه کواکب و بیان
طریق استخراجش از ایشان مانده و منشأ اولیت اعداد

زائده است که دران نوع از عدد غلبهٔ حکم جانب بطون رای
باشد و در مجلی احصائی شعوری بمثابهٔ قرب فرائض افتاده
در موطن ظهوری و نظیر و مارمیت اذ رمیت که عبد مظهر نمایش
است و بس بی هیچ تصرف در صادر از حق تعالی و تقدس
دران قرب و از مؤیدات آنچه نموده شد اینکه وحدت دواز هم
را خصیصهٔ ذاتی که بآن ممتازست از دیگر اعداد این که بعد از
یازده که اول مرکبات است و مجلی لبابی هو واقع شد و حصولش
از اتصاف واحد مبدأ کل در موطن مبحوث عنه بنسبتی که اورا
از تحقق آن مرتبه از قوت بفعل آمده و از کمون ببروز یافته و
از اکاهان از قواعد عددی پوشیده نماند که هو الله تسخ
تمام است بی ملاحظه امری ورای حروف کلمتین و از
خصایص شریفهٔ دوازده آنکه کمال ظهوری او عدهٔ عددا ست

وبا آن

وباآن کمال شمارش میشود که او را مجموع اجزاء اعداد عین
کمال شعوری دوازده است و چون مجموع اجزاء دوازده
شانزده است کمال شعوری چهار زیادتی شفیع مشفع بود در ین
موطن و صورت اجمالی عشرهٔ کامله که بعضی از خصایصش
گزارش پذیرفته سابقا و چون این مرتبه از عدد در اقتضای
حکمت باهرهٔ الهی خاصیتی چنان هست که اثارش در موطن
جریان احکام اسم بزرگوار الظاهر ظهور یافته و می باید میان من
نفحات این روزگار بدیع اطوار تواند بود عثور برین که
از ریاض اندیشه در احوال و لوازم مجلی لبابی حروف که از
یقینیات فطری است و دران هیچ تنک و شبهه نه شمهٔ
از روایح حکمت مشار الیها و وجه لمیت خاصیت مذکور
استنشاق می توان نمود اگر نسیم هدایت از مهب عنایت

و پرتو شعور صاحبان فضیلت
یتفکرون فی خلق السموات
والارض از ان تافته
و می تابد از صبح

وزه باآنکه اطلاع بر خواص اشیا اخفی است از دانستن اسرار
طبایع فسبحان الذی یعلم السر واخفی وله الحمد فی الآخرة و
الاولی ودرین محل شیخ بعد ازان که کلمهٔ توحید را انطباق شمار کلمات
باآنچه اصل وجود عالم است واجسام وموالید وحیوان و
انسان بیان فرموده شمار حروفش با اسماء بسائط اعداد
که دوازده است وترکیبات غیر متناهی را ماده اسماء ان
مشروح نموده کلام درین موضع مسکیة الختام گشته باین که فهذه
ضم مایتناهی وهو هذه الاثنی عشرة مالایتناهی وهو مایترکب
منها فلا اله الا الله وان انحصرت فی هذه العدد فی الوجود
فجزاؤها لایتناهی منها وقع الحکم بمالایتناهی فبقاء الوجود الذی
لایلحقه عدم بکلمة التوحید وهی لا اله الا الله فهذا عمل نفس
الرحمن فیها ولهذا ابتدائه فی القرآن وجعله توحید الاحد

وتوافق مر

لان

لان عن الواحد الحق ظهر العالم ثم قال قدس سره التوحید الثانی
من نفس الرحمن الله لا اله الا هو الحی القیوم فهذا توحید الهویة
وهو توحید الابتداء لان الله فیه مبتدأ آنچه مقصد باین ضبط
قواعد وضوابط بهترین ربابطها از بعض الفاظ دریافته اند
وآن را مبتدا خوانند تقدم رتبه است واولیت باآنکه او را
دانند بوجهی از وجوه وازو باز گویند واین گونه نسبت داده
باو را خبر او خوانند ومبتدا با خبر کلامی بود تمام مستقل در افاده
ومشتمل بر جهات متقابل از توحد وتکثر وتقدم وتاخر بس از
الفاظ مفرده بوقف ایشان استحقاق ابتدائیت آن نوع
از کلمه را تواند بود که اسم خوانند آن را ودرین محل خبر وحده
سخنی تمام است چندی از احوال واحکامش سبق ذکر یافته
واز احوال نسبت نیز که درین مبحث ونظائرش باسناد معتبر

گرده و چون مقصود اصلی مشترک بین المواضع کلها درین
کریمه حصر واقع شده و مدخول الا که نفی غیر از برای اثبات او
بوده هو که بوضع متعارف راجعست بجلاله و بدلالت ذاتی
مشیر بحضرتی که لا اثبات را الیه جز از او صافش جمع اضدادست و
نفی اوصاف ملخص مضمون این جمله ظاهر آنکه سزاوار تقدم
در گفتار اسم بزرگوار الله سبحانه شاید بود و نیست شایسته
پرستش نمودن و از جان و دل بنده بودن او را الا او که
با کمال استغنا و بی نیازی ذاتی از عالم و عالمیان آفریننده و
پدید آورنده هرچه پدید آمده و آید اوست بلکه حضرت ذات
جامع اسما و صفات که از کرامت معجزه علّم آدم الاسماء کلها
پرتو دانش دانند کان بران می افتد و بذکر الله یاد از آن
میرود فی الحقیقه همانست که در حریم عزت و عظمت ذاتی اند

نظر ادراک و آگاهی غیر مطلقا پنهانست و پیش مراحل و
منازل متجاوز از حدود و تعین و کان چنانچه اعاده ذکر هو با اسمین
العلی العظیم در خاتمه کریمه مؤید آنست و این سخن را توضیح آنکه
از شرایف خصایص کریمه بزرگوار تکرار پروردگارست تعالی ابن م
و تقدس پوشیده و آشکار شانزده بار ۹

کان چهارست هر یکی زان چار
چار دانی کزان دواست دو بار
و اندرینها بسی حکم و اسرار
نکتهٔ چند گفته شد یاد آر

مقصود درین مجال آنکه از ده محل که قرا مجوّد وقف پسندیده دانسته
اند درین یک آیه قسمتی معشر باقیه و از ذکر همایون آثار شانزده
بار دو در قسم اول اقسام ده گانه واقع شده و سه در قسم آخر

وقوعی پس ظاهر و باز ده درهشت قسم دیگر اول از این هشت که
محل وقف دوم بود همین دو اسم عظیم الشان عمیم الآثار است و در
بیان مراد از آن اینجا مفسران را اقوال بسیار اولی و الیق آنچه
صاحب تفسیر کبیر بعد از ایراد بسی مقدمات عقلی و نقلی صواب
آن دانسته و محصل معنی حیات بهترین حالی و نیکوترین وضعی که
تواند بود هر چیزه و را آراستی را ادا فرموده و بر سبیل تمثیل نموده
تغیر از عبارت زمینها خراب باحیا موتی در کریمه فانظر والی
آثار رحمة الله کیف یحیی الارض بعد موتها والی بلد میت فاحیینا به
الارض و ملخص سخن چنین قرار یافته که مفهوم حی کاملست بی
قیدی که درین باد ران فقوله الحی بتقید کونه کاملا علی الاطلاق
والکمال علی الاطلاق ان لا یکون قابلا للعدم لا فی ذاته و
لا فی صفاته الحقیقیة و لا فی صفاته النسبیة ولا فی صفاته الاضافیة

واین

واین کمال فی الحقیقه همانست که در تنبیه بر مراد قدما از وجوب
ذاتی و فنا داوهام قاصران از فهم آن مشروح گشته سابقا و ازاله
در معنی قیوم از کدششکان منقولست و انسب بتفسیر مذکور الحی
راندبیر امور عالم و عالمیان است بآفریدن و بدید آوردن و پروریدن
و روزی رسانیدن و باخصر عبارتی در خور وار خامه مراد ازین
دو اسم بزرگوار اینجا غایت دانایی و نهایت توانایی و لهذا
محل وقف بعد از القیوم لا تاخذه سنة و لا نوم است که جواب
و پیداری همتایه مردگی و زندگی افتاده و از دعوات و اذکار
ماثوره است پس از بیدار گشتن الحمد لله الذی احیانا بعد ما
اماتنا و درین خفایی نیست که آنچه مردم از آن زندگی و آگاهی
در می یابند از موالید ثلث جماد است در خوابی که از حس و
حرکت باز مانده و نباتات چون خواب آلوده که باعدم

بیداری جنبیدن وجنبانیدن اعضا از و مشاهده رود پس
این محل را حاصل ظاهر عبارت تنزیه و تقدیس حی قیوم سبحانه و
تعالی بود از انچه دران دو مرتبه موجب خفاء آثار علمت و
دانش و مراد از اخذ سنه و نوم غافل کردن و بی خبر ساختن
که از بنیات لوازمست خواب سبک و خواب گران او و دوم
مؤکد و متمم اول بر سبیل ترقی و ازین سخن که در صحتش حرازه
نیست رجحان این عبارت بر لا یوسن و لا ینام که با فاده نفی
خواب سبک و گران اخصرست و اظهر معلوم میشود و چون
حضرت حق را سبحانه و تعالی بصورت بشری در خواب دیدن
در صحاح احادیث ورود یافته و شیخ در مواضع متعدد از وقوع
آن و تعبیرش سخن فرموده درین موضع بخصوصه تنزیه
از سنه و نوم که از ظاهر عبارت مستفاد میشود اخص اوصاف

دانسته نسبت باآنکه در خواب بصورتی ظهور می یابد که از بیان
آن عروض سنه و نوم باشد و تقدیم الحیّ القیوم را نکته آنکه خواب
آن را بود که بمیرد و مردن آن را بود که حیات بود و ازین جهت
حق را جل و علا گویند الحی الذی لا یموت و کلام شیخ نفیسان
بان اختتام یافته که هذا توحید التنزیه عمن شانه ان یقبل ما نزه
عنه و هو الا اله الحی القیوم ولولا التطویل لذکرنا تمام الآیه بما
فیها من الاسماء الالهیه ثم قال قدس سره التوحید الله
من نفس الرحمن و هو الم الله لا اله الا هو الحی القیوم و هذا توحید
حروف النفس و هو الالف واللام والمیم از آنچه در بیان مقاصد
این موضع و موضع رابع نیز مدخلی تمام هست آن را سبب نزول
اوایل آن سوره است و شرحش با صح قولین آنکه شصت سوار
از نصرانیان نجران حاضر ده از پیشوایان ایشان و سه از آن

جهارده مقدم بر همه عبد المسیح نامی که امیر ایشان بود و مشیری
که سیدی خواندند او را و مصالح و مهمات دنیوی و دینی رای او گزار
و حارث بن علقمه که اسقف و عالم ایشان بود و معتبر در امور
دینی سخن او و از نجران بمدینه آمده بمسجد حضرت خاتم صلی الله علیه
وسلم در آمدند و میان آنحضرت که ایشان را با سلام و یگانگی
آفریننده همه وحده لا شریک له دعوت میفرمودند و میان مقدم
سه گانه که دعوی الوهیت پیغمبر خود و فرزندی او خدای را تعالی
عما یقول الظالمون علوا کبیرا میکردند گفت و شنید بسیار
واقع شد و چون با تسلیم مقدماتی که آنحضرت میفرمود در ترک
مکابره نمی‌کردند این سوره از اول تا هشتاد و چند آیت
فرود آمد و تمام قصه که از آیت ملاعنه و مباهله ترسیدند و
بجواری و زیان کاری حالی و مالی بازگشتند در مجلس مذکورست

واز تفصیل این مجمل چنانچه باز نموده اند معلوم میشود که اصل و
منشا سخنان نصاری که دلیل زعم باطل و حجت توجیه ضلالت
خویش می‌ساختند آثار فرزندی توانائی و دانائی بود که احوال
مسیح بن مریم علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام اشتمال داشت
بران و با وجود تعلق و تناسب که در واقع از قرب زمان منتهای
بود و گمراهان نیز از بعضی آگاه مسطور چنین حالتشان مصدوقه
من لم یجعل الله له نورا فماله من نور بود و توضیح این سخن با بسطی
مشتمل بر هر گونه لطایف و تنبیهات از یقینیات ربانی و اقناعیات
خطابی آنکه چون تجاوز از حد را انعکاس بضد و اوصاف
الهی را لا تناهی لازم افتاده اقتضای حکمت بالغه آنست که
معظمات امور چنان ظهور یابد که ظاهرا نه بر وفق حکمت
باشد و مترتب بر سببی که رای حکما عقول و افهام انام راه

راه‌یابان برده درین حقایق نه که امری اعظم و اعلی از ختم نبوت
متصور نیست و نزد این منقبت عظیم الشان را برهانی اقوی
واظهر از نزول قرآن لاجرم بحد تواتر موروث یقین رسیده
احوال خاتم صلی الله علیه و علی آله و سلم که با تیمی پیش از تولد
و ناآموختن چیزی از کسی در زمانی که مبیح دین درست بی تحریف
و تغییر در تمام عالم نمانده بود ناخوانده و نانوشته حرفی
وز دانش کس نبسته طرفی چنین کلامی در حال معارضه با
جانان معاندان آن نزول یافت مرکب از حروف و کلماتی که
جاری بود بر السنه و افواه ایشان و مژده رسانان و مبشرا
برسول یاتی من بعد اسمه احمد خود بی مدد و منزل یکی کرده
هم در انجا گویا شد که سخن میوه درخت بنیه انسانی است و
درخت آن زمان بارور گردد که بالیده و سایه گستر شود

وازین

وازین جهت آن شجره طیبه را که اصلها ثابت و فرعها
فی السما نشو و نما در وجودی جسمانی مصور بصورت انسانی
معبر به کلمات الله و روح منه باعلی مدارج کمال رسید تا هم
بلسان حال و هم زبان قال بشارت رسیدن آن میوه تواند
رساند که بهترین حاصل تعمیر باغ آفرینش و ثمر انهار دانش
و بینش آنست و لهذا نازاییده خاطر محزون مادر نبوی او
ازان شاد کردانند که و هزی الیک بجذع النخلة تساقط علیک
رطبا جنیا و وجه خصوصیت این نوع از خرق عادت درین محل
آنکه نخل بی تابیر که بمثابه اجتماع زوجست با زوجه نسبت با
حصول فرزند بار نمی دهد چنانچه از فرموده انتم اعلم بامور دنیاکم
و مورد آن مستفاد میشود و حال آنکه خشک بوده و بی تنک تابیر
نیافته پس فرود آمدن رطب که میوه رسیده است و ثمر با او نظیر

مویز بانکور یعنی صورت زایدن مسیح باشد از مریم بی پدر
وروشن تر دلیلی عصمت وطهارت مادرش را وباستظهار آن
گفتار پیش از ولادت جون بعد از ان او را پیش قوم خود آورد و
ایشان سرزنش آغاز کردند باشارت حوالهٔ جواب باو فرمود
تا گفتن ایشان که طفل در گهواره جون سخن گوید آغاز کشف راز
خود کرده خویشتن را بنده وصف ارجمند شایسته بستود پیش از
همه بندگی خدای تعالی وتقدس تا مردم ضعیف رای را اندیشه
باطل بخاطر راه نیابد واگر جمعی نادانان از شیطان گمراه سازد
روز بازخواست سؤال انت قلت للناس اتخذونی وامی الهین
من دون الله وجوابش متضمن حکم واسرار بود که شیخ در آخر فص
عیسوی فرموده معروض درین محال آنکه جون در ان هنگام او را
اهم مقاصد ومطالب برائت وپاکی مادر بود از نسبت

زشترین معائب غایت مصوّرانا دراد عائم وهو علی کل شئ
قدیر او را آن حرمت وتمکن کرامت فرموده بود که مردم را
از هر گونه احوال که در خانهای خود واقع میشود جون مواکله و
مکالمه واندوختن ذخایر واحوال خبر میداد وموافق می افتاد
وجون این با احیاء اموات وابراء اکمه وابرص از قرآن مجید که
ولا رطب ولا یابس الا فی کتاب مبین آیتی از جامع اوصاف
اوست معلوم میشود وآن هم که مرغی از گل ساخته را ازو باد
دران دمیدن وازو بر پریدن مشاهده میرفت نظر ایشان
بحران گاه معارضه مذکور باین امور تمسک می جستند وآیات
قرآنی را که صاحب جمال ذو وجوه است واز احاطه کامل
مقاصد معاندان هم شامل دلائل وعویها نه حاوی دقیق ونه لا
می ساختند واز شواهد مفاسد صورت عقاید باطله ایشان

در شان برگزیده و اصطفیک علی نساء العالمین این که اوایل سورهٔ
مشار الیها را اول آلم است که در موطن اشعاری نسبت با دیگر
کلمات نظم حضرت مسیح افتاده در موطن ظهوری نسبت با
دیگر کل از اجزا و افضل و اکمل موالید بابن معنی که آن لفظ یعنی
نفس الالم به معانی بلند ارجمند را متضمن است و از احکام
واضح
جاری در مرتبهٔ اشعاری آنکه تا میان دو لفظ پیوندی استوار
نشود با متیاز استحقاق تقدم و تاخر نتیجه از ایشان حاصل گردد
که آن از اعتباری بود و میان اجزاء ثلثه لفظ مبحوث عنه با تحقق
وصف مذکور از این گونه پیوند اصلا نیست و درین خفائی نیست
که از مواطن متطابق ظهوری و شعوری و اشعاری اظهر و اشمل و
حصول
اعلی با لف است و مدار امر نبوت و رسالت بران و از
این فضیلت آدمی از دیگران ممتاز است و تعریف خلافت

بلند پایه و سرافراز بس نزد دانایان هوشمند مجرد آن لفظ گو
مسیح مانند کافی باشد در افحام و الزام آن نادانان ناصواب
و لله در القائل مطلق آدمی بهتر است از دواب
و زو به دواب از نکو بید صواب و بس ظاهر است که آنچه
بس ظاهر است از مقدمات تشبیه مذکور که ایراد یافت دلالت
آن لفظ است بر معانی و پوشیده نماند که اگر نه چنین بودی نه
چنان بودی که گفته شد مشهور با حیا است در معالم التنزیل
حال حیرت مآل معانی مقطعات نورانی و کثرت اقوال در
شان آن باز نموده از جمله این که چون زجاج را گفتند که آلم را
تفسیر کرده اند با نا الله اعلم و اری گفت نیکوست این که عرب
یک حرف از کلمه گوید و تمام آن را خواهد چنانکه زنی گفتند و او گفت
ق یعنی وقفت و این دلیلی واضح است برآنکه اعتبار

دلالت ذاتی حروف از مقتضیات کرامت فطرة الله التی
فطر الناس علیها ست و مردم بواسطه عادت بدلالت وضعی
جعلی از آن ذاهل و غافل شده و این هم انجاست که ابن عباس
کهیعص را فرموده که الکاف من کاف والها من هاد و
الیا من حکیم والعین من علیم والصاد من صادق و نظایر اینها
بسی آورده که از بدایع اسرار مندرج در آن حروف چهارده گانه
که شمار طرآست و در بعضی تفاسیر یافته که این از لسان مرکبی
مفید مشتمل بر همه خال از تکرار اینست علی صراط حق نمسکه
و از الم که بحث از آن میرود آنچه برای العین میتوان دید
این که صورت کتابی عالم است که از شنیدن کن پیدا شده و شنیده
از اقتضاء وحدت ذاتی قائل سبحانه و تعالی بصورت وحدانی
که عین باشد پوشیده مانده چون الف در ذلک که بعد از وی است

در نخستین مجلس از کتاب اعجاز انتساب و در سه رکن از ارکان
بسمله نیز و از ملاحظه مشابهتی که مبین و روشن گشت ظاهر شود
وجه اضافت توحید درین موضع بالف و لام و میم که شیخ
فرموده و خصوصیت این حروف را حواله بمجلس رفته و وجه
اضافتش بمبدا را که آن هم فرموده در موضع سابق حال آن
نوع از کلمات نموده شد و در نجا چون زعم باطل نصاری
و اعتقادات فاسد شان وقوع شرکت در الوهیت بود
بعد از تنبیه گزارش بدین رفته حلاله که بمثابه علم اخفا یافته
نسبت بآنحضرت و از احکام اعلام امتناع اطلاق بر غیر
مبدا واقع شده غیرش لا اله الا هو مقرون بالحی القیوم دال
بر اقصی غایت دانایی و توانایی که مشاهده پرتوی از انوار
آثارش در کردار و گفتار نبی بزرگوار خویش از راه اندا

بود ایشان را و چون محل آن مشاهده از قبیل افعال بود
اثبات علم و قدرت بر کمال آن حضرت را مؤید و مؤکد گشته
بذکر فرستادن کتابها بصیغه ماضی دال بر تحقق وقوع بر وجهی
که اندیشه در آن هیچ دانا را هیچ جای شبهه نماند نه در بطلان
سخنان معاندان و نه در خذلان و حرمان و خسران ایشان
چه مخصوص بخطاب فرستیده کتاب عظم شأنه صاحب اخبار
کتابست که پیش از همه یاد فرود آمدن آن یعنی توریة
رفته و حال آنکه مصدق و باور دارند دیگر فرود آمدهاست
از توریة و انجیل و غیر آن که در همه بوده و کرده سنی دین صاحب
قرآن و باتفاق و اجماع کتب و رسل اول امری واجب
هر که فهم معنی واجب بهر زبان که داند تواند اقرار بوحدانیت
و یکتایی پروردگارست سبحانه و اصرار بران از صمیم جان و

جان

و چنان پس از ضلالت و جهالت بود روا داشتن نسبت با آن
حضرت اندیشه مثل و مانند چه جای صاحبه و فرزند ۹

زهی تصور باطل زهی ضلال مبین
ولی کمال غنای خدای را چه ازین

وای بر آن شقاوت فرجام داخل در الذین واقع درین کلام که
ان الذین کفروا و از طرائف لطایف درین موضع ذکر انزال
فرقانست بعد از ذکر انجیل و توریة و قرآن چه محتمل افتاده
وجوه متعدد را چنانچه در تفاسیر مذکورست مجموع صحیح و موجه
همه مراد حق عز و علا نزد اهل تحقیق و از آن وجوه صحیحه معنوی
کرامت و آیتها داود زبور راست و بغایت ملایم و مناسب
سبب نزول و رد ذر خرافات نصاری و یهود و عقاید باطل
این طایفه نسبت با بن مریم انتساب گویا با بنی عبد الله انا نی

الکتاب که او را هنگام آن کلام اسم از مقصود و مرام برآن
وباکی والده بود از تهمتی که اثبات آن در اکمل ادیان بچهار گواه
تمام میشود و اشار الشیخ الی ذلک حیث قال لان اکثر الشهود
اربعة و با آنکه نزول آیة در حال معارضه مصدر بود بگواهی چهار
کتاب آسمانی موافق و مطابق یکدیگر بر حقیت و رابعی
پیغمبر آخر الزمان چون اصرار اصول و پیشوایان نصاری
و یهود بر انکار آن حضرت از حسد بود و اغراض فاسده دنیوی
چنانچه موی یعرفونه کما یعرفون ابناءهم از آن خبر داده آنچه
درین موضع بحث از آن میرود بآیه مباهله بتفصیل انجامید
کما اشیر الیه و چون بنده از حیثیت بندگی ملک دیگریست
شرعا و ملکیت منافی مالکیت او را بی دستوری صاحبش
هیچ تصرف در هیچ چیزی که ملک توان گفت آنرا نشاید

پس وظیفه بنده ترک تصرف و اختیار باشد در جمیع امور کلی
که جز فرمان برداری مالک او را هیچ کس کاری نبود و نیز کسی را
با او که بارادت خود کاری کردن آزاد از نزد خود در عبد
مکاتب اگرنه توهم آنچه جزئی بود و خود در اشتباه آزادی دارد
معامله کردن با مالک و اگرچه بوجهی مخصوص است ازو درست
نیاید که بنده چون بحق عبودیت وفا نماید و از مرتبه خود که
نموده شد تجاوز نجوید احوال او مطلقا بمالک باز گردد و او را
هیچ در عهده نه اما چنان وفا نماینده در بنی آدم کم اتفاق
می افتد و بیشتر ایشان بعارضه موروثی فدلاهما بغرور مبتلا
گشته داعیه تملک اموال و اسباب دنیوی و هر گونه تصرف
در داد و ستد آن از اقامت وظایف بندگی که سعادت
سرمدی در آنست ایشان را باز داشته و بر آن دعوی استقلال

در تملک و تصرف نبی عهده امور ترتیب یافته و کتب الهیه
بیان فرموده آنچه نسبت با آنحضرت بجای آوردن و مرعی
داشتن واجبات بر ایشان که پیوسته در جمیع احوال و
اوضاع محتاج‌اند با وعظم شانه وعم احسانه وآن هم که با کمال
استغنا از محض فضل و بخشش بی‌نهایت واجب داشته بر
خود نسبت با ایشان وبطار فرموده اوفوا بعهدی اوف
بعهدکم آنچه فی الجمله از ان حضرت لطفاست و کرامت
بعهد مؤدی شده بنیه را که از رای لذتی چند وهمی فانی
خود را از عبودیت و بندگی او که موجب هر گونه سعادات
جاودانی است محروم ساخته‌ایم که اگر بندگی ما را اعتباری
بودی معاهده گزارش پذیرفته در کتابهای نزول یافته
راه نمائی خلائق را بنودی چنان که مشروح نموده شد

پس ذکر آن از وجهی بمثابه غل بود که بنده گریزپای را بر گردن
نهند و شیخ درین موضع بعد از استنباط این فواید و تبیین آن
فرموده که فمن اصعب آیة علی العارفین کل آیة فیها اوفوا
بالعقود او بالعهود فانها آیات اخرجت العبید عن عبودیتهم

ثم قال قدس سره التوحید الرابع

من نفس الرحمن قوله هو الذی یصورکم فی الارحام کیف
یشاء لا اله الا هو العزیز الحکیم هذا توحید المشیة و وصف الهویة
بالعزة وهو قوله ولم یولد فهو عزالحمی آیتی که این موضع یعنی
ازانت مصدر افتاده بر ان تحقق آیین با اسمی که جز بر ذات
واحد اطلاق نتوان کرد و از و خبر داده که پوشیده نیست بر و
چیزی نه در زمین و نه در آسمان و این معنی بلفظ مضارع
دال بر تجدد و استمرار مؤدی شده مسند بضمیر منکر در سیاق

نفی وحصول چنین علمی باتفاق مخالفان نیز غیر از خدای را
تعالی شانه ممکن نیست وچون از قبیل قدرت وتوانائی
صنع
تکلم قبل از ولادت غرابتی عظیم دارد کلمه هو که مفهوم از وبود
متعارف فردیت غایب وپوشیده از نظر حاضران که گفت و
گویند مبتدا واقع شده که مقتضی مرتبه اش تقدم است و
ارتفاع وامتناع از نفاذ حکم دیگری بروبا استقلال در دلالت
مطابقی بر ذات مطلق مجرد از ملاحظه امری باآن که آیت
لازم است ابتدائیت را وچنان دلالت از انواع کلمه
کلمه جز اسم را نیست ومضمون این مبتدا با خبر که الذی است
با صله وعاید تصویر پیکر بدیع منظر وعجز افراد بشر است در ارحام
مادر که چون یکی از آن افراد سخن گوی پیش از تولد بود
گرامان را چنانچه ارجمند قدرت وتوانائی هم نماند

واز جلایل دقایق مندرج درین کلام معجز نظام آنکه مرجع
ضمیری مستتر که تصویر در ارحام اسناد باو رفته الذی است
که از مبهمات است ورفع ابهامش منوط باکاهی مخاطب از مضمون
جمله فعلی که بعد از و بود ودرین محل مقرون بکیف یشاء
یعنی آن کار چنانچه اراده وخواست او باشد کرده شود
چنانکه عاقلان بکلک تفکر بر لوح تصور نگارند که نسبت
تصویر در ارحام بمثابه ایست موجب حیرت عقول واوهام
انام است چه محل قابل صورت مار حم گرداوری کرده و
محاط اوست ومباشر تصرف در آن را رای واندیشه
عقل باید که همان حال باشد وباتفاق مفسران ومآل آن
مصور یا حضرت حق است تعالی وتقدس ونزد عقل این
مستلزم محال یا ملک ودر واقع ترجیح دانش خویش بر تصرف

عبارت قرآن وعدول از آن محض جسارت مفضی بوبال و
نکال وتحقیق ترک تاویل است وتصور فی نفس الامر وحصول
صورت از مشیت بی مباشرت اگرچه عقل مسلم ندارد از
شان این مصور نزد محققان جمع اضداد وتغایض است که
عقل استحالت آن از بدیهیات میشمارد وتوضیح این سخن
بروجهی که مستبعد نماید آنکه بر واقف از قواعد عربیت پوشیده
نماند که در معنی کلمهٔ هو بوضع معارف سه امر اندراج دارد
یکی وحدت ویگانگی ویکی ذکورت که از لوازمش فزید
قوت وتاثیر با استحقاق تصرف ونفاذ حکم نسبت با
مقابل خویش یکی غیبت مفضی بعد وخفا وبا این از
جملهٔ اعرف معارف برای اصح نحویان وحال آنکه درین
محل مبتدا واقع شده که اشارتی رفته بتقدیم رتبهٔ او ودیگر

احوالش که محتاج اعاده نیست ودانش جویان آگاه را
درین هم اشتباهی نباشد که نظر مطابق منازل قمری که در موطن
ظهوری منشأ وقوع حوادث امکانی افتاده ومیاکل رقمی
که در موطن شعوری محل طلوع برآت معانی واسرار نهانی
واقع شده در دار الخلافهٔ بنیهٔ انسانی مخارج مفردات
بیست وهشتگانه سبع المثانی است که اشرف واعظم مواهب
وعطیات ربانی است ومحیط بر جمیع آن جامع للاول منها
والاخر اسم اعظم هو که شمهٔ از خصایصش در اثنای مباحث
گذشته ایراد یافته وبس ظاهر که احاطه را اظهر صورکه بچشم
سر توان دید دایره است وآن مخصوصا صورت کتابتی
مسمی ها است که نظرش در نهایت احاطه از صور کلامی
اسم واو راست که از تلفظ باو نفس بر تمام مخارج مذکوره

دو نوبت میگردد بسیری شبیه دوری گردش افلاک را و لذلک
قال الشیخ فی هذا الموضع فی الواو قوة جمیع الحروف و تمام
آنچه سمت تحریر یافت بعضی بسیرستا از احوال این کلمات
ملاحظهٔ خصوصیت متکلم که در ازل الآزال از ذات خود که منزه
و مبرا از احتیاج بغیر آگاه بود و با این غنی از عالم و عالمیان که
داشت و وارد از شأن او آفریدن و پدید آوردن هر جه
نمایشی یافته یا خواهد یافت از آغاز ایجاد تا ابد آباد و بی
شبهه دانا و آگاه جان و دانای توانا سبحانه و تعالی هر جه
بذات خود تواند داند از او از نورانیت آن دانش اکمل اشمل
واحد بوحدت حقیقی پرتوی بر کثرات غیر متناهی افتاده که
از آن هر یک را حصول شایست و صلوح تعلق ارادت
بتکوین او پیش از بودن ممکنست شدن و باذعان فرمان

مبادرت

مبادرت نمودن کما یدل علیه قوله جل و علا انما امره اذا اراد
شیاً ان یقول له کن فیکون که فاعل یکون راجع است بشیء و از
معنی این کریمه معلوم میشود که مشیت را نوع تقدمی بر ارادت
کرشی ذات مملکتست و مراد بودن او مستفاد از آیت مبحث
آنکه تصویر بر حسب اقتضای مشیت و چگونگی او وقوع می یابد شیخ
خصوصیت توحید را درین موضع اضافه بمشیت فرموده و
صف سویت بغرت و حکمت و از لوازم غرت آنکه صاحبش
غالب باشد و فرمان روا و در کمال خویش بی مثل و همتا
و فایدهٔ ضم حکمت با آن نه محتاج بیان و با عثور برین امور
در صحت هیچ از آن حوزه نسبت عقول را نیز شاید که باور
آید تصویری مباشرت از مشیتی که واسطه اوست در چیزی
شدن هر چیز با صلوح قبول هر چه رسیده باو و آنچه باید نیز

وما ذلک علی الله بعزیز واین که شیخ در بیان وصف هویت
بعزت فرموده که وهو قوله ولم یولد فهو عزیز الحمی مؤید
بتحقیق مذکورست از چند وجه در سورهٔ اخلاص مدخول
قل کلمهٔ هو است ومدلش بقرینهٔ سبب نزول که در نخستین
موضع نموده شد شانی کلی است از شؤونات حق سبحانه و
تعالی وتتمهٔ سوره بیان آن ولم یولد از ان حیثیت که دال است
بر نفی زائیدن و پدید آمدن تقدمی دارد بر دیگر احوال امر
بر تفرد در الوهیت وبا آنکه مفهوم اش را عدم مثل و مانند
مستلزم غایت عزت لازم است بتصریح افادهٔ بطلان
بدیان نصرانیان که سبب نزول آیت محبت با سابق ولاحق رد
آن بوده میکند وچون حمی عبارت از محلی است مخصوص
بجایگاهی صاحب اقتدار و اختیار که بی رخصت او کس را تصرف

دران روا نباشد فهو عزیز الحمی بس مناسب وملایم افتاده و
مقوی آنکه تصویر بی مباشرت که دیگری نتواند ازو آید با
کمال غنی که جانان حضرتی را شدید میفرماید چنانچه از ظاهر
آیت مستفاد میشود وتأویل کنندهٔ این و هر که بمقتضای
رای خویش نفی کرده چیزی را که آن حضرت اثبات
فرموده نسبت با خویش همه را شیخ و تکبر امری حرام بر
ایشان دانسته که در قیامت سوال از ان خواهد رفت
ونموده که ترجیح نهنده عقل خود را بر ایمان لم یکن ینبغی له
ذلک وهو قوله تعالی کذبنی ابن آدم ولم یکن ینبغی له وذکر
بعض ما کذبه فیه لا کله وابقی له ضربا من الرجاء حیث اضافه
الیه فی الحدیث الذی یقول فیه عبدی فان قال ابن آدم بعده
عن نفسه واضافه الی ظاهر آدم علیه الصلوة والسلام کان

المعصية بالظاهر وقعت وهو القرب من الشجرة والاكل
فنسي ولم نجد له عزما وهو عمل الباطن فرآها باطنه منها وكان عند
الله وجيها مجتبى كما قال تعالى ثم قال قدس سره

التوحيد الخامس من نفس الرحمن وهو قوله

شهد الله انه لا اله الا هو والملائكة واولو العلم قائما بالقسط
هذا توحيد الهوية والشهادة على الاسم المقسط وهو العدل
في العالم محققان صوفيه رانده كه نهايت كمال هر جزء باثبات
كه از بودن با ضد و معاند هيچ نقصان نيابد واين حال را غايت
كمال آن بود كه مقتضى ومستلزم مقابل خود باشد واز ملاحظه
اين پرتو حدس عاقلان بر تر كريمه يسأله من في السموات
والارض كل يوم هو في شان افتد كه بقا وثبات لم يزل و
لايزال بريك حال بي تغير وزوال خداى راست سبحانه تم

سبحانه

سبحانه وبا اين اثبات بر دوام از ثمر مشار اليه تجليات آني
سبحاني رباني بريك قرار نه واصلا در آن تكرار نه ودر مراءى
عقول بشرى از اظلال اين حال عدد اعداد از تكثر تكرير نيست واز وجهي
تكرر بديرنه ودر مواضع سي وشش گانه قرآني صادر از نفس
رحماني ودايره در السنه وافواه افراد انساني اداء حق الله را
چنانچه سبق ذكر يافته مقصود از همه بيان يكايكي واحد حقيقي است
بنفي غير مستفاد از ايراد لا والا وهيچ يكي از آن من جميع الوجوه
همچو ديگري نه بلكه هريك بوضع متعارف وطبقه ظاهر نيز پي
تعمق در ديگر طبقات وتامل در دلالات ذاتي حروف وكلمات
فنون خصايص را متضمن است وچون ماخذ آنها اينجا شهادت
وقيام بقسط مفسر بعدالت وميانها وقوع علماء مقرون بواو دال
بر مشاركت وتكرر لا اله الا هو مبعوث بعزت وحكمت واقامت

دلیل بر ان یکتائی و حال آنکه معتزله عن محبوبیت مستفاد فرموده
لسان نبوت را عدل و توحید نام کرده صاحب کشاف مجالی
وسیع یافته و عصبیت معتزله برادر پرورده و صاحب تفسیر کبیر آن
پرورده را با پرورش هیچ برآورده و نسبت با آهنگ خامه
خامه ترانه خانبین نغمات خارج از پرده و لله در القایل

ای نور دیده وقت ظهور ولایت است
در فتنه در آب شوی چه جای حکایت است

ازان منوال سخن لایق بدین مجال آنکه مبادا بادهان از لفظ
شهادت را دوام لازم است اخباری ناشی از علم و تبیین و
تحقیق قضیه و اراده لازمین صحیح اینجا نخستین یک معنی از سه
شاهد که حضرت حق سبحانه درین کریمه و سوره اخلاص و دیگر
مواضع از قرآن و سایر کتب منزله از وحدت و یکتائی

خویش خبر داده وحده لا شریک له و ملائکه و انبیا را و اولیا را
و ارثان امت را و دیگر لازم که اثبات صحت آن خبر است
ازان حضرت شمولی عظیم دارد که از جزئیات آن افاضه رحمت
ایجادیست بروجهی که بمقتضای وفی کل شیء له آیة تدل علی
انه واحد و از صدور این لازم از ملک ترتب نتایج است
بر مقدمات نسبت با مخترعان براهین عقلی بر وحدت حق
تعالی و تقدس و از علما آن اختراع و افاده مقصود از آن مستفیدان
را والله اعلم و اعلی **فصل** از وجوه محتمله اعرابی
چون وقوع فاصله میان صفت و موصوف شیوعی دارد
در کلام فصحا و بلغا اگر قایما را صفت معنی بلا دانند اثباتش
واقع بعد از الا را اطلاق از شایبه تقیید بحالی مصون باشد
و همچنان بود که وچون حال موکده گیرند اداء معنی و می شاید که

کر این حال را عاملی نبود در جمله مشتمله بر صاحب او مثل اشهد ان
شجاعا و چون قیام بقسط و رعایت سویت و عدالت بر
وجه مفهوم از منظوم مذکور معقد و غیر از فاعل شهد عز و علا
نیست حال ازو داشتن بی مشارکت معطوفین روایت
با عدم جواز مثل جاء زید و عمرو راکبا از خوف التباس و ملخص
تحقیقات مستفاد از کلام شیخ بر وجهی سودمند سایر مواضع
را آنکه همه کلمه هو در بیت و نه موضع بعد الا مفید حصر و حدت
بر مدخول خود واقع شده مشار الیه او حضرتی است که لا یشار
الیه کما اشیر الی ذلک و فی الحقیقه با چنین تفطن و خاطر
تا غایت بوجهی از وجوه نموده یا بعد ازین نماید او و یا
بیاید خوشا تکرار بی تا ... حیثیت معلومیت در علم معبر
تجلی بذاته لذاته بس توحید اضافت یافته بجانب حضرت دا

نقد

نقدد از اعتبار حیثیات و خصوصیت عبارات ارباب کیفیت
نظم کلام و احوال کلمات واقع در هر مقام بود و چون تامل
میرود درین موضع شهادت حضرت الوهیت است از
حیثیت جمیع اسما و صفات که با اسم بزرگوار الله تعرض
بذکر هیچ از آن نرفته و کثرتی عظیم از ملائک روحانی و
علما انسانی عطف یافته بر آن و باین شهادت ازبرای
اسم عدالت آثار مقسط قیام نموده بقسط و عدل که رعایت
آن نسبت با عالم و عالمیان از فیض رتبت تمام اسمای
حسنی و صفات علی صورت بند و باد او آن شهادت بر یکایک
خویش گواهی داده اند و بر ظاهر که این گواهی نسبت با آن گواهان
تزکیه ایشانست و چون سویت و راستی در موطن ظهوری
از ترازو بمرتبه محسوسات که نهایت هویدایی است میرسد

که ... ازو ...
ادیان نیز آن گواهی
داده اند

شیخ حدیثی آورده مشتمل برین که بیده المیزان یخفض و یرفع بای
ارفوائد که درین سیاق بنقل آن احتیاج نیست وحدیثی دیگر
توام آن ساخته متضمن این که من قال لا اله الا الله والله اکبر
صدقه ربه وقال لا اله الا انا وانا اکبر واین تصدیق از پروردگار
سبحانه مؤید تزکیه بندگان است چنانکه لا اله الا هو العزیز الحکیم
بعد از قائما بالقسط که بمثابه حکم حاکمی عادل نافذ فرمان
افتاده که ترتب مقصود بر اداء شهادت منوطاست
بآن و بعد از ایراد تتمه حدیث دوم که چند نظر دیگرست و
تصدیق آن بر سبیل عطف و دیگر امور بسی فواید و لطایف
استنباط فرموده از انجمله اینکه گواهی دادن آنحضرت
از برای ملایکه واولوا العلم که ایشان گواهی داده اند بتوحید
و یکانکی او از قیام بقسط است در ان گواهی از برای خویش

داده و اعاده فرموده موصوف بعزت و حکمت مقتضی رعایت
قسط و عدالت در اداء آن شهادت واین هم نموده که گواهی
باید که از علم باشد و دانستن بیقین نه بغلبه ظن یا تقلید الا تقلید
معصومی که در فرموده او شایبه شک و شبهه را نیابد چون
گواهی امت خاتم از برای انبیاء سابق که فرموده پروردگار
بامت خود رسانیده اند واین گواهی از تصدیق کلام الهیست
که به پیغمبر ما فرستاده علیه وعلی جمیع الانبیاء والمرسلین افضل
صلوات المصلین اما شیخ فرموده ذلک لا یکون الا لمن هو
فی ایمانه علی علم بمن آمن به لا علی تقلید و حسن ظن فاعلم ذلک

ثم قال قدس سره التوحید السادس

من نفس الرحمن قوله الا اله الا هو لیجمعنکم الی یوم القیمة هذا
ایضا توحید الابتداء وهو توحید الهویة المنعوت بالاسم الجامع

للقضآء والفصل از انچه مردانا بوجدان در یابد اگر باآن توجه
نماید اینکه چون لب را کشاده اخراج نفس میکند بی حرکت زبان
وغیره بقصد انکه شنفته شود شنونده را الحبیبن صورت مرتسم در
لوح صور محسوسات که حس مشترک خوانند آنرا مد الفی می باشد
واین حال را می توان یافت آنرا آواز نمودن خوانند کان و
گویند کان که شروع دران دو کار کرامتحان نماید سامع
هوشیار و تنبیه بر اصالت و تقدم الف نسبت باسایر حروف
را اظهر وجوه است این بروجهی مورث یقین آری

ازکن در کنجهای رحمت باز بست — وان بازبال عشق در پرواز است
وان بیضه کز و فرغ سخن زاید بست — مد الفی که مادهٔ آواز است

وبعضی از بادعان در فنون عربیت چون ابن جنی و شارح
رضی کافیه ملهم گشته اند بانکه لا انتظام یافته در سلسلهٔ مرتبه

حروف

حروف تهجی که بسی از حکم واسرار مندرج دران نظم بدیع در صحیفهٔ
سوم مفاحص مبین وروشن شده اسم مد الفی است بس لفظ
الف اسم همزه باشد وتمام این کلام در مواطن گزارش بدر رفته
اسم درین محال نمودن فرید اختصاص لام است بالف وذکر
بعضی احوال او از جملهٔ وحده افادهٔ معرفت وشناسایی می
کند که همانست حاصل از معنی فرموده فخلقت الخلق لاعرف
وفایدهٔ لام اینجا بیان غایت وحکمت مترتب برآفریدن
بی احتیاج هیچ آفریده که بی هیچ شایبهٔ شک وتخمین الله غنی
عن العالمین سبحانه ثم سبحانه وچون ابتداء تلفظ بحرفی ساکن تعذری
دارد توسل بالف قرار یافته بعد از فتح باب خصایص خویش در
آغاز تلفظ بلام مفید تعریف مرجه اتصالی باید با و چنانچه این
وسیلهٔ تلفظ بآن واقع شده در لا که از موصلات معا بل

مقطعات نورانی نخستین این کلمه است کالنقر فی موضعه
الذی اشیر الیه غیر مرة و هر دو حرفش از ان مقطعات و مخلص در
نظم بدیع حروف مفرده موید رای بارعان مذکور ست که اسم
حرفی واحد باشد انجا چه پیش از یا وقوع یافته با بحرح داخل
سلسله بود و از جانب باطن که مخدرات معانی از ان حجله
نورانی بر مهد نفس نشسته بیرون آیند سابق بر همه او
باشد چنانچه از جانب ظاهر اوست فتح باب ظهور و نمایش کرده
و درین طرف متصل است بهاء متصل بواو که مخارج مجموع حروف
غیر از الف میان مخرج این دو حرفست و چون بجای لا میسر او
ملاحظه نمایند اربعه معربه نخستین از حروف بترتیب خروج
نفس با هو باشد ، وکم من خبایا فی الزوایا و از معانی
لام که سخن در ان میرفت تاکیدست و مبالغه در نسبتی تامه

ودران

ودران باب متوعد بارادهٔ بافادهٔ قسمی مطلق از تقیید بقسم
بهی مخصوص بس لیجمعنکم که ماخوذست از جمع و مصدر بلام قسم موکد
بنون مشدد متصل بضمیر جمع مخاطب بخطاب عام افضی غایت
مبالغه باشد در تعبیر از جمعیتی که هیچ از حیطهٔ آن بیرون نبود و
مفسران درین موضع لا اله الا هو را خبریت مبتدا جایز داشته
اند و این هم که معترضه بود و خبر جلاله لیجمعنکم بان تقدیر الله و
لیجمعنکم و وجه ایثار الی بر فی از وقوف بر لطایفی که شیح ازین
کریمه استنباط فرموده روشن گردد و ملخص آن راجع باین
میشود که چون ذراری ابو البشر با جمعهم در موطن الست متفق
بوده اند در اقرار بر بوبیت پروردگار سبحانه و تعالی فرموده
لیجمعنکم نسبت با محض رحمت باشد و بشارت بسعادت
مجموع با وقوع دخول در نار که اجتماع همه بی هیچ تفرقه و اجتماع

ایشان بربوبیت جمع کننده اولین و آخرین است و در آن
مجمع که موطن جزاست نه تکلیف از کشف غطا همه را افرار
بیگانگی پرورد کار خواهد بود و بس شرک دارد از تکلیف امری
عارضی بود واقع میان اقرار بربوبیت و شهادت بوحدانیت
و بعد از نهایت نکایت انتقام و وجدان الآلام که جزاء امری عارضی
زوال یافته باشد آن حال بدیگر حال انتقال یابد و حکم اصلین نخستین
و آخرین که بی تفرقه اولین و آخرین را حاصلست باقی ماند و
اگرچه عذاب جاودانی باشد بعضی را لیکن نه الیم و از ملاحظه
این سخنان میگویند که چون مدلول الی انتهاء غایت است و غایت
مذکر بدایت و مفضی بآن در اقدام و ادوم حرکات ایراد او
درین موضع اولی و انسب است از فی اما حکم بسعادت عام با
خلود عذاب بی آلام مستبعد می نماید و وجه تعرض بافهام

انکه هویت مطلقه غیبیه را از مقتضیات ذاتی تعین است
بخصایص کمالی ربی ازتناهی و نمایش آثار آن تعینات در
مجالی صفاتی و افعالی بتجلیات آنی لایزالی و چون در حدیث
قدسی صحیح النسبه نزد محققان صوفیه محبت مستفاد از فاحببت
ان اعرف اشارت باقتضاء مشار الیه رفته بعضی از ظرفاء عرفا
تعبیر از توجهی که فاتح باب گنجینه رحمت ایجادیست و منشاء
فخلقت الخلق لاعرف بران مرتب یافته بعشق فرموده اند و از
کریمه یحبهم و یحبونه معلوم میشود که محب را مزید اختصاصی
هست بحقیقت محبت که از لوازمش خفا و پوشیدگی است
که فاعل یحبهم را اقتضا استتار است و اختفا و اگر اشارتی رود
بآن توسل بهو دال بر غیبت و عدم حضور باید جست و ازین
افتاده که بحکم توافق و تطابق مواطن چون کسی را محبت محبوبی

بجهة کمال بیرسد ار بیداری و بیقراری و نامرادی و بی اعتباری

کر او را طاری کردد با هر کونه ملالت و ملامت و خواری کر

از آن هم کشد لذتی روحانی مخصوص یابد که بی درد از انواع

نعم و کامرانی دست ندهد و از مؤیدات این معنی است مؤدی

کریمهٔ قال عذابی اصیب به من اشاء و رحمتی وسعت کل شیء

با ظهر محتملات صحیحه آری یکسر مو عشق از هر دو جهان ما را بس

ور آن هم نرسیم انده آن ما را بس بس عرابی بنود در بن

که شیخ آورده قال ابو یزید الاکبر البسطامی وکل مآربی قد نلت منها

سوی ملذوذ وجدی بالعذاب لم یفل بالالم و لنا فی هذا

الباب نظم کثیر ثم قال قدس سره التوحید

السابع من نفس الرحمن هو ذلکم الله ربکم لا اله الا هو خالق قوله ص

کل شیء فاعبدوه هذا توحید الرب بالاسم الخالق و هو لوجه

الهویة فهذا توحید الوجود لا توحید التقدیر نموده شد که

بی ملاحظهٔ امری از قبیل نسب و اضافات لم یزل و لا یزال

در حجاب عزت و جلال از کبریا و عظمت در اعلی مدارج

کمال و او را جل جلاله باعتبار اطلاع غیر بر آن و امکان تعبیر دانستن ص

از آن بخویشتن تجلی ذات خویش است بذات خویش بی شایبهٔ

دوکانگی داننده و دانسته و از تحقق وقوع حکم الاصل ساری فی

الفروع اصل بی رنگ هر چه بوده و هست

زان تجلی است پیش از عهد الست

وین سخن را با وضوح با تحقیق

درخورست ار مدد کند توفیق بس معروض بیان

بیاری توفیق اکنون مجرد سابقیت مستفاد از فرموده کان

الله و لم یکن معه شیء را بی ملاحظهٔ امری غیر از سبق دو لازم

بغایت طاهرست یکی آنچه اکثر قدما از حکما تعبیر از آن بمفهوم
از هستی اولی دانسته اند و بعضی بمفهوم از یکتائی و دیگر لازم
عدم احتیاج بغیری مطلقاً و وجوب ذاتی و غنی مطلق که
ممکن را از آن بهره نیست انسب عبارتیست اشارت بآن
دو لازم را و ایما بهمان فرموده قایل انا اقل من ربی بسنتین
با انباز سعت حوصلهٔ قابلیت و فرید جامعیتی که از کرامت
حرمت طینه آدم بیدیّ اربعین صباحا و تتمیم آن تکریم بتعلیم
مودّی به علّم آدم الاسماء کلها ارباب قلوب از نوع گرامی
انسانی را حاصل می شود و منبع حصولش نخستین تجلّی
غیبی مشار الیه است که در علم مترتب بران معلوم عین عالم است
و خصایص و کمالات ربی از ثنائی او و با تقدّس موطن از
سایبهٔ ثنویت متقابلین چون اقتضاء عالمیت تاثیر و تمیز

معلومست و معلومیت را تاثر و قبول اثر اقتضاء قبول لوح
قابلیت افتاده و از اقتضاء آن تاثیر و تمییز عالمیت بارقام نقوش
ذاتی بی ثنائی ارتسام پذیرفت و چون در دیگر تجلی که علم مترتب
بران تابع معلومست تمییز آن و بر اطلال آن خصایص از امداد
فیض رحمت ایجادی امتداد یافت و بعد از تعیین معنوی و تجسدی
خیالی و تشخص عینی پیکر وحدانی جسم کل مصور گشت و مضمون
بسمله مبارکه و فاتحهٔ فاتحه کما سبقت الاشارة الیه بظهور
پیوستن این اظهار در جامع اشعاری بخلق مشعر بخصوصیت لوح
قابلیت و خروج بفعل از قوت معبر شده جابجا نخستین اشارت
بان جامع بذلک رفته کما اشیر الی ذلک فی اوایل الرسالة هذه
و از احوال این لفظ مرکب بطرزی خاص که منبه بران درخورست
این محال را الکه اول جزئش را محلی احصایی صفت عقدست از

عفونات آنست که از اصول ثلثه مراتب عددی نظیر عالم ملکوت
موطن شهادت افتاده و مرآت احوال افعال و آثار صادر از
ارادت و قدرت شامل کامل ربانی که از کرایم حسنات نسبت
با افراد انسانی پرورش و تغذیه چنین است در ارحام تا هفتی
غایت سعادتی که مملکت انسان را در جنان از فوز کرامات
سترون ربکم کما ترون القمر لیلة البدر و صادر از دیگر اسمای حسنی
نیز و از کد شتهاء مستفاد میشود که سبعه صورت اجمالی سبع
المثانی است و چون این جزء را بالمد الفی معنی متعارف
اشارتست و مشار الیه اول لشی کلام قدیم کتاب اعجاز انتسابست
که فی الحقیقه ظل تجلی متکلم حقیقی است سبحانه بصورت کلام
خویش مذکور مختفی افتاده در صورت کتابی مستجمع غایت
ظهور بما ثبات و استقرار این جزء را دو جهتست بر ظاهر

وازان

وازان این هم که جزء دوم در و بخصوصه دالست بر نهایت
بعد مشار الیه و دوری آن از ادراک شوند کان و جزء سوم
با افصاح از خال مخاطب بر خلاف معهود از و دیگر مواضع
آبی است از تصرف عاملی در و و از تعلق و آمیزش با غیری
غیر از اتصالی صوری با لام که حال او اینجا با بن منوالست و
بر خلاف معهود مشهور والله اعلم بحقایق الامور

فصل

ذلکم که خطاب مفهوم از و عمومی دارد مشار الیه او درین
موضع مبدع آسمانهاست و زمین منزه و مبرا از پیوند زن
و فرزند و از مثل و مانند که آفریده است همه چیز را و همه را
داند و می پروراند که رب العالمین است تعالی و تقدس و با عموم
فیض ربوبیت نسبت بمجموع عالمیان اسم بزرگوار رب درین
کریمه اختصاصی یافته با اختصاص یافتگان بکرامت گزارش

بدیرفته و توضیحش بعد از تذکر آنچه در گذشته‌ها نموده شد از
بینات لوازم مبتدائیت و اضافت معنوی آنکه در کلمهٔ مفید
جنان اشارتی مبتدا واقع شده و از اخبار اربعه‌اش نخستین
اسم جامع جلاله است مطلق و ثانی اسم رب مضاف بکم
ضمیر جمع مخصوص بذوی العقول بی ارادت تقیید بذکورت
چنانچه در بعضی مواضع قرآن مجید کلمه قوم بی آن تقیید وقوع
یافته با آنکه هم در آنجاست لا یسخر قوم من قوم عسی ان یکونوا
خیرا منهم و لا نساء من نساء و خبر آخرین خالق کل شیء و از
تامل درین مقدمات روشن گردد این که شیخ در بیان خصوصیت
این موضع فرموده هذا توحید الرب بالاسم الخالق با این
که هو توحید الهویة که مدخول الا مفید حصر اسم اعظم هوست
در خبر ثالث و با این هم که فهذا توحید الوجود لا توحید

التقدیر

التقدیر فانه امر بالعبادة و لا یومر بالعبادة الا من هو موصوف
بالوجود و چون باصطلاح صوفیه اسم عبارت از ذات است با
خصوصیتی معین مانند دانش مثلا و عالم یا علیم دال بر آن
فرموده و جعل الوجود للرب فجعل ذلک الاسم بین الله و بین
التهلیل که چون مراد از وجود اینجا کون عینی است بعرف
نظر چنانچه از فهذا توحید الوجود لا توحید التقدیر معلوم میشود
نه ذکر اسم الله مذکر ذات جامع جمیع اوصاف باشد باطلاقه
و ربکم مشعر بخصوصیت نعت پروریدن مستغنی از شرح و لا اله
الا هو مبین توحید ذاتی و خالق کل شیء مخصص اسمی که کون
عینی مذکور از آثار حسنات اوست و چون سعادتمندان را
از ابتداء تصویر و تقدیر حسن با انتهاء وصول باعلی علیین از
شواهد و علامات سعادت در نشأهٔ دنیوی توفیق اقامت

نوامیس و شعایر شرعیه است با رعایت عدالت و قسط در
امور و متابعت پیشوایان دین بی فتور و قصور دیگر لطایف
باین اختتام یافته که ولتوحده ایضا فیما اوحده من المصالح
التی بها قوامنا من اقامة النوامیس و وضع الموازین و متابعة
الائمة القائمة بالدین و بهذه الفصول کلها اعطانا الاسم
الرب فوحدناه و نفینا ربوبیة ما سواه قال یوسف لصاحب
السجن ارباب متفرقون خیر ام الله الواحد القهار ثم قال

قدس سره التوحید الثامن من نفس الرحمن

قوله تعالی اتبع ما یوحی الیک من ربک لا اله الا هو و اعرض
عن المشرکین هذا توحید الاتباع و هو من توحید الهویة فهو
توحید تقلیدی فی علم افضل اذکار در این کریمه می شاید که متعرضه
باشد تاکید وجوب اتباع را و حال مؤکده می تواند بود

نظر

نظر بهو الحق مصدقا صاحبش رب مضاف بضمیر مفرد بر خلاف
موضع سابق که اینجا مراد از تهلیل توحید ایمانی است حاصل از
وحی مخصوص بانبیاء یه توحید عقلی و ازین جهت بعد از اضا
بر اتباع که نخستین خصوصیت این موضع است فرموده که فهو
توحید تقلیدی فی علم و وجه اضافت بهویت محتاج اعاده نیست
و وجه ارتباط موضعین این که با وجود آنچه نموده بسند در بیان
یکتایی حضرت پروردگار سبحانه و حقیقت کتاب اعجاز
انتساب که فرستاده اوست عز و علا چون سرگشتگان تیه
ضلالت را زعم باطل این بود که آنرا از کتب سابق فرا
گرفته است و بصورتی دیگر نسبت میکنند بحق فرمایند مردم
با اثبات یک معبود و نفی دیگر آلهه درین کریمه تسلی خاطر
او خسته که ثابت باش در متابعت آنچه بوحی و اشارت

بوشیده در می یابی از پرورد کار خود که هیچ سزای پرستش
نیست الا او و توضیحش آنکه از علم و دانش ضروری وجدانی
و ایمان یقینی بوحدت و یکتائی آفریننده و پرورنده همه
روشن گردد سر این حال که یکتائی ذاتی مؤثر حقیقی جل
جلاله آثار بی شمار بر دوام و استمرار سالم و بری از انعدام و
تکرار ظاهر میشود و چون منشا کثرت آثار هم از مؤثر واحد
بالذات و تقابل حیثیتین عالمیت و معلومیت او وحده
لا شریک له و نمایش معلومات غیر متناهی بر وفق حکمت ظهوره
بالغه وقوع می یابد مرتبط بیکدیگر و مترتب بعضی بر بعضی
و چون از مامورات درین کریمه اعراض از مشرکانست
و شرک نه از سبب که تنبیه بر حکم مندرج در مصنوعات الهی
با یراد لام تعلیلی در قرآن بسیارست و چون شیخ در اول

بان

این باب این حدیث آورده که آن نفس الرحمن یأتینی من
قبل الیمن و فرموده و کانت الانصار چنانچه در فرموده
و کلمته القاها الی مریم صورت کلمه عیسی بوده علی نبینا و علیه
الصلوة والسلام ختم لطائف این کریمه بان فرموده فترک
المشرکین و آلهتهم وانفرد بغار حراء یتحنث فیه من غیر معلم الا
ما یجده فی نفسه حتی یجیئه الحق وهو قوله اتبع ما اوحی الیک من
ربک لا اله الا هو ای لانه لا یقبل الشریک فاعرض عنهم حتی
یستحکم الایمان واقیمه بنفس الرحمن فجعل له انصارا وامر
بقتال المشرکین لا بالاعراض عنهم **ثم قال قدس سره**
التوحید التاسع من نفس الرحمن هو قوله انی
رسول الله الیکم جمیعا الذی له ملک السموات والارض لا اله
الا هو یحیی و یمیت هذا توحید الهویة فی الاسم المرسل وهو

توحید الملک خطاب در الیکم شامل است کافه انس و جن
را و جمیعا حال از کم و موصول با صله را صاحب کشاف احسن
آن دانسته که منصوب علی المدح باشد بتقدیر اعنی و جرش هم
جائز داشته و اگرچه میان صفت و موصوف الیکم جمیعا فوقع
یافته و لا اله الا هو بدل از صله و مبین آن که مالک عالم فی الحقیقه
نباشد الا آنکه غیر از وی هیچ مستحق پرستش نمودن و بنده بودن
او را نبود و یحیی و یمیت مؤید و موکد آن مبین با ظهر و اخص
وجهی که نه در استتار آثارش خفائی است و نه در اختصاص
و انحصارش نسبت با آنحضرت سبحانه ما اعظم شانه و چون از
سان فرستاده او عان فرمان فرستید است و تخصیص
خصیصه این موضع انی رسول الله الیکم شیخ فرموده هذا
توحید الهویه فی الاسم المرسل و از اختصاص و انحصار مشار الیه

نموده که و هو توحید الملک و لهذا نعته بانه یحیی و یمیت اذ
الملک هو الذی یحیی و یمیت و یعطی و یمنع و یضره و ینفع و چون
شمول رحمت نامتناهی الهی و سبق آن از مقررات است هر کرا
بنوازد و از عطای بی دریغ آنچه خواهد میسر و مهیا سازد او را
جانست که زنده گردانیده و نفع رسانیده و دیگری را که بر
آمدن حاجتش منع فرماید چون مراد بر نیاید آزار عظیمی
غظیم داند بلکه مرگی نماید از آن حیثیت که بر ارادتش ترتب
نیابد همچون مردکان کافیل حیات بی مراد از مرگ کم نیست
چو حاصل شد مراد از مرگ غم نیست ودر واقع آن منع
نه از بخل از حضرت حق جل جلاله و عم نواله حمایت و عنایت
باشد و محض جود نسبت با ممنوع نادانسته مصلحت وی بود
خویش از اغوای شیطان و نفس بد اندیش و شیخ بعد از تنبیه برین

سج م

لطائف وفواید فرموده که فارسل الرسل بالتوحید منبها لا قوامهم
فی المیثاق الاول فقال و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین فمن
وحّده بلسان رسوله لا من لسانه جازاه الله علی توحید جزاء
رسوله فان وحّده لا بلسان رسوله بل بلسان رسالته جازاه
مجازاة الهیه لا تعرف تدخل تحت قوله ما لا عین رأت و لا
اذن سمعت و لا خطر علی قلب بشر ثم قال قدّس سرّه

التوحید العاشر من نفس الرحمن قوله و ما امروا
الا لیعبدوا الها واحدا لا اله الا هو سبحانه عما یشرکون هذا
توحید الامر بالعباد و اوّل آیت این است اتخذوا احبارهم و
رهبانهم اربابا من دون الله والمسیح بن مریم قال صاحب المغربات
الحِبر الاثر المستحسن منه ما روی یخرج من النار رجل قد ذهب حبره
و سبره ای جماله و بهائه و در خبر مفرد احبار یعنی علما حار بعضی

فتح جایز داشته و بس و بعضی کسر نیز و رهبانیت نزد ترسایان
خلوت نشینی است و سپردن طریقی که اهل اسلام تصوف می
گویند آنرا و پیش ایشان عمده در سلوک آن طریق احتراز از
تزوج است مدة العمر و دادن را نسبت به پیغمبران خویش و
رنا را بجا درش و در هر زمان یکی از آن رهبانان را بمثابه
پیغمبری بحق دانند که اگر چیزی بر کسی یا بر گروهی انبوه حلال
گردانند حلال باشد باعتقاد ایشان و اگر حرام حرام و اگر
چه بر خلاف احکام مستفاد از کتب سماوی بود و این عقیده
ذمیمه است که در کلام معجز نظام به اتخذوا احبارهم و رهبانهم
اربابا مودّی شده که منشاء آن عقیده جهل مرکب بوده ظاهرا
اثبات ربوبیت نمیکردند رهابنه را و گفته ایشان را هیچ
می نهادند بر فرموده پروردگار تعالی و تقدس گویا ان

دهی مالک وحال آنکه مخلوقات را اصل بدید آمدن از فرمان
بردنی است که توانایی آن هم از فرماینده یابند ومحصل آنکه
هویدایی عالم از پرتو روشنایی مشیت اولی است که از روزن
ارادت بر اشیا می تابد واز فرموده یا ایها الناس انتم الفقراء
الی الله که بعد از خطاب عام جمیع آدمیان را الجملة اسمی معرف
الجزئین دال بر انحصار واستمرار اشارت به بی خبری واحتیاج
ایشان رفته معلوم میشود که افراد انسان دائم الاحتیاج را
عبودیت وبندگی جبلی است از این شیخ بعد از هذا التوحید
الامر بالعباد فرموده وهو من اعجب الامور کیف یکون الامر
فیما هو ذاتی للمامور ومحصل آنچه در کشف حجاب ورفع این
استعجاب نموده این که مومنان را فرمان شده که بندگی
وپرستش معبود حق سبحانه وتعالی از حیثیت احدیت و
یگانگی ذاتی آن حضرت کنند بی ملاحظه خصایص مختلف الآثار
اسماء حسنی واندیشه مقصودی غیر از اقامت بندگی که عابد را
بود که دنیا یا عقبی تا صورت اعمال صادر از ور از وحی بود
صدق توجه ووحدت قصد ناشی از اخلاص در عمل که عبادت
فی الحقیقه عبادت از نوعی تذلل واستکانت است که رب
معز بی انما المومنون الذین اذا ذکر الله وجلت قلوبهم عابد را
از یاد عظمت وکبریاء معبود ومسجود در هر زمانی بهر مکانی و
مذکور ومشکور هر زبانی بهر بیانی حاصل آید که بر حصول آن حال
این رتب باید که او را قیام بفرمان برداری وطاعت
گزاری صادر از اعضا وجوارح از اقتضاء فقر واحتیاج
ذاتی بود وتوفیه حق شعایر شرعیه بی قصدی دیگر وغیر این
از عبادات مرجو القبول محسوب افتد واگر صورت آن

فرمان برداری ازجانب حالی عاری بود در سبیل عادت

وقوع یابد و کم بین ادا العباده و اجراء العاده جعلنا الله

من اهل السعاده الفائزین بنیل الحسنی و زیاده و این که در بیان

عبودیت گزارش پذیرفت موید آنست که سابقا معروض

گشت از لطایف شیخ که عبد الله فی الحقیقه بی تجوزی حضرت

خاتم است صلی الله علیه و علی آله و سلم چه الله گوی روزی جوی را

مثلا زبان مذکر حلاله بود و جان منتظر نواله با آنکه الله گوید

کام از رزاق جوید و افتاده بستر بیماری را با دهان پر

از گفتن الله الله مهجه ناتوان رازی از اسم شافی رستگاری

خواه و چون نسبت با حقیقت قایل صادق اول ما خلق الله

نوری هیچ از مقتضیات اسماء حسنی را رجحانی نبوده عبادت

او را اضافت بجلاله جامع جمیع اسما امری محقق بود مؤید بغرموده

لی مع الله وقت لا یسعنی ملک مقرب و لا نبی مرسل از آن

مومنان امتش درین کریمه مامور گشته اند که در عبادت و

پرستش پروردگاری واحد هیچ از خصایص مقتضیات اسما

مطمح نظر اندیشه نباشد ایشان را و مشرکان نیز بحکم و ما ارسلناک

الا کافه للناس داخل امت دعوتند و مامور بتوحید مشار الیه

لیکن چون در انسانیت مثلا کثرتی می یافتند و در اثبات

تعدد افراد آن و نظایرش حرجی نه الامیت را نیز آنچنان

پنداشتند از نادانی و لهذا از امر بتوحید متعجب مانده می

گفتند اجعل الآلهه الها واحدا ان هذا لشیء عجاب غافل از آن

که چون مرجع می پرستیدند از تصور اتصاف بالوهیت مستحق

عبادت و پرستش میدانستند تعجب در کثرت معبود بحق

زیاده بود از وحدت و اعجب از همه این که با تعجب از توحید

مامور به واصرار در شرک معترف بود بهستی ویکانکی
خدای بزرک که عبادت وبندکی آلهه متعدد موجب
تقرب مامست بآنحضرت بی آنکه ایشان را دران دعوی
باطل غیر از وجدنا آباءنا علی هذا سندی ودلیلی باشد
قال الله تعالی ومن یدع مع الله الها آخر لا برهان له به و
شیخ بعد از ایراد این کریمه فرموده وهذه ارجی آیه للمشرک
ممن نظر حسب الطاقة وتخیل فی شبهة انها برهان فهو
له العذر عند الله واذ قد اعترفوا انهم عبدوا الشریک لیقربهم
الی الله زلفی فتح القایل علی نفسه باب الاعتراض علیه بان
یقال له ومن این علمتم ان هذا الحجارة او غیرها لها عند الله من
المکانة بحیث ان جعلتموها معبودة لکم کما قال فسلوهم ان
کانوا ینطقون والذین عبدوا من ینطق ویدعی الالوهیة

اوز

اقرب حالا من عبادة من لا یسمع ولا یبصر ولا یغنی عنهم شیا
وهذا قول ابرهیم لابیه وهو الذی قال فیه تعالی وتلک حجتنا
اتیناها ابرهیم علی قومه وابوه من قومه وهذه وغیرها من
الحجة التی اعطاه الله فامرهم الله ان لا تعبدوا الا الها
واحدا لا اله الا هو فی نفس الامر سبحانه ای هو بعید ان یشرک
فی الوهیة فهذا توحید الامر ثم قال قدس سره

التوحید الحادی عشر من نفس الرحمن قوله فان

تولوا فقل حسبی الله لا اله الا هو علیه توکلت وهو رب العرش
العظیم هذا توحید الاستکفاء وهو من توحید الهویة قال الله سبحانه
وتعاونوا علی البر والتقوی از جمال ذو وجوه این کریمه در آینه
اندیشه جمعی کثیر این تصویر پذیرفته که اگر نه مارا مدخلی تمام
بودی در اقامت آنچه مکلفیم بآن حواله رفتی بما بصیغه امر بایی

دادن یکدیگر در نیکوکاری و پرهیزکاری که نهایت منشأ
رستگاری و قیام بامتثال اوامر و نواهی فرستادگان حضرت
باری عز اسمه سالم از ندامت و شرمساری و فی الحقیقه این
طایفه تولّی نموده اند و اعراض جسته از گروه آنان که می گویند
مراد از تعاون و یاری دادن اینجا آنست که هر کس از ما
صاحب خود را ابران دارد که در اقامت بر و تقوی پرورد گار
کارساز بنده نواز را کافی داند و توسل بغیر او نجوید که الیه
یرجع الامر کله فاعبده و توکل علیه و درین موضع فرمان آنکه
فان تولوا فقل حسبی الله لا اله الا هو علیه توکلت و
هو رب العرش العظیم از ان اضافت این توحید باشکارفته
و هو من توحید الهویه و چون موجب اعراض ظاهربینان از
طریقهٔ آگاهان توغل ایشانست در میل بامور صوری و حسیات

جسمانی کریمهٔ که خاتمهٔ سورهٔ توبه افتاده برائت از مشرکان
و هو رب العرش العظیم از این اضافت این توحید تمیم یافته
که باتفاق جمهور اطلاع بر کمیت قدر بدیع الشان که هیچ از و
بیرونست از حیز امکان بس از غایت لطف و احسان بی
کران بود که بدید آرنده و نگاه دارندهٔ جان جسمانیان را
با حضرت جسمیتی که دارد گرامی سازد بآنکه او را کافی داند
در کفایت مقاصد و مهمات خویش و خاتمه باین لطف و
نوازش که متضمن بسی امیدواری است سورهٔ را که فاتحه
از لوازم مقتضیات قهاری از جمله مشتمل رحمتش عاریست
و اول کلمهٔ او لفظ برائت دال بر بیزاریست از سرایت
سری سازیست در مجاری امور طاری عالم و عالمیان را
منشائش آنچه در موضع نخستین و تبیین ربط آیت بسابق نموده

شد از جمع اضداد و تعانق اطراف که از خصایص حضرت
اولی است کالقمر غیر مرة و از مؤیدات امیدواری مذکور آنکه
اکابر سلف اکثر برانند که نزول قرآن بر خاتم صلی الله علیه و
علی آله و سلم باین کریمه و آیت پیش از و اختتام یافته و از ابی
ابن کعب منقول که بها احدث الآیات بالله عهدا اول
آنکه موعود به ولسوف یعطیک ربک فترضی را در آیت
سابق نیز وصف اثبات رفته هر یک از ان مقید فزید تاکید
و تشیید بنیان تایید مشار الیه که چون در تمام جامع کامل
شامل اشعاری سوره این خوفناک ترغیب و باین دو آیت
مسکیة الختام گشته که فرود آمدن قرآن هم بآن اختتام یافته
توفیق یافتگان و قالوا حسبنا الله و نعم الوکیل راجح
باقی ماند از فوز بسعادات صوری و معنوی و نیل مرادات

دنیوی و اخروی با ملاحظه کرامت مستفاد از فانقلبوا
بنعمة من الله و فضل لم یمسسهم سوء و اتبعوا رضوان الله و الله
ذو فضل عظیم و چه فضل ازین عظیم تر شاید بود که چون بنده مؤمن
موحد آن را بذوق و وجدان دریافت و بکلی روی نیاز
و خواهش بحضرت مالک خویش آورد مالک خود را از ملک
مالک اعظم می یابد و این حال عجیب از بعضی عارفان منقول
است که در مناجات سرّی که ارباب مکاشفه را می باشد
بمطلع بر اسرار و ضمایر بندگان و آگاه از پیدا و پنهان ایشان
گفته اند و آن حضرت سبحانه و تعالی تصدیق فرموده و یکی
از مشایخ صورت واقعه که او را اتفاق افتاده بود باز رانده
در مسجد جامع دمشق زد تسبیح که حضرت حق ذکر عظم ملک خود
فرمود و من گفتم یا رب ملکی اعظم من ملکک پس فرمود که

کیف یقول وهو اعلم واعظم کنتم یارب لان تملک فی
ملکی فانک لی تحیینی اذا دعوتک ویعطینی اذا سالتک و
ما فی ملکک ملک فقال لی صدقت وچون آن بزرگ
بعد از تقریر واقعه معذرتی گفته این کلمات شطح مانند را
یا اخی این جرأت ومباسطت هم از حضرت اوست
شیخ فرموده او را که اذا کان یفرح بتوبه عبده کما قال عنه
رسوله صلی الله علیه وسلم فکیف یکون نظره الی العارفین
به وبهذا انقل تم کلامه فی هذا المقام ثم قال قدس
سره التوحید الثانی عشر من نفس الرحمن
هو قوله حتی اذا ادرکه الغرق قال آمنت انه لا اله الا الذی
آمنت به بنوا اسرائیل هذا توحید الاستغاثة وهو توحید
الصلة جمع نقائض واضداد که از منشأ آن بکرات سخن رفته

وا از آیت غایت شمول واحاطه است در اسم موصول بین
الحصول افتاده بر اظهر احوالش که بعضی تعریفش آن
کرده اند محصلش این که هر یک جزء تمام از جمله واقع نشود
الا با جمله تمام که مفهومش را احتمال صدق وکذب تواند بود
ومتضمن باشد او را اسم پس از توسل باو میسر گردد که کلامی
تمام مشتمل بر انواع کلمات وهر گونه مرکبات را بمثابه
کلمه واحد سازند که آنرا با آن تمامی در ضمن جمله ذکر توان
کرد که یک جزء از او بود فاعل فعلی باشد یا مبتدای مثلا
یا جزئی هم نباشد آن جمله را که نه مسند بود ونه مسند الیه و آنجا
از واقفان بر مصطلحات نحات پوشیده نماند که هم موصولات
می توان که مفهوم لفظی مفرد را چو ما مثلا که از آن خواهند
چنان ادا کنند که دال بر آن متضمن بود مرکبات متعدد را

هر یکی از آن کلامی تام و روشن گردد این سخن اگر همان لفظ را
موصوله دارند که در واقع از الفاظ مشترکه است و گویند ارید
ما اذا استبشر الهایم فی مهمه قفر باستشاف اکوابه زال فضل الله
عم نواله ما به من اضطراره و اضطرابه و همان بود چون گفته
شود ارید ما یبحث عنه فی علم الفقه مقدما علی سایر ابوابه و کتابی
رفع الحدث و الخبث الاتیه عند الامام المطلبی و اصحابه و
نظایرهما لا تعد و لا تحصی و دانش جویان آگاه را از اندیشه
دران حال که همین مثال را با توحد و بساطت از وساطت
موصولات در توفر و تکثر متنوعات عبارات حدی معین
که ورای آن نتواند متصور نیست بر توحدش بر پیشگاه انتباه
افتد که این قسم از اسم را شانی عجیب بدیع هست در نمایش
آنچه محققان صوفیه یاد از آن به تنزیه در عین تشبیه فرموده اند

که در موطن اشعاری صورت آن ترکیب الفاظ است و
تکررش با بساطت معنی و توحدش و مقصود از نمودن
خصوصیت این قسم از معارف که جامع افتاده ابهام باعث
بر استعلام را با تبیین مستلزم حصول مرام آنکه از پیش و پس
موضع که کلمهٔ توحید بطریق حصر مستفاد از لا و الا ورود یافته
در کلام معجز نظام مدخول الا در یک موضع و پس اسم موصول
واقع شده بر سبیل حکایت از کنه فرعون که شیخ آن را ایمانی
درست مرجو القبول دانسته بر خلاف دیگران که آن را اسند
تشنیع ساخته اند غافل از آنچه از برای توضیح و تحقیق این موضع
که موقوفست بر تمهید مقدماتی کثیر المنافع در ضمن تنبیهی چند
معروض خواهد افتاد و من الله التوفیق و الیه الملاذ تنبیه
سابقا اشارتی رفته باآنکه وجهی وجیه از اعجاز قرآن مجید

اینست که بسیاری از جزئیات احوال متعلق بشخص معین یا
گروهی مخصوص از مواضع آن مستفاد میشود مطابق واقع
و با این دلالت بر کلیات امور میکند از معارف و حقایق
الهی و کیانی و حال آنکه در ان کتاب هدایت انتساب احوال
فرعون از دیگر قصص گذشتگان ممتاز افتاده هم بکثرت محل و
هم بشدت علاقه بینه و بین الکلیم علی نبینا و علیه شرایف التحیة
والتسلیم و هم در اشتمال بر موجبات تعجب و استبعاد از جمع
تناقض و اضداد چه از مقدمات ظهور آثار علاقه مذکوره آن
بوده که فرعون خوفی داشت از هلاک خویش بواسطه شخصی
که پدید آید از بنی اسرائیل و فی نفس الامر آن شخص موسی بود و
از آن هم فرموده که از ایشان هر پسر که زاید او را ذبح کنند
و ظاهر این غایت بیداد و بیست که دشمنی خونخواره در باره

مقابلی

مقابلی بیچاره روا دارد و فی الحقیقه آن عین شفقت و تربیتی بر او
بود که مردم هوشمند نسبت با فرزند او چند اندیشید و اگرچه این
غافل بود و بی خبر والله اعلم و اعلی و اگر بتنبیه توضیح
این سخن که بی خفایی نیست آنکه چنین چون در مشیمه مشیت
حضرت معبر بهویت مطلقه برحسب مصدوقه و هو الذی
یصورکم فی الارحام کیف یشاء تصویر پذیر شد و بر کرامت
ثم سواه فرتبت و نفخ فیه من روحه زینت یافت او را وحدانی
شخصی طاری میشود که از ان حیثیت تواند بود که از کمل افراد
انسان باشد و این صلوح و قابلیت چنانکه از فرموده ما من
مولود الا یولد علی الفطرة معلوم میگردد و از دیگر مواضع کتاب
و سنت نیز افراد این نوع گرامی را ذاتی افتاده و از قبیل
فطرة الله التی فطر الناس علیها بی امتیاز ایشان و اختصاص

هر یک با آنچه دیگری را نبود از تعینات و مشخصات عارضی
باشند و آن با وفور تکثر نامحصور از دو وجه بیرون نیست یا نسبت
با همان فرد ممتاز بود بصورتی معنوی که خود را بوجود جان داند
و مغزی و کل وجهة هو مولیها اشارت بآن است و یا
ظاهر که اطفال را چنین یعنی بعد از رسیدن بحد تمیز حاصل شود
یا نسبت با دیگر مشارکان در انسانیت بود بصورتی که
او را با آن دانند و حال آنکه مقتولان از ابناء بنی اسرائیل
را که بالذات افراد حقیقی واحد بودند از تعینات عارضی
آنچه راجع شود بهر یک در آن حال بهره نبوده و دیگران
همه را بسبب زوال فرعون یعنی موسی تصور کرده از علاقهٔ
با بدن مجردی می ساختند تا روحانیت مجموع با طهارت فطری
و قرب عهد بعهد اکمل تبارک و تعالی و هو یعلم السر و اخفی

مدد روحانیت موسی و قوت او علی نبینا و علیه الصلوة و
السلام گردد و از ملاحظهٔ این مقدمات واضح المعانی رایج
المبانی خفائی نماند در آنکه چنان دشمنی ظاهر صادر از فرعون
عین دوستی بوده و محض مهربانی و در واقع از قبیل نیک
خواهی آباء ابنا را از محبت جانی و هو الافضل الله و لطیفه:
الکامل الشامل و لله در القایل ســـو

غم از قبل تو شادمانی گردد — عمر از نظر تو جاودانی گردد
گر باد بدوزخ برد از کوی تو خاک — آتش همه آب زندگانی گردد

و از وجوه جمع نقایض و اضداد اشارت دقیقه بآن بس
ظاهرست اینکه طفلی تازه زاییده را در تابوتی نهادن و آنوا
در آبی عظیم انداختن سبب هلاک او بود و این واقعه آن
وارث حیات بسی نفوس طاهره را موجب نجات

از موت گشت و بقا زندگانی از سابقهٔ عنایت ربانی
غافل مشو از خویشتن از انسانی تنبیه آنچه دانایان
بقوت عاقله و دیگر قوی ادراکی بطریق فکر و اندیشه دریافته اند
از حقیقت نوع انسانی اینکه مرکبست در موطن شعور شیئی
عقلی از دو امر کلی که هر یک از آنها اصلوح بدید آمدن در افراد غیر
متناهی است در موطن ظهوری حسی و انسان را حیوان ناطق تعریف
کرده اند و حیوان را جسم نامی حساس متحرک بارادت و این
جزو را که اعم است از انسان جنس گویند و دیگر جزو را که
مساوی اوست فصل و با ذکر این امور و آنکه مخزونات
و ان من شیء الا عندنا خزائنه و ما ننزله الا بقدر معلوم بر حسب
حکمت باهره در تنزل از علو علمی بعد از تعینی عقلی و مثلی
خیالی و تشخصی عینی تکونی معتبر بوجود خارجی می یابند و جهی

ثبوت ص

صحیح

صحیح از تاویل این کریمه مناسب کلام شیخ که در حق موسی باز
نموده و بدیگر مواضع از کتاب و مویدات از مراتب معقول
و منقول مبین و روشن فرموده این که مفهوم از موسی صورت
نوع جامع واسع انسان بود از آن حیثیت که وجه خاص حضرت
آفریننده تعالی و تقدس نسبت با او سرگرامی کرد در موطن
اشعاری به کلم الله موسی تکلیما ورود یافته که اخص خصایص کمالی
این نوع فضیلت تکلم است و مکالمه و چنین فرعون عبارت از
صورت حصهٔ آن نوع باشد از جنس سافل که حیوانست از این
حیثیت که قابلیت ناطقیت که متمم اوست و مقوم اکمل و
افضل انواعش یعنی انسان دارد چنانچه از لطایف مندرج
در کریمهٔ و قالت امرأة فرعون قرة عین لی و لک مستفاد میشود
چه در حسب فرموده ان لربکم فی ایام دهرکم نفحات در آن زمان

باشد ص

اقتضاء حکمت بالغه ربانی بتکمیل مرتبهٔ عقل انسانی بوده و مقتضیات
و وجههٔ قصد مشتغلان باستحصال کمال مشار الیه از حیثیت
شعور و اشعار بحث و پژوهش از قواعد و ضوابط حکمت ربانی
بطریق نظر و فکر و از حیثیت ظهور و اظهار مهارت صنعت سحر
و قد قال الله تعالی و ما ارسلنا من رسول الا بلسان قومه و در
واقع این قصه بروایتی معقول سالم از تصرف و تحریف اهل
کتاب چنان بوده که صاحب معالم التنزیل از وهب بن منبه
نقل فرموده ملخصش آنکه چون مادر موسی علی نبینا و علیه الصلوة
والسلام آبستن شد با و پوشیده می داشت آن حال را او از حفظ
ربانی هیچ از علامات آن چون بر آمدن شکم و تغییر بشره و غیر
آن ظاهر نمیشد و در آن سبب عورات قابله که فرعون
ایشان را بر انگیخته بود و جست و جوی هرچه تمامتر میکردند

احوال

احوال زنان آبستنی او در نیافتند و چون در همایون شبی
آنکه قابله حاضر باشد بسعادت بزاید حضرت حق سبحانه و تعالی
بطریقی که در قرآن بوحی موسوم شده و بالهام تعبیر کرده اند در
خاطر مادرش انداخت که شیر میده او را و چون ترسی از آگاهی
غداران در آب نیل انداز او را و هیچ غم مخور که باز خواهیم رسانید
او را بتو و منقبت رسالت ارزانی داشت او را و از دقایق
لطائف مخفی در طی تقدیرات ربانی فرعون را دران عهد
دختری بود بغایت عزیز و مکرم نزد هر دو او را برصی فاحش
طاری شده و از برای استعلاج آن عارضه مجموع طبیبان و ساحران
مملکت را جمع کرده ایشان را همین بخاطر افتاد که زین جوی روان
آدمی مانندی پدید آید که چون آب دهان او را برین برص مالند
زوال یابد و این حال اول فلان روز خواهد بود وقت اشراق

آفتاب وجود ولیست که مادر موسی او را سه ماه در تابوتی از بردی
که اندرونش بقیر اندوده بود شیر میداد و چون قبطیان بی
تجسّس و تفحّص مولد بنی اسرائیل میکردند بر حسب وحی مقرون بالهام
که گفته شد آن تابوت را شبی در محکم کرده بآب نیل انداخت
و چون ببستان سرای فرعون رسید در پای درختی بند شد و
هنگام طلوع خور که از نوادر اتفاقات همان وقت بود که اطبا
و سحره وعده داده بودند فرعون بکنار آب نیل آمد با زنش
آسیه و دخترش نیز با کنیزان خود حاضر شد و بر ایشان بازی
آب می باشید و چون فرعون آب تابوت را بدید با خصّا
درش نمی توانستند گشادن قصد شکستن کردند و آن هم
باسانی نمیشد آسیه پیش رفت و بستد و در اندرون آن روشنایی
دید که دیگری در نیافته بود بهمگی همت متوجه گشادن آن در شد

وبعد از

وبعد از فتح کودکی یافت که انگشت بزرگین را می مکید و شیر
آشامید و آله او شد و چون از تابوتش بیرون آوردند آثار
محبت و مهربانی و از فرعون هم ظاهر گشت و دخترش
آب دهان او را بر برص خود مالید و فی الحال از آن خلاص یافته
او را برداشت و بوشیده بسینه خویش باز نهاد و چون غاویان
قوم فرعون آن حال مشاهده کردند او را گفتند آن مولود از بنی
اسرائیل که ما میجوییم و از وی میترسیم تصوّر آنست که این خواهد بود و
از بیم مادر آب انداخته اند او را می باید کشتن و فرعون آهنگ
امضای آن رای کرد اما آسیه از تیقّن سروشش بتوفیق با او گفت
آنچه حکایت از آنست قرّة عین لی ولک لا تقتلوه عسی ان
ینفعنا او نتخذه ولدا و تمنّی مستفاد از این سخن را مؤید و معاضد
افتاده ترجّی مفهوم از لعل در فرموده فقولا له قولا لینا لعله یتذکر

او بخشی و این نیز که فالیوم ننجیک ببدنک لتکون لمن خلفک آیة
جه قبول ایمان جنان جاری با آن تمادی ایام کفر و طغیان
و مرکوز معاصی و جور و غدوان مرآینه آیتی باشد عظیم دال
بر آنکه عنایت حق جل شانه و عم احسانه زمینه کردار بندکان
از طاعت و عصیان نیست تا هیچ کناه کار بد کردار از رحمت
پروردکار آمرزکار نا امید نکردد که لا ییأس من روح الله الا
القوم الکافرون و از شواهد حصول عنایت اشارت رفته
بآن نسبت با فرعون نجات اوست جسمانی و روحانی
مستفاد از آیات قرآنی و اول جو کذشته است بشنو ثانی
از حکایت قول سامری در فرموده فقبضت قبضة من اثر
الرسول جنانجه در تفاسیر مذکورست معلوم میشود که در واقع
بواسطه روح الامین توفیق متابعت و موافقت موسی یافته

و در امری خطیر که آن حضرت بفرمان الهی خوض فرموده بود پی
روی نموده و اگر چه بی اختیار او بوده و بعد از وقوع رای العین
میدید که یک دریا خشکست از راستی و درستی نبوت و رسالت
موسی و بنی اسرائیل از برکت ایمان بآن و اقرار بوحدت و یکانکی
معبود بحق تعالی و تقدس بپای بسلامت از آب برون می
روند و جون تکرر مشاهده مفید یقین است دل بر خلاص و نجات
خویشست و کلمه توحید را روان از ضمیر جان و جنان بر زبان
آورد که از جانب حق وحده لا شریک له عتاب شد این بود الآن
وقد عصیت قبل نه جون ایمان اعراب در فرموده قالت الاعراب
آمنا قل لم تؤمنوا ولکن قولوا اسلمنا ولما یدخل الایمان فی قلوبکم
و وجه مناسبت و ملایمت میان این قصه جنانجه کزارش
پذیرفت و میان طرزی از تاویلکه ایمائی بآن رفت در قصص

موسوی و شرح جدید تا بسی لطایف و معارف روشن گشته
و شیخ درین موضع فرموده و الکافر اذا اسلم وجب علیه ان یغتسل و
کان غرقه غسلا له و تطهیرا حیث اخذه الله فی تلک الحالة
نکال الآخرة و الاولی وجعل ذلک عبرة لمن یخشی وما اشبه ایمانا
ایمان من غرغر فان من الغرغر موقن بانه مفارق قاطع بذلک
وبهذا الغرق منا لم یکن کذلک لانه رای البحر یبسا فی حق المؤمنین
فعلم ان ذلک لهم بایمانهم فما ایقن بالموت بل غلب علی ظنه
الحیاة فلیس بمنزلة من نزل من حضره الموت فقال انی تبت
الآن ولا هو من الذین یموتون وهم کفار فامره الی الله تعالی
ولما قال الله له فالیوم ننجیک ببدنک لتکون لمن خلفک آیة کما
کان قوم یونس فهذا ایمان موصول وقدم الهویة لیعید
ضمیر به علیه لیلحق بتوحید الهویة ثم قال قدس سره التی احد

الثالث

الثالث عشر من نفس الرحمن هو قوله فان لم یستجیبوا لکم
فاعلموا انما انزل بعلم الله وان لا اله الا هو فهل انتم مسلمون هذا
توحید الاستجابة و هو توحید غریب الآیة سابق اینست
ام یقولون افتریه قل فاتوا بعشر سور مثله مفتریات وادعوا
من استطعتم من دون الله ان کنتم صادقین استعمال ده و صد و هزار
از برای مبالغه در کثرت تکرار کثیر الوقوع افتاده و وجهش
بس ظاهر بر واقف از اصول احصای ده و ده را درین محل بخصوصه
حمل بر حقیقت هم رواست که عدهٔ سور سابق برین سوره هما نست
و دغدغه از انجهت که سوره مکی است و بعضی از سور گذشته
مدنی ارتفاع باید از ملاحظهٔ آنکه این نسبت باعتبار نزول از
سماء دنیا است و ظهور از السنه و افواه بندگان نه باعتبار
صدور راز رحمن الذی علم القرآن خلق الانسان علمه البیان

و بکرات نموده شد که مقتضیات زمان و مکان را تاثیری
نیست در تعیید امور الهی و تصرف در صرافت اطلاق اصلی آن
از جمله در اظهر اشیا که بیانست و در کریمه و ما امرنا الا واحده
کلمح بالبصر اشارتی بآن رفته آخرنه مرویست از قائل صادق
فعلمت علم الاولین والآخرین علیه و علی آله اجمعین افضل صلوات
المصلین کشف اندام مبارک هنگام فرو آمدن قطرات باران
بملاحظهٔ قرب عهد آن با حضرت منزل قرآن سبحانه و تعالی
دانش جوی موفق باید که از آنجه قلب متصف بلا نیام در نزول
قطرات آب از غمام اعتبار نموده و اعلام فرموده در شان نزول
کلام معجز نظام حکیم قدیم علیم علام غافل و ذاهل نباشد و ما التوفیق
الا منه علیه التکلان و به الاعتصام **فصل** عدم استجابت
مستفاد از فان لم یستجیبوا لکم را نسبت بامر یک از فرموده

فاتوا بعشر سور و فرموده وادعوا من استطعتم من دون الله
در کریمه سابق اعتبار کرده اند مفسران و شیخ در بیان لطایف
این موضع و غرایب اشارت رفته بآن از جا بنین حق و باطل
تداعی و مدعی یاد فرموده و ضمیر در لم یستجیبوا را راجع بمدعیان
داشته و از ان فاعلموا را بدا عیان و ایشان خود می دانستند
مضمون انما انزل بعلم الله و آن نیز که لا اله هو و معترف باین
و مخاطبان در فهل انتم مسلمون هم داعیان باسلام بودند
از ان شیخ این مثل که بفارسی گویند ای در بتو میگویم و دیوار
تو بشنو چنین آورده ایاک اعنی فاسمعی یا جارة و فرموده
که فالخطاب لزید والمراد به عمرو و لئن اشرکت لیحبطن عملک
فان کنت فی شک مما انزلنا الیک فاسئل الذین یقرءون الکتاب
من قبلک با تحقق غفران ما تقدم من ذنبه و ما تاخر و هو

علی بینة من ربه و ما آنکه پس مخاطب حضرت خاتم باشند و مراد
غیر او نه او و حکمت دران مقابلهٔ اعراض با عراض که چون معاندان
اعراض کردند از قبول دعوت داعیان غیرت الهی اعراض
فرمود در خطاب از ایشان و مراد ایشانند فاسمعهم فی غیرهم
و چون در علم شامل سابق ارسال رسل و انزال کتب قرار
یافته که بعضی از امم دعوت داعیان قبول نخواهند کرد و نفی
سنگ آن منزل بغیر مذرینه نزول احکام شرعیه از اوامر و نواهی
را نسبت با آن گروه فایده نبود و از خطاب داعیان
ایشان را حاصلی متصور نه و با این کریمهٔ و ما ارسلناک الا
کافة للناس بشیرا و نذیرا نازل شده از ان در آیتی که سخن
دران میرود اعلام رفته بآن که حکمت در انزال آن با عدم قبول
جماعتی از تعلق علم سابقست باین حال و تخلف در وقوع

آن محال و چون از احوال سبق ذکر یافته آن بود که در دین
سالم از نسخ و تحریف نمازهای فریضه پنج باشد در حساب و پنجاه در
ثواب از پنجاه مرة بعد اخری تخفیف می یافت با پنج سابق
در علم قرار گرفت و از ان کمتر نشد که ما یبدل القول لدی چنانچه در
حدیث مشتمل بر قصهٔ معراج مشروح گشته و چون بر حسب مفهوم
ازین منظوم که
وانی اذا اوعدته او وعدته
فمخلف ایعادی و منجز موعدی
محسوب از مکارم اخلاقست
تجاوز و عفو از گناه بدکرداران و وفا نمودن بوعدهٔ احسان
در شان فرمان بردارانست شیخ بعد از ایراد این بیت فرموده
فکان ارسال الوعید بعلم الله الذی یسبق بازاله و لم یکن فی
حق قوم انفاذه فی علم الله و لو کان فی علم الله لنفذ فیهم کما
ینفذ الوعد الذی هو فی الخبر و درین وعده تخلف اصلا نیست

که ان الله لا یخلف المیعاد و لطایف این موضع را خاتمه این که
فاعلمنا ما فی علمه فکما هو واحد فی الوهیته هو واحد فی امره
فما ازل الا بعلم الله سواء نفذ او لم ینفذ ثم قال قدس سره

التوحید الرابع عشر من نفس الرحمن هو قوله وهم

یکفرون بالرحمن قل هو ربی لا اله الا هو علیه توکلت والیه متاب
هذا توحید الرجعة وهو توحید الهویة صدر کریمه اینست کذلک
ارسلناک فی امة قد خلت من قبلها امم لتتلو علیهم الذی
اوحینا الیک وانچه بادی الرای از ظاهر این عبارت مستفاد
میشود آن که کذلک چهار کلمه است مفید چهار معنی تشبیه و
اشارت یا بعد مشار الیه مشعر بعلو قدر و عظم شان آن و
خطابی مخاطب یگانه و لفظ دال بران هم یگانه و آنی از قبول
حکم و تصرف دیگری و چون ارسلناک بین کذلک مفید مجموع

آن

آن معانی افتاده مر این رسالت مفهوم از وی اخری عظیم باشد
نسبت با رسالات سابق چنانچه مقتضی خاتمیت است و تمه تحریر
یافته هم مبین و موید فزیت این رسالت و هم از آن کتاب معجز
انتساب فرستاده با او و با آنکه نسبت با خلایق از جلایل نعم و
شواهد غایت لطف و کرم تواند بود فرستادن چنین رسولی
با چنین کتابی بعضی مردم را حال آن بوده که باز نموده فرموده
وهم یکفرون بالرحمن که ایشان اسم بزرگوار رحمن را نمی دانستند
مگر مقید باضافت که جمعی گمراهان مسیلمه کذاب را رحمن یمامه
میخواندند و از آن جهل از شنیدن این اسم باطلاق نفور ایشان
از قبول حق زیاده شد و در جواب اسجدوا للرحمن و ما الرحمن
می گفتند بر خلاف اسجدوا لله که در جواب آن ما الله نمیگفتند
الا یکانگی آن حضرت را در استحقاق معبودیت انکار میکردند

وشرکا را از عم بلطل نمو بش ازان پرستش مینمودند که وسیله
تقرب ونزدیکی ایشان کردد آن بندکی دران حضرت وآن
معبودان باطله را شفیعان خود میدانستند عند الله که
از اقتدار الهی واخذ شدید ذو الجلال الکبیر المتعال می ترسیدند
وچون برین جمله مقر ومعترف بودند وارحم الراحمین تبارک
وتعالی عالم السر والخفیات بعد از ذکر وهم یکفرون بالرحمن
فرموده داعی را که قل هو ربی لا اله الا هو که چون رحمن است
صاحب نفس که زندکی همه با نست تفسیر آن باسم رب که از شان
او تغذیه وپرورش است وایشان میدانستند این اسم را اشراف
بود واقرب بانکه بازکردند از انکار ودر سلک اهل سعادت
انخراط یابند از تلطف در عبادت چنانکه فرعون یافت از بس
قول مستفا واز فرموده فقولا له قولا لینا لعله یتذکر او یخشی

که اکرچه در مجلس معارضه اش فائده ظاهر نشد پس از یتقن بلاک
او را اندکر وخشیت روزی کشت چنانچه در موضع سابق کزار ش
پذیرفته وتتمه فرموده قل هو ربی را محصل معنی انکه توکل و
اعتماد من در کار شما بر خدا است سبحانه وبازکشت من بسوی
او دران قضیه باشد که شما را سعادت هدایت ارزانی داشته
توفیق ایمان کرامت فرماید واین هم از قبیل تلطف ونرمی در
سخن است از برای تقریب طباع شنوندکان وترغیب ایشان
بسماع نصائح واندیشه دران واز شمول رحمت بی نهایت
ذاتی وسبق رحمت بر غضب عرضی الحصول در صحاح احادیث ورود
یافته که اکمل انبیا ورسل علیه وعلیهم الصلوة والسلام کمیا بتمام
در مغازی از خدای تعالی میطلبید که بعضی قبایل عرب را
هم در دنیا قهر فرماید که جمعی از ایشان از دین برکشته مرتکب کشتن

مسلمانان وعادت مال صدقه شده بودند وبا این حضرت
حق جل وعلا بعد از انزال وما ارسلناک الا رحمة للعالمین بی
تخصیص مومنین او را تنبیه فرموده که علی کل حال اینها بندگان
منند واگاه از کبریا وبزرگواری من وخواهان تقرب ونزدیکی
لیکن طریق آن نمیدانند وشیخ بعد از باز نمودن این لطایف
وفواید فرموده ولم توفوا النظر حقه ولاقامت لهم شبهة قویة
فی صورة برهان فکانوا یدخلون فی مفهوم قوله ومن یدع
مع الله الها آخر لا برهان له به ویرید بالبرهان ما فی زعم
الناظر فانه من المحال ان یکون ثم دلیل فی نفس الامر علی اله
آخر ولم یبق الا ان تظهر الشبهة فی صورة البرهان فیعتقد
انها برهان ولیس فی قوته اکثر من هذا **ثم قال قدس**
سره التوحید الخامس عشر من نفس

الرحمن هو قوله ینزل الملائکة بالروح من امره علی من یشاء
من عباده ان انذروا انه لا اله الا انا فاتقون هذا توحید
الانذار وهو توحید الانابة این کریمه را آیت سابق که صدر
سوره واقع شده اینست اتی امر الله فلا تستعجلوه سبحانه
وتعالی عما یشرکون لفظ امر از حیثیت اشارات حرفی
وذوقیات شرحی عبارت از اولی است ممتد تا آخر ومفهوم
این عبارت را از بینات لوازم شمول تام است واحاطه
وازین جاحب مفردات فرموده الامر الشان وجمعه امور
وامر مصدر امرته را گفته لفظ عام للافعال والاقوال کلها
وقال وتعالی للابداع امر نحو الا له الخلق والامر وبرین
حمل کرده اند حکما فرموده قل الروح من امر ربی ودر مراد از
اولوا الامر بعد از ذکر چند قول همه را صحیح دانسته ووجهش

چنین نموده که آنان که بگفتار ایشان مردم اند اُمور ناشنیدند
باز ایستند چهار طائفه اند انبیا و رسل علیهم الصلوة والسلم
و فرمان ایشان روان بود بر ظاهر خواص و عوام و باطن
ایشان نیز و ملوک و حکام و حکم ایشان بر ظاهر همه و بر باطن
نه و واعظان و ناصحان نسبت با باطن عامه دون الظاهر و
حکما نسبت با باطن خواص دون الظاهر و لفظ امر درین
کریمه بر قیامت حمل کرده و مؤید این تفسیرست آنچه صاحب کشاف
آورده که چون نازل شد اتی امر الله برجست از جای حضرت
رسالت صلی الله علیه وسلم و مردم سر بر آورده اشتند و چون
فرمود فلا تستعجلوه اطمینان یافتند و در وجه اتصال
سبحانه و تعالی عما یشرکون تا بن گفته استعجال ایشان بر سبیل
استهزا بود و تکذیب و منشا آن شرک و آنچه شیخ قدس

درین موضع
سره فرموده بی تعرض بسابق محصّلش آنکه در فرود آمدن این
توحید یکسان افتاده فرستاده از بشر با آنان که او با ایشان
فرستاده که از فرمان الهی ملائکه این امداد و جبر با بیم آورده اند
با ایشان و مراد از روح اینجا همان آورده است تا زنده کرده از
قبول آن دلهای بندگان کما یحیی الاجسام بالارواح فجیئت بهذا
الروح المنزل رسل البشر فاندروا به فهذا توحید عظیم نزل من جبار
عظیم بتخویف و تهدید مع لطف خفی فی قوله فاتقون و توضیح
وجه این لطف خفی با تصریح بآن تخویف و تهدید آنکه درین موضع
بعد از الاضمیر متکلم واقع شده که اعرف معارفست و در دلالت
او بر ذات اصلا شائبهٔ ملاحظهٔ خصوصیتی از خصوصیات نه
و از فرموده کتب علی نفسه الرحمة محقق و روشن که جز مقتضیات
رحمت و رافت آن حضرت را اقتضایی نخواهد بود لاجرم

شیخ فانیقون را چنین فرموده که مراو قایهٔ خویش سازید و
وسیله در دفع آنچه ترسانیده ام شمارا با آن نه بآنکه بترسید از
من که آن حضرت را تهدید و بطش شدید مطلق که در ان نوعی
از رحمت و تلطف نباشد نیست و ازین جهت عارف بسطامی
قدس سره چون از خواننده قرآن شنید ان بطش ربک لشدید
فرموده که بطشی اشد که چون حوصلهٔ قوت و مکنت مخلوق
ضیق افتاده نسبت با اتساع امور الهی در بطش او هنگام ارادت
انتقام هیچ از شائبهٔ تلطف و رحمت نمی ماند بلکه بسیار
افتد که بطش از تسکین نائرهٔ غضب و اجزاء آنچه خواهد از ایذا
و ایلام بهلاک مبطوش به انجامد و بطش پروردگار سبحانه
اگرچه شدید باشد البته خالی از لطفی و رحمتی نبود و ازین آن
نموده که بطش المخلوق لیستریح من الضیق به فیطلب فی

بطشه الرحمة علی نفسه و قد لا یبالی کلها بخلاف الحق تعالی
فان بطشه یسبق العلم باخذ هذا المبطوش به للسبب الموجب له لا
غیر و المنتقم لغیره ما هو کالمنتقم لنفسه ثم قال قدس سره

التوحید السادس عشر من نفس الرحمن هو قوله

انه یعلم السر و اخفی الله لا اله الا هو له الاسماء الحسنی از
تعینات فطری در گذشتها بنبه رفته برین که سلسلهٔ منتسق
النظام بی انجام عدد از واحدست و تکرار آن با آنکه در ان هیچ
تکرار نیست و این هم نموده شد که از اعداد هیچ با غایت بعد از
وحدت در تکرر مزید مشابهی محسوس با واحد مبدا ُ او ارد
و بعد از تذکر این دو امر که سابقا مشروح گشته معروض آنکه در
افصح و اکمل السنه هیچ کونه الفاظ و کلمات وقوع یافته که منقصد بان
ضبط و تدوین قواعد و قوانین نحوی الفاظ را از حیثیت مابه

الاشتراک تابع گفته اند که انزاالبته از سبق متبوعی برو گزیر باشد
مانند بیدانی و همانین عالم که تابع تجلی وجودی حضرت سبحانه و
زد آگاهان باجز تعدد پس آن تجلی با وجوب امتناع انقطاع
از تکرر محقق و مقرر که لا تجلی بصورة مرتین ولا بصورة فی اثنین
و از توابع خمس اشارت رفته با آن معبر ببدل ابی بدل
افتاده در تفاوت شده و ضعف علاقه با متبوع و تنوعات
آن که گاه غلط موسوم است و در حکم معدوم از حیثیت
مفهوم و گاه با آن مرتبه معتبر که دخل او در مغزی کلام از متبوعش
بیشتر و شیخ قدس سره درین موضع اشاره هم فرموده که بود حمید:
الابدال فانه ابدل الله من الرحمن و در توضیح این سخن از تعرض
بعضی آیات سابق و نمودن وجهی از وجوه معانی آن
چاره نیست وبالله التوفیق از ملاحظه فرموده قال ادعوا الله

او ادعوا الرحمن ایاما تدعوا فله الاسماء الحسنی مناسب مینماید
که در کریمهٔ الرحمن علی العرش استوی له ما فی السموات وما فی
الارض وما بینهما وما تحت الثری محل استوآء رحمت رحمانی
را جسم کل دارند که شامل است هرچه را از آن رحمت بهره است
چنانچه تفصیلش هم ازین آیت مستفاد میشود و چون سیاق آیت
وجدانی اگرچه صاحبش را از آن حرارت نباشد با دیگری
سبیل جواز و احتمال میتوان گفت وجه تقریب این سخن با اذهان
آنکه مسلم اهل اسلام است که مخلوق نخستین از قبیل نور بوده و
حال نور و سرعت انبساط آنی آن از نور باصره معلوم است
و مقرر و قد قال الله تعالی وما امرنا الا واحدة کلمح بالبصر پس
مستبعد نماید اگر گویند صادر اول از موجد عالم عز و جل چون
از جهت ظهور مستفاد از حدیث قدسی مشهور بجدی از پیدای

رسید که اشارت حسی بواقع در ان مرتبه راه یابد از اقتضا
بسطی ادراک آن بیرون از حیز امکان منزه و مقدس از
احتیاج بزمان و مکان مستدیری از نور محض بحق یافت
برحسب حکمت بامره منزل انا انزلناه فی لیلة القدر سبحانه ثم
سبحانه استدارت را منشأ وحدت و یکتائی و استتار
را جب ظهور و پیدایی و حال آنکه در هیچ از آنچه گفته شد شرعا و
عقلا خرجی نیست غیر ازین که خامه تصریح بآن ازا اسناد بدیگری
نمی تواند کرد اما بی مؤیدات از کتاب و سنت و سخنان
اهل دانش و بینش و گواهان مقبول الشهاده از عدول
محکمه آفرینش دارد و در صحت آنچه از نفحات این زمان بدیع
الشان تفرد در افشاء آن روا داشته از جمله چون اصل
پیکر وحدانی عالم فی نفس الامر آن مستدیر باشد که تصویرش

تصویرش تحریر پذیر گشت و اهمه در بعضی مقاصد که مانع است
نفس را از قبول حکم قوت عاقله ترک و موسوسه و دغدغه کرده معاون
او بود در تحصیل برد الیقین مثلا با نقد و براهین که متقدمان و متاخران
بر وجوب تناهی ابعاد گفته اند مردم را با فهم آنها و هم تشکیک میکند
که چون بالای فلک اعظم هیچ نباشد نه خلا و نه ملا و لهذا از وهمیات
کاذبه بعضی از گذشتگان بتقدم خلا قایل شده اند از رای محل
آفرینش عالم و چون واهمه مسلم میدارد که با حرکت ماه را و کواکب
هشتم آسمان را با هم بیک طرفة العین می بیند منکر نبود امکان
حصول هیکل وحدانی عالم از مستدیر مذکور که چون بر وفق کلمات
انسانی تمثل خیالی و تشخص عینی یافته مجسم گردد جسم کل باشد و
بیرون از وی تنگ هیچ نه و چون از انبساط ذاتی نور از حجب
ظهور باین مرتبه رسیده باشد هر آینه مقتضای طبیعت او مفید

وجوب اتصال باشد و ملاحظهٔ اعتبار این طبیعت مفید بی
فوایدست چون اطلاع بر سبب بالا آمدن آب در انبوبهٔ مخصوصه
مثلا که اوی محقق محسوس و با وجوب اطراد این حکم که
علة الموجود موجودة نزد حکما موجب این حال را امتناع خلا
دانسته اند وصفی عدمی معدومی مستحیل را و چون در واقع
منشأ تاثیر و تاثر حیثیتین عالمیت و معلومیت است در علم معنویه
تجلی بذاته لذاته کما اشیر الیه غیر مرة با اتحاد عالم و معلوم
بالذات عالمیت را اقتضا تاثیرست و احاطه و معلومیت را
تاثر و محاطیت و اول امری که بر حسب مؤدی کریمهٔ اولم یر
الذین کفروا ان السموات والارض کانتا رتقا ففتقناهما
بران ترتب یافت جنبش جسم کل بود بدو گونه جنبیدن
متقابل هم در جهت و هم در سرعت و بطو که مقدار سیر مترتب

بیانی

بر یکی از آن یک ساعت در مزار بهالی بران دیگر ترتب یابد
و جسم کل از جنبیدن مذکور متفتق شد و منقسم بر وفق اسم عظیم احد
از حیثیت مجلای لیالی حسابی که توجه حبی منافی سکون بود
و حرکت بالضروره دوری که گوی را که بیرون از وی هیچ
نبود جنبش جز بدان گرد نتواند بود و سر ش آنکه علم را
توجهی از عالم بسوی معلوم لازم است و مقصد آن توجه عین
مبدأ این علم والله اعلم و وجه انقسام مشار الیه آنکه عالم
ذات آفریننده است تعالی و تقدس و معلومات آبی
از معانی که ما نفدت کلمات الله آنچه از شان آنحضرت تبدّ
آوردن آن بوده که جنان دانائی اللهٔ داند مرجع توانند سبحانه هم
و چون معلومیت را مقتضی مخاطبت است و شمار ارکان
و کبات و ممترجات چهار عالم جنان مصور گشته که اول

صورتش مجمی واحدست و از نخستین جنبش که ارع و اشمل
حرکات علویات محیط سفلیات رباعی الاصول گشت
و حکمت در جنبش دوم تصویر توجه قوابل باستقبال فاعل که
جون ازشان مبدع اعظم اعلی حرکت مذکور است و مترتب
بران از دقایق صنع بیجون و صول فیض حیات و دیگر
خطوط مستحقان بوادی امکان مبدع دوم مستمل بر کثرات
اسمائی است در فرموده ان الله تعالی تسعة و تسعین اسما
بازگشته مستقبل مبدع اول شد با دیگر علویات بی
فتوری در حرکت اولی و قبول آن جنانکه بیکر وحدانی
عالم از آنجه نموده شد انقسامی یافت بر وفق اسم بزرگوار
احد مجملا و مفصلا کما لا یخفی و از اطلاع برین امور و اندیشه
دران معلوم گردد که معلومات آبی از تناهی که گفته شد از

جزء

حیثیت انتساب بذات منشا تمایز اسما و صفات الهیه است
و تخالف آثار آن و از حیثیت آن تخالف و تکثر در نفس رحمانی
حروف و کلمات ربانی مسطور در رق منشور مستدیری
نورانی که بمثابهٔ مقلهٔ عین عالم ظلمانی جسمانی است و پوشیده
در او جون پوشیدگی عین عالم در صورت کتابی الم از مقطعات

اوایل سور قرآنی / دریاب رموز عشق اگر انسانی
مپنوش فریب عقل از نادانی / تا با زر هی مکر زر پر کردانی
از یاوری هدایت سبحانی / و با قطع نظر ازین فواید اگر نه

اصل هیکل عالم را جسم کل دانند رتق سموات و ارض و فتق آن را
که ظاهر کلام آفریننده اش گویاست بان توجیهی معقول که
لایق حیات کلامی بود ظاهر نیست و انطباق منطقتین حرکت
اولی و ثانیه و افتراق آن که بعضی گفته اند با آنکه احتمالی است

سبحانه م

بعید که ماخذی از کتاب وسنت ندارد غیر از احتمال حکمتی در فرق
آفریدن آن جون مرکبات منحرکین را از آغاز مخلوقی مستقبل
دارند هم ظاهر نه واز عوق توفیق بر وجهی که معروض افتاد با
ظهور معقولیت مجموع از قرآن وصحاح احادیث ماخوذ
موید بذوقیات اهل کشف وتحقیق واز جمله آن مویدات
اینکه شیخ بعد قوله هذا توحید الابدال فانه ابدل الله من الرحمن
فرموده وهذا فی المعنی بدل المعرفة من النکرة لانهم انکروا الرحمن
وفی اللفظ بدل المعرفة وهو من توحید الهویة القائمة باحکام
الاسماء الحسنی لان الاسماء الحسنی تقوم معانیها بها بل هی
القائمة بمعانی الاسماء کما هو قائم علی کل نفس بما کسبت کذلک
هو قائم بکل اسم بما یدل علیه وهذا علم غامض واز موجبات
غموص در امور الهی آنکه ظریان تقییدات منافی جریان احکام

اطلاق

اطلاق ذاتی نیست وعقل از دانستن وجه صحت جمع متقابلین
عاجز وبسیاری از گذشتها نیز موید ومبین معروض افتاده در
محال است چه آنچه حاصل مت آنرا تجسم مستندر نور ببت واز
تذکر تصور قوت متخیله در خواب امور گذشته وآینده بصوری
که واقف بر تعبیر رؤیا در تواند یافت آنرا ارتفاع باید آن خفا
که چون مخیله کفن دزدی مثلا کردار او را صورتی تواند بود شنید
که نابینای مادر زاد اطلاع باید بران کا اثیر البه جه بوشیده کی
بماند با پیدایی این حال در آیات انفسی ووقوع نظایر آنرا در آیات
آفاقی واز دیاد ترجمه ظاهر اول کلام تمام از کتاب اعجاز
انتساب که سبق گزارش یافته وملخص بیان فاتحه وآغاز آفرینش آن
عالم روشن گردد راستی ودرستی اعتبار ..ت جسم
کل که موجب جنبش مقتضی نفتق رتق لازم اولیت مستلزم وحدت

وحدت آن بود وبرین قضیه از شهادت عدول محکمه افزون
انکه پیکر حیه را چون نوع مشابهتی با اجرام سماوی هست بر ان
حیات در اجزاء او بمرتبه ایست که یکی را که فرضا بهزار پاره کنند
جنبش از همه در توان یافت واز تکرر تجربه بیقین پیوسته که
گوشت افعی چون از برای تریاق نخته و کوفته قرصهای مدور
می سازند در حال خشک شدن البته کشیده و مار مانند میشود
و بالحق اقتضاء حرکت بان حیثیت جسمی مرکب عنصری را
تردد نماند و دانش جوی آزاد از ربقه رسوخ تقلید را در اینکه
اجزاء مفروضه مجسم نخستین را در جنبش احتیاج بمحرکی نیست
واین حال از عدول مذکوره بسی گواهان راست گوی بی
زبان دارد چون آب روان وآتش در دوران محسوس در ان
ونقدین ودیگر فلزات در بوتها بعد از ذوبان واگر نه مرقوم

خامه از سوانح وخصایص این زمان بود و مطابق واقع انچه
قدماء حکما از احوال واوضاع فلکیات دریافته اند از خاصیت
هریک از درجات وبسیاری از ثوابت وتمام سیارات
واختصاص بعضی کواکب ببعضی مواضع از وجوه مختلف
مقتضی اختلاف مقتضیات اجزاء آن اجرام مبدعات
وصاحب تاریخ حکما بران که اصل امور مذکور از مشکات
نبوت ادریس علی نبینا وعلیه الصلوة والسلم اقتباس رفته
وحال انکه بر حسب قواعد مقرره نزد مشائیان از حکما
روانه که جزئی از ان اجرام را اقتضایی بود که دیگر اجزا را
نباشد و بس مشکل بل متعذر ووجه التیام میان کلام آن دو
طایفه و بر تقدیر تسلیم مرقوم خامه منقول از قدما اظهر واتم
واعلی از انچه دیگران نقل کرده اند در می توان یافت با منشا

سهو مخالفان ایشان وبالله التوفیق سبحانه وتعالی فصل
درین موضع سیح بعد از ایراد فالهمها فجورها وتقویها فرموده
که تقدیم فجور بر تقوی از عنایتیست درباره ما وبشارتست بحسن
خاتمه که حکمت در الهام فجور آزمایش است ودر الهام تقوی بتحصیل
رحمت موافقت وقد تاخر التقوی فلا یکون الا خیرا او در
الله یستهزئ بهم نموده که ازین قبیل اسمی اشتقاق رفته که اسما
حسنی بعضی تلفظ بآن رود وبعضی که از روی عرف مذموم
نماید نه فلا الاسماء الحسنی فی العرف وحسن غیرها مبطون
مجهول فی العرف الا عند العارفین بالله وبا آنکه کریمه وان
تجهر بالقول فانه یعلم السر واخفی را حاصل معنی ظاهر دانستن
خدای تعالی است هرچه بلند گویند وآنچه پوشیده بخاطر
گذرانند که وتعلم ما توسوس به نفسه شمول مستفاد از الف ولام

مقتضی آنست که هرچه گویند آن از امر او باشد واز انجمله نکاح
است کما قال الله سبحانه ولکن لا تواعدوهن سرا ای نکاحا
فعلم ما نتیجه النکاح وهو قوله ویعلم ما فی الارحام فانه الخالق
ما فیها الا یعلم من خلق وهو اللطیف لعلمه بالسر الخبیر لعلمه بما هو
اخفی وبعد از ذکر این لطایف وبیان توافق وتشابه میان
ترتب حصول فرزند بر نکاح واجتماع زوجین در موطن ظهوری
از برای بقای نوع وترتب حصول نتایج بر ترتب مقدمات
چنانچه باید وشاید ودر موطن شعوری از برای تحصیل معرفت
وتکمیل نفس وبیان آنکه برین منوال افتاده ترتب حدوث عالم
بر ایجاد خالق جل وعلا عن مشابهة الاشباه والامثال فرموده
که ظهر العالم عن ذات موصوفة بالقدرة والارادة فتعلقت
الارادة بایجاد موجود ما وهذا التوجه مثل اجتماع الزوجین فینفذ

الا قدار فاوجد ما اراد فكان اخفى من السر لجهلنا بنسبة هذا
التوجه الى هذه الذات ونسبة الصفات اليها لانها مجهولة
لنا لا نعرف التوجه والصفة من حيث عينه وعين الصفة من
ونجهل كيفية النسبة لجهلنا من المنسوب اليه لا بالمنسوب فهذا
توحيد الموجد للاشياء مع كثرة النسب فهو واحد في كثير
فاوقع الحيرة هذا العلم في هذا المعلوم الا لمن كشف الله عن عينه
غطاء الستر فابصر الامر على ما هو عليه فحكم بما شاهد واختلفوا
بل يجوز وقوع مثل هذا او لا يجوز ثم قال قدس سره

التوحيد السابع عشر من نفس الرحمن وانا

اخترتك فاستمع لما يوحى انني انا الله لا اله الا انا فاعبدني
هذا توحيد الانانية از مقطعات حروف نورانی که در فواتح
سور قرآنی وقوع یافته آنچه مفرد افتاده در تفرد و یگانگی

نون است که مجلای اختصاصی او کمال اشعاری سبعه واقع شده
نخستین صورت اجمالی سبع المثانی ومزید اختصاص کلام حضرت
متکلم نسبت با دیگر صفات گزارش پذیرفته و تذکر این سخن از
ملایمی هست با لطایفی که شیخ درین موضع فرموده بعد قوله و
قد فزتی بالجمع اذ قد قرّی وانا اخترناک فکثّرتم افرادانی و
محصّل او فرموده اینکه انّ کلمه تحقق است فالانیة هی الحقیقة و
چون یا را که در عربی مبین کنایت است از متکلم اقتضا مکسور بودن
حرف پیش از وست وتوافق مواطن اشعاری و شعوری وظهوری
که جامع کامل آن قرآنست وانسان وعالم از مقررات مسلم
اگر میان انّ و یا حایلی نیاید مقتضی شود بتغیر صورت جمعیت را
از آن نگاه داشت و بنون وقایه التئام یافت و چون مقید ان
تنزیه عقلی را عقاید مختلف در شان وجه برستش خویشت

و در صحاح احادیث ورود یافته که حضرت حق سبحانه در قیامت
بصور نامحصور تجلی فرماید و هر کس از آن معتقدان غیر از صورت
معتقد خود را نشناخته انکار خواهد کرد اشارت باین حال فرموده
نموده است که تعبیر حقیقت بضمیر در نشأه دنیوی نظیر تجلی حق
عز و علا است بصور نامحصور یوم البعث والنشور و بالاتناهی
صور حال از دو امر بیرون نه قبول از توافق با عقیده مخصوص و
انکار از عدم آن و این هم نموده که درین قصه از دوازده هزار
صورت ندا می رسید که یا موسی و ختم این موضع باین فرموده
فان هذا التوحید فی هذه الآیه من اصعب ما یکون لقوله وانا
اخترناک فجمع ثم افرد ثم عدد ما کلم به موسی علیه الصلوة والسلم
فهذا توحید الجمع علی کل قراءة غیر ان قوله وانا اخترناک قرا
بها حمزة علی رب العزة فی المنام فقال ربه وانا اخترناک فهی

قراءة برزخیه فلهذا جمع لانه محل صوری فی منام فلا بد ان یکون
القراءة بکلتا فاذا افرد بها الجمع فلاحدیة الجمع لا غیر ثم قال
قدس سره التوحید الثامن عشر من نفس
الرحمن هو قوله انما الهکم الله الذی لا اله الا هو وسع کل شیء
علما هذا توحید السعة من توحید الهویه و هو توحید تنزیه از
گذشتگان می توان دانست این که در واقع عالم عبارت از
نفس رحمانی است و کلمات بی نهایت ربانی از قول حق
تعالی و تقدس و اسم شامل کامل الوسع جامع سرائر و علانیه از
ظواهر و بواطن و حال آنکه کریمه این موضع در کتاب اعجاز انتساب
بعد از ذکر قصه ناشی از سامری که شهرتی تمام دارد وقوع
یافته و ملخص آن قصه این که در غیبت موسی علی نبینا و علیه الصلوة
والسلم گوساله از زیور زرین قبطیان که بنی اسرائیل انداخته بودند

گذشتها

بساخت ومشتی خاک که روح الامین بصورت سواری بر آن
گذشته بود در اندرون آن انداخت وگوساله از آن بآواز
آمد ومفصی شد بگفتن این کفر صریح که هذا الهکم واله موسی
وچون احاطه آن صورت خاک از ظرفیت بود نه چون احاطه
اشارت رفته بآن عالم را از برای ابطال آن ضلال ورده
آن محال در کریمهٔ انما الهکم الله الذی لا اله الا هو وسع
کل شیء علما تصریح رفته باآنکه سعت واحاطهٔ مذکوره شمول
علم وآگاهی الهی است مرجه را قول کن شنوانیده که از آن
شنودن تواند بود وبودن هرچه نیافته یا خواهد یافت
چنانکه از کریمهٔ انما امره اذا اراد شیا ان مستفاد میشود
همچنان که خلیل الله که بانی قواعد ملة خاتم علیه وعلی جمیع
الانبیاء والمرسلین افضل صلوات المصلین بود دربارهٔ

اصنام

اصنام فرموده که جواب نمی توانند گفت اگر چیزی از ایشان
می پرسند ومنفعتی ومضرتی بکسی نمی توانند رسانید وچون بزرگ تر
را خرد کرده وبرهم شکسته درستی گفتهٔ خود در اکلیم الله دربارهٔ
گوساله این لایق دانسته که لنحرقنه ثم لننسفنه فی الیم نسفا که
چون سوخته گردد یا بسوهان ریزه ریزه شود وبدریا افشانند
واو در درستی آن گزندی از خود باز نتوانست داشت یا از
ریزه اش نیز اثری نگذاشت در بطلان آن کفران وخسران مبین
هیچ شبهه باقی نماند یقین محل تعجب وحیرت نیست که الحق
بی شنودن آن بدید آمدن چیزی صورت نمی بندد گوش را
از شنیدن آن خبر نیست وانکه غیر از وجود این عالم هیچ را بهره از
بقا متصور نیست هست باقی بهویت سبحانه وورودش در وسع
قوت هیچ بصره ونیح موجبات حیرت مشار الیه بتفصیل نموده

از باران وعمارت زمین وافشاندن تخم وتابش آفتاب و
برآمدن حیوانات ودویدن وآوردن ورستن ونان
پختن وخاییدن وفرو بردن تا در معده نوعی از پختگی یابد و
جگر صافی آنرا جذب کرده وتمام پخته خون سازد وازهم
رگها بر جمیع بدن قسمت کند تا از آن بخاری لطیف برخاسته
که مبدأ حصول حس وحرکت ارادی گردد وآن جسم را وفرموده
اینها امهات اسباب است تا تحریک افلاک وسیر کواکب و
افتادن شعاعات ومطارح انوار با نظر نفس کلی باذن الله
تعالی وامداد عقل اول را وختم لطایف با این دفعه که فعل هذا
کله من نفس الرحمن الرحیم بها من عبد غیر الله اذا استوفی منه
حقوق الشرکاء الذین یتبرؤن منهم یوم القیمة فاذا استوفی
حقوقهم بالعقوبة والانتقام رجع الامر الیه علی الانفراد ونقضت

الایام

الایام التی استوجب الشرکاء فیها حقوقهم بالعقوبة والانتقام
فلما انفردوا رجع الامر الیه رحمهم الله فیما هو حق لهم بهذه الحجب التی
ذکرناها لعلمه بما وضع وبانه انطق السنتهم بما قالوه وخلق فی
نفوسهم ما تخیلوه فسبحانه من حکیم عدل لطیف خبیر یفعل ما ینبغی
لما ینبغی لا اله الا هو فعال لما یرید **ثم قال قدس سره**
التوحید التاسع عشر من نفس الرحمن هو قوله و
ما ارسلنا من قبلک من رسول الا یوحی الیه انه لا اله الا انا فاعبدون
هذا توحید الاقتداء والتعریف وهو من توحید الایمان وهو
توحید عجیب از ذوقیات شیخ در کریمه لکل جعلنا منکم شرعة
ومنهاجا فهم تفاوت واختلاف مشارب امم ومقتضیات
قابلیت واستعداد اهالی هر زمان است که بر حسب حکمت بالغه
وطبق آن بوده ارسال رسل وانزال کتب ولهذا بسیاری از

افعال و اعمال را نسبت با مکلفان اکمل ملل و سایر ادیان
مدون احکام شرعیه از وجوب و حرمت و غیر آن سپری شده
و بنسخ معتبر گشته بعرف علماء اسلام و با این قال الله تعالی شرع
لکم من الدین ما وصی به نوحا والذی اوحینا الیک و ما وصینا
به ابرهیم و موسی و عیسی ان اقیموا الدین ولا تتفرقوا فیه و صاحب
صحیح بخاری بابی را اضافت کرده به ما جاء ان الانبیاء
دینهم واحد اما آن توحید است و بپای داشتن دین سالم از نسخ
و تحریف در عهد و عبادت معبود بحق سبحانه بمقتضای آن
و از امور ضروری الملاحظه از برای اطلاع بر معانی الفاظ و
کلمات قرآنی قسمت مثلث است آن جواهر کریمه عظیمه را از آن
حیثیت که بعضی بعینه کلام متکلم حقیقی است سبحانه و تعالی با آن
معنی که نه حکایت از گفته دیگریست و بعضی که همچنانست با

بعینه

بعینه گفته غیر است یا بحسب معنی مثلا قایل انا که متکلمی گوید آنرا
حضرت حق است درین کریمه که ان انذروا انه لا اله الا انا فاتقون
و همچنانست دران حدیث سبق ذکر یافته که اذا قال العبد لا
اله الا الله والله اکبر صدقه ربه فقال لا اله الا انا و انا اکبر و آنچه
در قرآن مجید بر سبیل حکایت وارد شده بهمان لفظات بعینه
قوله جل طوله لا تحزن ان الله معنا و حکایت از گفته فرعون است
بحسب معنی یا هامان ابن لی صرحا که او بقبطی ادا کرده و در کریمه
و اذ اخذ الله میثاق النبیین لما آتیتکم من کتاب و حکمة ثم جاء کم
رسول مصدق لما معکم لتؤمنن به و لتنصرنه قال ااقررتم و اخذتم
علی ذلکم اصری قالوا اقررنا اینجا کلام پروردگار است بر سبیل
حکایت و اقررنا فی المعنی ترجمه سخن پیغمبران است در موطنی که از
کریمه مستفاد میشود و کلام عم انعامه و اذا لقوا الذین آمنوا

قالوا اقول الله وآمنا حکایتهم واذا خلوا الی شیاطینهم قالوا انا
بر سبیل حکایتست چون انا معکم انما نحن مستهزؤن وشیخ
بعد از تنبیه برین فواید فرموده که فاذا ذکرت فاعلم بلسان من
تذکر واذا تلوت فاعلم بلسان من تتلو او ما تتلو او عن من
تترجم ثم قال قدس سره **التوحید العشرون**
من نفس الرحمن هو قوله و ذا النون اذ ذهب مغاضبا فظن ان
لن نقدر علیه فنادی فی الظلمات ان لا اله الا انت سبحانک انی
کنت من الظالمین هذا توحید الغم وهو توحید المخاطب وهو توحید
النفس سبق ذکر یافته اختصاص این موضع بخطاب مستلزم قرب
وتوجه متکلم وبی شبهه فایز بچنین سعادتی را ضرورت شدن
التفات بغیر واشتغال آن شاق باشد بر نفس وپیغمبران را
تفقد احوال امت واندیشه صلاح وفساد دنیوی واخروی

ایشان

ایشان ضروریست ازین جهت یونس بن متی با اختصاص
مذکور علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام چون باجماع حاکم وخواص
بنی اسرائیل از جملهٔ چهار پیغمبر دیگر که دران زمان بودند او معین شد
از برای اینک بشهر حاکمی بی دین که آمده بود واز دوازده
اسباط بنی اسرائیل نه ونیمه برده کرده وبرده رد دو واو را اهالی
شهر را بترساند که اگر مجموع مردم مارا باز نمی فرستند از آسمان بلا
فرو خواهد آمد شما وباران تکلیفش نگذاشتند که مرکوبی پیدا کند
که نزول بلا نزدیکست وتوقف بر نمی تابد او خشمناک روان گشت
وچون پرسید حاکم آن سخن را ازو باور نداشت که اگر چنین بودی
وا فرصت نشدی برای اسیر کردن اینها او سه شبانروز آنجا وظیفهٔ
نصیحت ورسانیدن از عقوبت بود با اهل آنجا بجای آورد
وبعد ازان ازمیان ایشان بیرون آمده متوجه ساحل دریای روم

شد و طلبش پروردگار سبحانه آنکه در کار او ضیقی و بستگی باشد
و در آنجا کشتی روان می گشت و موافقت کرد با اصحاب آن
سفینه و از حکمت بامره بی جستن باد و شورش آب آن کشتی
بنوعی مضطرب شد که بیم غرق بود ملاح صاحب تجربه آواز داد
که درین کشتی مردی عاصی است یا بندهٔ گریخته و رسم ما در چنین
واقعه انداختن قرعه است تا بنام هر کس که بر آید فدای دیگران
شود که فوت بعضی اسهل است از غرق مجموع و چون سه نوبت
پیاپی قرعه بنام یونس بر آمد روان برخاست و فرمود که من
گناه کار و بندهٔ گریخته منم و بدریا جست و بفرمان الهی ماهی
فرو برد او را چنانکه آزاری نرسد بگوشت و استخوان او را
بخراشیدن و شکستن تا چون بر وفق حسن ظن خویش از آن
زندان خلاص یابد قدر آن نعمت و لذتش بر سبیل ذوق وجدان

دریابد کما قیل احلی من الامن عند الخائف الوجل و قد قیل

شیرین ننماید بدهانش شکر وصل
آنرا که فلک زهر جدایی نچشاند

و از روایات درین قصه آنکه چون ماهی او را بقعر دریا رسانید
آوازی می شنید بخاطرش آمد که این چه آواز شد فاوحی الله الیه
هذا تسبیح دواب البحر و او نیز بتسبیح مشغول شد که سبحانک لا اله
الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین و بر حسب مفهوم ازین
منظوم که ع تو یکی و او یکی دو باشد دو
این یکی زان یکی بباید کاست بعد از تنزیه نخستین و اقرار
بیگانگی مخاطب منزه چون خطاب موهم ثنویت است
سبحانک را اعاده فرموده نموده است که خود را درین تسبیح و
تنزیه دخل دادن از قبیل ظلمست و وضع چیزی در غیر محلش قدس الله

در القتائل   لقد کنت دهرا قبل ان یکشف الغطا
اخالک انی ذاکر لک شاکر   فلما اضاء الصبح اصبحت عارفا
بانک مذکور و ذکر و ذاکر و ما قصد المترجم بالمعنی

روزت بستودم و نمی دانستم	شب با تو غنودم و نمیدانستم
ظن برده بدم بمن که من من بودم	من جمله تو بودم و نمیدانستم

والشیخ قال فدل ذلک علی ان یونس کان محجوبا بالله حیث خص
قومه من اجله بالم نخص به امة قبلها و عرفنا بذلک فقال فلولا
کانت قریة آمنت فنفعها ایمانها الا قوم یونس لما آمنوا کشفنا
عنهم عذاب الخزی فی الحیوة الدنیا و متعناهم الی حین. و چون
قصهٔ این پیغمبر با غرابتی عظیم که دارد در مواضع متعدد از قرآن
بعبارات متنوع وقوع یافته اقوال مفسران در تصحیح آن مختلف
افتاده اما آنچه آورده شد در آن خلافی نیست مگر در تقدیم و

تاخیر حال دریا و وصول یونس بقریهٔ مذکوره درین کریمه و از آمدن ظاهر
نیست در آنچه شیخ بعد از ایراد این آیه فرموده که حق سبحانه
قوم او را تمتع و برخورداری ارزانی داشت از حیات دنیوی
در مقابلهٔ المی که از دیدن نزول عذاب کشیده بودند چه در نفوس
انسانی مذکور است که زمان انس و وصال کوتاه نماید و اگرچه
در واقع دراز باشد و زمان هجران و عذاب برعکس آن چنانچه
در ایام دجال گفته اند که روز اول از شدت و سختی بلایای
ناگهان همچو سالی بود و دوم همچو ماهی و سیم همچو هفته و اذا
استصحبوه کان کسایر الایام المعلومه و روز قیامت از هول
رستخیز مقابل پنجاه هزار سال باشد و آمنان لا یحزنهم
الفزع الاکبر چون زمان گزاردن دو رکعت صبح گذرد و نسبت با
خمسین الف سنه و چون قوم یونس را از شدت الم دیدن عذاب

گرامت و متعنا بهم الی حین ترتب یافته فرموده فانظر بالحسن اقامة الوزن فی الامور وقد قیل ان الجن الذی حصلت غایته تمتعهم به القیامة والله اعلم ورأینا من رأی منهم رجلا وقال رأینا اثر رجله فی الساحل وکان اما فی تعلیل فلم الحقة والغیبة قدمه فی الرمل ثلثة اشبار وثلثی شبر وکان من قوم یونس وبعث الینا بکلام من حوادث تحدث بالاندلس حیث کنا سنة خمس وثمانین وسنة ست وثمانین وخمس مایة فما ذکر شیا الا رأینا وقع کما ذکرنا فانظر فی هذه العنایة الالهیة بهذا النبی وما جاء به من الاعتراف فی توحیده ثم قال قدس سره

التوحید الحادی والعشرون من نفس

الرحمن فتعالی الله الملک الحق لا اله الا هو رب العرش الکریم هذا توحید الحق وهو توحید الهویة از خصوصیات این موضع

اتصاف

اتصاف جلاله است به الملک الحق واتصاف الحق به لا اله الا هو وآیت سابق برین کریمهٔ افحسبتم انما خلقناکم عبثا وانکم الینا لا ترجعون کما قال تعالی وما خلقنا السموات والارض وما بینهما لاعبین وآنچه برین آفرینش ترتب یافته نمایش وجود عالم است از نفس رحمانی معبر عنها بلسان نبوت پس فی الحقیقة عبارت از آن بود حق مخلوق به در فرموده ما خلقناهما الا بالحق ورب عرش کریم نیز که بخشنده است او را شکل احاطی شامل عالم اجسام بکلیتها طبقا عن طبق عینا بعد عین علی الترتیب الحکمی فانه ربه علی کل شی محیط وموجب عدم علم اکثر مردم بوحدت کثرت نمای حیرت افزا تنوعات صور گونا گون کون است وتقلبات آن غافل ازین که در سریر متعارف مثلا وحدت ویکتایی عودیت که خشبه راست بغیر بذیرفت

از بسیاری صور واگر چه فرضا غیر متناهی بود واشارت باین رفیع

در کلام شیخ که ان عدوه فما ثم غیره فان وحدة فرا ان عینه

لیس هو فا و عد طرفین وواسطة لتمییز الاعیان فی عین واحدة

فتعددت الصور وما تعددت الحقیقة ولا العودیة فالعودیت

فی کل صورة بحقیقتها من غیر تبعیض وهذه الصورة ما هی هذه

الصورة ولیس ثم شی زاید علی العودیة فقیل ما ثم شی فقال وما

خلقنا السموات والارض وما بینهما باطلا ما خلقنا هما الا بالحق

قیل فاین هو قال فی عین التمییز فلا اقدر علی انکار التمییز ولا

اقدر اثبت سوی عین واحدة فلا اله الا هو رب العرش الکریم

ثم قال قدس سره التوحید الثانی والعشرین

من نفس الرحمن هو قوله لا اله الا هو رب العرش العظیم هذا

توحید الحب وهو من توحید الهویة آیت پیش ازین کریمه این

که الا یسجدوا لله الذی یخرج الخبأ فی السموات والارض ویعلم

ما یخفون وما یعلنون ومضمونش بالمعنی حکایت است از گفته

هدهد که از خزاین مواهب مستفاد از مولی الذی اعطی کل شی

خلقه ثم هدی خلعت این خصیصه یافت که آب را می در زیر زمین

ببیند چنانکه دیگران در ظروف از آبگینه ببیند واز ابن عباس

رضی الله عنهما رویت که این سخن فرمود وچون دیگری گفت

این مرغ را که کودکی بمشتی خاک می بوشاند نمی بیند وبر گردنش

می افتد جوابش این داد که ویحک اذا نزل القضاء والقدر ذهب

اللب وعمی البصر وبهمین وجهی در بیان تفقد هدهد ویاد او آنکه

قایل صادق بکرم یا ایها الناس علمنا منطق الطیر علی نبینا

وعلیه الصلوة والسلم از نزول از برای اداء نماز محلی افتاد که

آبی ظاهر نبود انجا واعلام جنیان نزدیکترین موضعی آب تا

اتفاق

ایشان روان بیرون آرند کار هدهد بود و او بسوی سبا
رفته و چون عقاب بر حسب فرمان بیاورد او سر برداشته و بالها
و دُم را در زیر پای کشان رعایت ادب را متوجه حضرت
سلیمان شد و چون نزدیک رسید سر و گردن او را گرفته بخود
کشید کرا ان کت لاعذبنک عذابا شدیدا او جستن مهلت را
تا عذر غیبت عرضه دارد گفت یا نبی الله اذکر وقوفک بین یدی
عز و جل و چون آنحضرت این بشنید لرزه بر اندام مبارکش افتاد
و او را رها کرده برفق و نرمی حال باز پرسید و او مضمون کریمهٔ
اشارت رفته بان عرضه داشت و زیرکان ازین قدر دانش
دریابند که مرغی حقیر چون امری که افشای آن مفضی بمفضی دینی
می شد دریافته بود بی تحاشی باجنان حضرتی خطاب احطت
بما لم تحط به بیاد داشت و ذکر آن کلام معجز نظام قرآنی تا

انقراض عالم فانی منبه سعادتمندان نوع انسانی خواهد بود
و وجه اضافت توحید درین موضع عجب چنانچه از لطایف
شیخ مستفاد میشود آنکه آفتاب بیرون می آورد از زمین
حیوانات نباتی را بگرمی که ایزد آفریده در او و یاور اوست
در ان کار آب با آن رطوبت که او را بخشیده و از جمعیت آن
گرمی و تری پیدا میشود زندگی در حیوانات عنصری و سابقهٔ
عنایت هدهد را از مرغان ارزانی داشته اطلاع بر آن که
آن را سلطنتی هست بر دیگر عناصر از ان حیثیت که صورت
علم افتاده و شاهد بران و کان العرش المستوی علیه الرحمن علی
الماء و چون هدهد اختصاص یافته با آب جماعتی را دید که آفتاب
می پرستند و طبع او بر خلاف طبع آب که جعل الله منه کل شیء
حی و میدانست که روییدن حب را از حرارت آفتاب

گرزنیب از غیرتی که رقیبان محبوب صاحب جمال را باید
باشد که اینی پرستند کان آفتاب را بعرض حضرت سلیمان
علیه الصلوة من الرحمن رسانید که یسجدون للشمس با مبالغه
الشمس من دون الله از برای تنبیه بر منشا غیرت کرد قال الشیخ
والشمس ان اخرجت خبا الارض بحرارتها فهی تخبا الکواکب
باشراقها ویظهر المحسوسات الارضیه بشروقها فلها حالة
الخبء والاظهار وهما تجد اللیل والنهار فراحمت من تخرج
الخباء فی السموات والارض ویعلم ما یخفون وما یعلنون
فابتلی الله الماء فاصبح غورا وابتلی الشمس فامست آفلة فعجن
العیون فاظهر خبء الماء وفار التنور فاظهر خبء الشمس فاخرج
الخبء فی السموات والارض فوسع کل شیء رحمة وعلما
فاستوی علی العرش العظیم اذ حکم علی فلک الشمس بدورته و

وعلی

وعلی الماء باستقراره وجریته فهما فی کل درجة فی خبء وظهور فوحدة
الظهور بظهوره ووحدة الخبء ببدل سوره فعلم سبحانه ما تخفون
ویعلنون فهو الله لا اله الا هو رب العرش العظیم تم قال قد

سره التوحید الثالث والعشرون

من نفس الرحمن هو قوله وهو الله لا اله الا هو له الحمد فی الاولی
والآخرة وله الحکم والیه ترجعون هذا توحید الاحیاء وهو من
توحید الهویة نزول این کریمه را با دو آیت سابق سبب آن بوده
که در فرموده وقالوا لولا نزل هذا القران علی رجل من القریتین
عظیم اشارت بان رفته و آیات مذکوره این که وربک یخلق
ما یشاء ویختار ما کان لهم الخیرة سبحان الله وتعالی عما یشرکون و
ربک یعلم ما تکن صدورهم وما یعلنون وهو الله لا اله الا هو له
الحمد فی الاولی والآخرة وله الحکم والیه ترجعون فی الکشاف

الخيرة من التخير كالطيرة من التطير يستعمل بمعنى المصدر وهو التخير و
بمعنى المتخير كقولهم محمد خيرة الله من خلقه وباراده این معنی ما در
ماکان لهم الخیرة موصوله هم توان داشت والمعنی یختار لهم
ما فیه الخیرة وفی کلامهم نظیر هذا التقدیر کثیر وچون فی الحقیقه عالم
کلمات الله است ونسبت مجموع آن کلمات با نفس رحمانی که
ازو پیدا شده ومیشود نسبتی واحد مقتضی رای عقل ظاهر آنست
که در عالم تفاضل وتفاوت نبودی وآنچه می بینیم برخلاف این
وقوع یافته وقد قال الله تعالی ولقد کرمنا بنی آدم وحملناهم فی
البر والبحر ورزقناهم من الطیبات وفضلناهم علی کثیر ممن خلقنا
تفضیلا وقال تعالی تلک الرسل فضلنا بعضهم علی بعض وقال
تعالی ولقد فضلنا بعض النبیین علی بعض فی الاکل با آنکه فرموده
یسقی بماء واحد وکثرت تفاوت در طعم با سیرابی همه از یک

آب دلیلی بس ظاهرست بر وقوع تفاضل وجه جای این امر مجدد
قرآن مجید را که افضل است واکمل از دیگر کتب منزل بعضی آیات
فاضلتر افتاده از دیگر آیه وقد ورد ان آیة الکرسی سیدة آی
القرآن وازین روشن گردد که رای عقل کافی نیست در استکشاف
از حکم واسرار مندرج در مصنوعات بی موهبتی از کرامت
یوتی الحکمة من یشاء سبحانه من حکیم علیم فجر ارض القابلیات
قبل خلق الکاینات تفجیرا ومن یوتی الحکمة فقد اوتی خیرا کثیرا
وشیخ را در حین کتابت این موضع واقعه اتفاق افتاده که رقی
منشور باو داده اند مشتمل بر بسی امور غریب عجیب محصل آن
ذکر صداق زوجاتش ودر حال مطالعه آن بغایت خرم وخوش
وقت بوده وچون ازان غیبت باز آمده وخود در مشغول
بثبت لطایف این محل یافته مری در مبشره را همین شغل خطیر دانسته

وختم سخن درین باین فرموده که فعلمنا ان عین الله مجهول لا یعلمه
الا هو فوجدناه. توحید الاختیار فی حضرة السر لا اله الا هو له
الحمد فی الاولی و هو حمد الاجمال والآخرة و هو حمد التفصیل
فیمیزت المحامد فی العین الواحد فکان حمدها عینها فما اعجب
مقام هذا التوحید لمن شاهده. وتعجبت من اسم الهی فی الواقعة
واسمها مریم ومعنی هذا الاسم معلوم فی اللسان الذی فیه
سمیت وهی محررة لله حاملة لروح الله محل لکلمة الله مثنی علیها
بکلام الله مبراة بشهادة ما سقط من التمر فی هزها جذع النخلة
الیابس ونطق ابنها فی المهد بانه عبد الله وهما شاهدا عدل ان
عند الله وکانت کلها لله وبالله ومن الله ولهذا اغبطها زکریا
نبی الله فتمنی مثلها علی الله فاعطاه یحیی حصورا مثلها لم یجعل له
سمیا من قبل من انبیاء الله فخصه بالاولیة من اسماء الله فانظر

فی

فی برکة هذا الاسم فی وجود الله بین عباد الله فهذا ما کان الا من
اختیار الله وربک یخلق ما یشاء ویختار ما کان لهم الخیرة بل هی لله
والله فعال لما یرید **ثم قال قدس سره التوحید**
الرابع والعشرون من نفس الرحمن هو قوله ولا
تدع مع الله الها آخر لا اله الا هو کل شیء هالک الا وجهه
هذا توحید الحکم بالتوحید الذی الیه رجوع الکثرة اذا کان عینها
وهو توحید الهویة صدر این کریمه مختتم به له الحکم والیه ترجعون
نهی است وحکم جزم بمنع خواندن معبودی که سزای پرستش غیر
از حضرت حق سبحانه وتعالی که آفریننده وپدید آرنده همه اوست
چنانچه از فرموده والیه ترجعون مستفاد میشود که مفهوم از
رجوع و بازگشتن را دلالت بر سبق بودی هست اگر صدور را
جمله از ان حضرت بودی رجوع باو نه بر سبیل حقیقت بودی

وچون کثرت بی تناهی کلمات ربانی ظاهر از نفس رحمانی
را منشأ شئونات ذاتیه است کام تغیر وتره اشارتی رفته بامور
مذکور که هذا التوحید الحکم بالتوحید الذی الیه رجوع الکثرة اذ کان
عینها و از دقایق لطایف مندرج درین آیه اینکه تعبیر از معبودی
دیگر بلفظ منکر الها وقوع یافته که همین تنکیر کافیست در دلالت
بر مسیح بودن آن که اگر چیزی بودی بوع تعینی داشتی و از
صاحب تعین معلومی یاد توان کرد واشارت باین معنیست
در کلام شیخ من دعا مع الله الها آخر فقد نفخ فی غیر ضرم و
استسمن ذا ورم وکان دعواه لها علی وضم که مراینه چون
آن متوهم را متعلقی نباشد که بآن متعین شود و حقیقتی
که بآن متلبس گردد مفهوم خوانده او معدوم محض باشد
که باقی غیر از معبود بحق لا اله الا هو نیست و غیر از دو سر جسد را

تخیل کنند که حیثیت آن هالک است و باطل و در واقع و نمایش
آن از مدظل رحمت ایجادی خانجه از لا الحمد که عبارتست از
اظهار کمال محمود مفهوم است و مقصود و قد قال الشیخ فالحق
الخالص من کان فی ذاته نعلم فلا نجهل ونجهل فلا یحاط به علما فعلم
من حیث انه لا یحاط به علما وجهل من حیث انه لا یحاط به علما
فعلم من حیث جهل فالعلم به عین الجهل فما ثم من یقبل الاضداد فی
وصفه الا الله ثم قال قدس سره التوحید الخامس
والعشرون من نفس الرحمن هو قوله هل من خالق غیر
الله یرزقکم من السماء والارض لا اله الا هو هذا توحید العلة و هو
من توحید الهویة بالحق مفولی وان تعدوا نعمت الله لا
تحصوها جزئیات آن نعم نامحصور کونا کون از دو قبیل بیرون
نیست ایجاب و ابقا و ترشش آنکه غیر منعم حقیقی را سبحانه و تعالی

افتقار و احتیاج ذاتی است و ذاتیات را انفکاک از ذات
محال لاجرم ممکنات هم در بهره از هستی یافتن و سوی نمایش و
پیدایی شتافتن و هم در استمرار بی استقرار آن نمایش آن قدر که
مقدور بود محتاجند بامداد فیض رحمت ایجادی و اگر چه از کمال
قدرت و سرعت نفاذ امر کن افعال الله آنی است نه زمانی
حسمانیات را حصول استعداد شنیدن امر کن بر وقوع حوادث
و اسباب اتفاقی ترتب می یابد که شیخ یاد از آن تعلق فرموده
فی قوله هذا توحید العلة چنانچه یاد از فیض مذکور برزق رفته
و ملخص ترجمه ظاهر آنچه از کریمه ایراد یافته سوالی است بر سبیل
انکار که آیا آفریننده غیر خدای تعالی روزی میرساند شما را
از آسمان و زمین نیست هیچ خدای سزای پرستش مگر او سبحانه
لا اله الا هو و لذا قال و هو توحید الالوهیة و چون از خصایص

آن حضرت جمع اضداد است و از غایت پیدایی پنهان اسباب
و معدات مشار الیها نسبت با بصایر و ابصار بسیاری از
خلایق حجاب ملاحظه مسبب شده و از توجه برزق صوری و
شدت حرص آن از اندیشه رزاق غافل مانده و ذاهل از آنکه
عین ایشان و اعیان هر که را از اسباب می شمرند مساوی است
با آنچه رزق می دانند از آنکه انها هم داخل رزق اند و قد اشار
الی ذلک بقوله فانتم و من اعتمدتم علیه سواء فلا تعتمد و اعلی
امثالکم فتعتمد و اعلی الکثرة و الاعتماد علی الکثرة یودی الی
عدم حصول ما وقع فیه الاعتماد اذ کل واحد من الکثیرین یقول له غیر
یقوم له بذلک فلا یقوم له شی فدعوه الحال الصحیح الی التفرغ و
التجرد الی واحد علی علم من ذلک الواحد انه یجر والیه و نفرع ماسواه
فیعین القیام به علیه فادی الی حصول المطلوب من وراء حجاب

ي

فی حق قوم و علی الشهود و الکشف فی حق آخرین وهم اهل الله و خاصته ثم قال قدس سره التوحید السادس

والعشرون من نفس الرحمن هو قوله انهم کانوا اذا قیل لهم لا اله الا الله یستکبرون هذا توحید التعجب وهو توحید الله لا توحید الهویة از معانی صحیحه استکبار عظیم انگاشتن و بزرگ داشتن است و چون مشرکان را تعدد آلهه و کثرت ان از آغاز سن تمیز باز در ضمیر خاکیه و در عقیده رسوخ پذیرفته بود و با این از معبود بحق و تعبیر از و به الله جل جلاله آگاهی داشتند شنیدن لا اله الا الله امری عظیم غریب نمود ایشان را و در تعجب افتادند که با وحدت و یگانگی ذاتی واحد این تعدد و کثرت صور چگونه تواند بود اجعل الآلهة الها واحدا ان هذا لشیء عجاب یک چیز را صورتی بیش نتواند بود چندین آلهه را که پرستش می

نمائیم چون یکی گوید کسی و ما سمعنا بهذا فی آبائنا الاولین و چون این تعجب از وجهی معقول مینمود و خلاف آن ظاهر از شخصی می شنیدند مثل خویش چه از وغیر از معرفی قالوا انما انتم بشر مثلنا بنوعی سالی و مقتضیات آن خبری نه ایشان را شیخ فرمود فحجبهم الحس عن معرفة النفس والاختصاص الالهی فاستثقلوا امر الله من حیث لا یشعرون لانه الامر عباده بالاعتبار و هو التعجب فقال ان فی ذلک لعبرة لاولی الابصار و قال فاعتبروا یا اولی الابصار فاعتبروا الکفار و هم من اولی الابصار و حمل آن سخن بر کذب کردن هذا الا اختلاق از آن بود که مرتبه و منزلت کویند آن عند الله معلوم شود ایشان را و باور نه کرد آنچه میگوید کلام خداوندیست که آلهه نامان خود را از برای آن پرستش مینمودند که وسیله تقرب ایشان شوند بحضرت او تبارک و تعالی که ما

دینی با قید وازتشرح

نعبدهم الا لیقربونا الی الله زلفی چه از نادانی آنها را بمثابه حجاب
ونائبان ملوک می دانستند و منشأش این بود اظلال آلهه
بر حیرتی چند که از معنی قل سموهم رسوا گشته سر از خجالت پیش
می بایست انداخت و قد اشار الی ذلک بقوله لانهم اذا
سموهم لم یسموهم الله و لا عقلوا من اسمائهم مسمی الله فانهم عارفون
باسمائهم فقالوا مثل ما قال قوم ابرهیم لقد علمت ما هؤلاء
ینطقون فتلک الحجة الالهیة علیهم منهم فما حاجهم الا بهم و تلک
حجتنا آتیناها ابرهیم علی قومه ثم قال قدس سره النفس

السابع والعشرون من نفس الرحمن

هو قوله ذلکم
الله ربکم له الملک لا اله الا هو فانی تصرفون هذا التوحید
الاشارة حضرت حق تبارک و تعالی بعد از ذکر آفریدن
آسمانها و زمین و تصرف در شب و روز بزیادتی و نقصان

گاه ازان برین و گاه ازین بران و ذکر تسخیر آفتاب و ماه و
سیر ایشان که بدید آمدن موالید سگانه و نظم احوال و اوضاع
مجموع منوطاست و مربوط بان و بعد از یاد خلق آدم و حوا و
فرزندان از نفس واحد و بدید آوردن ازواج ثمانیه از اشتر
و گاو و میشینه و بزینه که انفع دیگر حیوانات اند از برای ایشان
و تخصیص کرامت یخلقکم فی بطون امهاتکم خلقا من بعد خلق فی
ظلمات ثلث بذکر فرموده که ذلکم الله ربکم پس حاصل معنی
ذلکم اشارتی بود بانکه از و باو وقوع یافته آنچه نموده شد از
حوادث و احوال سماوی و ارضی با بهرها و مخاطب درین اشارت
مرکه خطاب را شاید و حال آنکه چنان کس بحسب معنی ما
اشهدتهم خلق السموات والارض ولا خلق انفسهم کا اطلاع
بر حدوث امری از اشتغال بآن حادث و تأثر از و نمی واند

بدید آرنده آنرا که در واقع جز حضرت آفریننده همه سبحانه وتعالی
نتواند بود وبسی مردم ازین غافل ونسبت با ایشان است استبعاد
وبعید مستفاد از خاتمه کریمه فانی تصرفون بنابرین مطلع بر
حوادث ووقایع راجین الاطلاع رفیقی باید که از مشار الیه
اشارت رفته بآن بیاگاهاند تا غافل نماند وهیچ بعد از
آن رفیق بر عقل سلیم یا شرع معصوم فرموده که ماتم من یقول
له فی هذه الاشارة ذلکم الله ربکم له الملک لا اله الا هو الا احد
هذین القرینین اما العقل السلیم او الشرع المعصوم وما عدی
هذین فانه یقول له خلاف ما قال هذان القرینان فیقول له
هذا الدهر تصرفه ویقول الاخرة هذه الطبیعة واحکامها ویقول
الاخر هذا حکم الدور فیصرفه کل قایل الی ما یراه فهو قول هذین
القرینین فانی تصرفون فیضل الله من یشاء ویهدی من یشاء

بالقرآن وما یضل به الا الفاسقین الخارجین عن حکم هذین
القرینین والله یقول الحق وهو یهدی السبیل ثم قال
قدس سره التوحید الثامن والعشرون
من نفس الرحمن هو قوله شدید العقاب ذی الطول لا اله
الا هو الیه المصیر هذا توحید الضرورة وهو من توحید الهویة
وهو علی الحقیقة مقام الایمان از انکه مومن را جان سزد که
اعتدالی بود در خوف ورجا او رانه سعت امیدش از بیم عاری
سازد ونه صولت بیم از امیدواری ورتش انکه عدالت
در امور وسویت بین الجمهور از اظلال وحدت حقیقی است وقد
لحق ورود بالعدل قامت السموات والارض ودران خود
حرازه نه که انتظام احوال هر کرتی را جهت وجدتی ضروری
ابت ودر هذا توحید الضرورة ایمائی بان هست در یابندگان

ذوقیات را وجون اقصی غایت معدلت وسوت هویت
مطلقه راست که نقایص واضداد را جامعست واتصاف
متقابلین بسبیل تساوی واتحاد در حکم از خصایص آنحضرت
اضافت مذکوره موید گشته بقول وسومن توحید الهویه واما
وجه خصوصیت این موضع باعتدال انکه اشتمال دارد بر جلالیات
وجمالیات ذوالجلال والاکرام فی قوله سبحانه شدید
العقاب ذی الطول وجون عقاب را فزید قوتی نیست از
سطوت معاضدی دیگر ندارد وذی الطول را اگرآن نیست
موید افتاده غافر الذنب وقابل التوب که هردو از جمالیاتند
وازجمال ذو وجوه این کریمه تصدر سوره است بحاومیم موی
به طوص تسعه متسعه در موطنین ظهوری وشعوری طرا
کمال ظهوری مشیر بآدم وص بعینه مشعر بخاتم کار وی عن

ابن عباس رضی الله عنهما فی جواب السوال عنه جبل بمکة علیها
عرش الرحمن وجون اعطاء وجود از غیر قدرت بر کمال آن ز بیده
سبحانه وتعالی محال است وافعال آنحضرت آنی بزمانی بر طبق
این طبقه از سخن که از سوانح وقت ثبت افتاد وجهی باشد تمامًا
نه بس بعید حل شدت عقاب بر سرعت تعاقب وصول فیض
رحمت ایجادی محصلش استمرار امداد آن رحمت عالم وعالمیان را
حسب ما یشاء وما یرید انه حمید مجید وجون مراد از وا این بود
معرفه باشد جون صفات سابق ولاحق ونماند آن دغدغه
که صاحب کشاف کفته واما شدید العقاب فامره مشکل لانه
فی تقدیر شدید عقابه لاینفک من هذا التقدیر ودر تدارک آن
از اقوال دیگران وتصرفات خود بسطی تمام کرده مشتمل بر
تکلفاتی که نه لایق بلاغت کلام معجز نظام است وتوفیق

این مقام را ناگزیرست از تذکار آنچه در موضع شانزدهم مبین و روشن
گشته از صدور نوری مترتب بر انبساط آنی مخلوق نخستین مشار
الیه در فرموده اول ما خلق الله نوری که اصل بکر وحدانی عالم و
محل استوای رحمت رحمانی آنست کما تحقق فی ذلک الموضع و عبارت
از لمعات بوجهی وجیه از محکمات صحیحه تنزیل الکتاب من الله
العزیز العلیم که با سعت و نورانیت علم شامل شئونات نامتناهی
و باعث اظهار اسمای حسنی الهی از غیرت ذاتی و مقتضیات آن
از تفرد و تقدس و احتجاب از متعینات موطن ظهوری را
دو آن متوالی نصیبی نیست از بقا جز بسبیل تجدد و انقضا که از
لوازم تعین با کر ظهور و پیدایی تعددات و تناهی و با تنزه
الهی محسوب از ذنوب و بمعزی غافر الذنب و قابل التوب از
معفرت و پوشانیدن تعین عارضی و قبول عین متعین و باز

ماندنش

ماندنش افصاح رفته و چون بفرموده شدید العقاب ذی الطول
مستحیل گشته آن معانی محقق شد که پیدایی عالم نظر الی ذاته امریست
سیال و نمایشی سراب مثال بر حسب مصدوقه کل شئ هالک الا
وجهه ملخص کلام و محصل آن لا اله الا هو الیه المصیر و برین توجه
در غایت اتساق و انتظام از افتتاح تا اختتام اشتمال بر اعتدال
را که سبق ذکر یافته بیان آنکه متعین در موطن ظهوری از افراد و
اشخاص انواع جمادی و نباتی و حیوانی را صلوح بد بدآمدن بر
اعتدال شخصی مترتب می باید که اگر تغیری و انحرافی با آن راه
یابد نقصانی و بیماریی طاری گردد و استمرار آن نمایش تا
اعتدال نوعی بود فراجش توانند بود از امداد فیض رحمت اتحادی
که از غایت سرعت تعاقب مستغفا و از شدید العقاب ظاهر
بینان غافل از حقیقت حال تجدد و انصرام آن در نمی یابند

وچون ازین اعتدال اکثر اهل تمیز اآگاهی بوده شیخ از برای
بقیه ارباب دعاوی در امور وارشاد ایشان در وجه خصوص صیب
اعتدال باین موضع لطیفه بدیع غریب الکیفیة چنانچه نموده شد
که فاشار الی دونی الافهام من عباده باعانه ذی الطول
بغافر الذنب وقابل التوب علی شدید العقاب الی ترک
الدعوی فان الشدید فی زعمه انه لا یقاوم ولو علم ان من ثم
یقاومه ما ادعی ذلک فنبه تعالی عباده علی تلک الدعوی فیکون
الحق یتولی امورهم بنفسه وعصمتهم فی حرکاتهم وسکناتهم
لیقفوا عند ذلک ویعلمون انه الحق ثم قال قدس

سره التوحید التاسع والعشرون

من نفس الرحمن هو قوله ذلکم الله ربکم خالق کل شیء لا اله الا
هو فانی تؤفکون هذا توحید الفضل وهو من توحید الهویة

ازکرامت حمرت طینة آدم بیدی اربعین صباحا وعلم آدم الاسماء
کلها معلوم میشود که آدمی در جامعیت صاحب قدحی معلی
ورقیب افتاد ظهور او شعور او ولهذا افضلیت معبر بخلافت و
خلق بر صورت انسان کامل راست وتوحید درین موضع که بعد از
قوله تع ان الله لذو فضل علی الناس وقوع یافته تشکر آن فضلیت
وازجامعیت مذکور این وارد که لخلق السموات والارض
اکبر من خلق الناس ولکن اکثر الناس لا یعلمون ومراد اکبریت در
منزلتاست نه در جرم که آنرا همه کس داند اما هر کس در نیابد
این که آن اکبریت نسبت با ناس از حیثیت ناسیت است و
صدق اطلاق این اسم بعرف عام وازین جهت فرموده اکبر
من آدم ومن الخلفاء که ایشان را فوقیت خلق بر صورت نه
از ناسیت است که اگر چنان بودی فضل وافزونی نبودی

بعضی را بر بعضی و قد فضلت الرسل بعضهم و شیخ بعد از افاده
این لطایف و دقایق فرموده فحصل الصورة لا بقاؤها
فضل فقال له و فضل على الناس اذ كان الفاضل ممن له ايضا
هذا الاسم و المراد بالفضل العام و الخاص فوحده بلسان العموم
و الخصوص فظهر توحيد الفضل من حضرت الكرم و البدل

ثم قال قدس سره التوحيد الثلثون من نفس

الرحمن هو قوله هو الحي لا اله الا هو فادعوه مخلصين له الدين
الحمد لله رب العالمين هذا توحيد الحياة و هو توحيد الكل و هو
من توحيد الهوية الخالصة از تطابق و توافق آیات آفاقی
و انفسی که در مواضع متعدده از کرایم قرآنی مستفاد می شود
ظهور کلمات ربانی است از نفس رحمانی و کلمات انسان
از انفاس ایشان و این که نفس ضروری است حیات و زندگی

هر متنفس را از اطلال لحق امر بیست که عالم بما فیها با آن حیات
افتاده از اجزاء متصاعده از وی ترشح آنکه حی حقیقی حق است
سبحانه و تعالی و آن حضرت مسیح خویش با نجا اعطا فرموده
نفس رحمانی است از کلام معجز نظام قرآنی فقال سبحان ربک رب
العزة و سبحان الذی اسری بعبده فسبحان الله حین تمسون و
حین تصبحون و بر ظاهر که ظاهر از کلمات الهی عالم است و
هیچ از عالم نیست الا انکه یسبح بحمده و از محامد هیچ ثنایی نیست
اکمل از ستایش با حدیث و یکتایی فان فیها عدم المشارکة و
التوحید افضل ثناء و هو لا اله الا الله فلهذا قلنا انه توحید
الحیاة و هو توحید الکل و هو اخلاص التوحید لله من الله ثم

قال قدس سره التوحید الحادی و الثلثون

من نفس الرحمن هو قوله لا اله الا هو یحیی و یمیت ربکم و رب

اباکم الاولین بذا توحید اکبر که از بدایع امور در موطنین ظهوری
وشعوری انکه بقا حدوث راست وحدوث بقا را چه مراد از
از حدوث تکون وبدید آمدن جزئیت در بیرون از قوی و
مشاعر ادراکی وتکرات نموده شد که در واقع وصول فیض رحمت
ایجادی عالم راو نمایش پرتو نور هستی بر اشیا تازه تازه بر سبیل
تجدد وانقضات که ظاهر امحصلش حدوثست وبقا استمرار
آن بر دوام وفی الحقیقه حادث نمایش مخلوقات وباقی سر
معبر توجه در کریمهٔ ویبقی وجه ربک ذو الجلال والاکرام وبس
ظاهر که از مقتضیات جلال تفرد در وجود است وعدم غیر
وازان اکرام افاضهٔ رحمت بی انقطاع وانصرام واین
افاضه که نمایش آسمانها وزمین از حسنات آن احسان وانعام است
برحسب وحزنا بالکم الامثال در آیت نور بیانی روشن یافته و

.چون اظهر انوار محسوسه از علویات شمس است واز سفلیات
سراج وهاج شیخ درین موضع بعد از اضافت توحید برکت از
وقوعش عقیب انا انزلناه فی لیلة مبارکة که آن شب قدر بوده موافق
منتصف شعبان وفیها یفرق کل امر حکیم ای محکم اشارت بحکم و
اسراری داشته که جاءت بها الرسل الالهیون ونطقت بها
الکتب الالهیه رحمة بعباد الله عامة وخاصة فکل موجود کما
جاء از کریمهٔ وان من شیء الا یسبح بحمده مستفاد میشود وما کل
احد یعلم من این صدرت فهی عامة الحکم خاصة العلم اذ کانت
الاستعدادات من القوابل مختلفة که فرق بسیارست از شمس
تا سراج در ضوء وروشنی وبا افزونی که روشنی شمس راست چون
قابلیت از فیض اقدست وفاعل بخشنده را امضاء اقتضا
خویش از قبول او بدبیر بذیرد در کریمه که گفته شد آنچه نور سموات

وارض را و هو نور الله سبحانه تمثیل بآن رفته روشنی مصباح
ارضی است که در زجاجه باشد و او در مشکاة تا محفوظ ماند از
استیلای باد که موجب حرکت و اضطراب او بود و اگر قوی
گردد بفرو نشستنش انجامد و ذکر امور ثلثه با شجره مومی است
بمراتب اربعه که از حکمت باهره مکونات را مقرر گشته در بروز از
علم بعین که محل ظهور خواص و آثار اشیاست چه گذشته غیر مرة
که هر چه ثبوتی علمی و تعینی معنوی و تشخصی مثالی و تشخصی عینی
نپذیرد رنگ هستی نگیرد و ظاهر نگردد و نظیر امور مذکوره در کلمات
انسانی سانح غیبی است و خاطر قلبی و مصور خیالی و معبر لسانی
و در کریمه چنانچه موقف تعلیم و تفهیم را اقتضاست از مشکاة اظهر
محسوس افتتاح رفته که تشخص عینی و تلفظ زبانی بمثابه آن
واقع شده و بشجره مشیر بکثرت و تنوع احکام یافته که ابطن و

واخفی از مراتب اربع که بثبوت علمی مودی شده اصل حقایق
اشیا و منشأ تخالف و تفاوت شان آنست و لهذا شیخ بشجره را
ماخوذ از تشاجر دال بر مخالفت داشته و بعد از بیان بعضی
لطایف سخن باین مسکیة الختام گشته که ثم ان لهذا المصباح
الذی ضرب به المثل زجاجة فللنور الالهی زجاجة تعرفک هذا
التوحید ما هی تلک الزجاجة و لیس ذلک للشمس و الزجاجة تشبه
الکوکب الدری فاذا کان المحل الذی ظهر فیه المصباح مشبها
بالکوکب الدری الذی هو الشمس فکیف یکون نور السراج فی
المنزل و هو صاحب المنزل ثم قال فی هذا السراج انه توقد ای
یوقد و یضیء من شجرة مبارکة زیتونة فلابد للنور الالهی من حقیقة
بها یقع التشبیه بالشجرة کما جاء فی اختلاف الاسماء الالهیة
من الضار النافع و المعز المذل و المحیی الممیت و اسماء التقابل

ثم ان هذا الشجرة لا شرقية ولا غربية فوصفها بالاعتدال فلهذا
كان السراج المذكور الذي وقع به التشبيه هو السراج الذي
في المشكاة والزجاجة فيكون محفوظا عن الحركة والاضطراب
لكون الشجرة لا شرقية ولا غربية فهذا كله لا يوجد في غير السراج ولا
بدان يعتبر هذا كله في النور الالهي ثم قال قدس سره

التوحيد الثاني والثلثون من نفس الرحمن

هو قوله فاعلم انه لا اله الا الله واستغفر لذنبك وللمؤمنين و
المؤمنات والله يعلم متقلبكم ومثويكم هذا التوحيد الذكري وهو
توحيد الله لذت بردريافتن جزيي وعذوبت ملايم ترتب مي
يابد كه ازو حاصل شود دريابنده را ودر موضع سابق روشن
شد كه هرچه پيدا مي شود در آسمان وزمين از نور الهي است وآثار
آنرا خاص وعام ادراك مي كنند هركس در نمايد كه پديد آمدنش

ازكجاست بنا برامور مذكور شمول رحمت بي نهايت را اقتضا
آن بوده كه آدمي مجبول باشد بر غفلت تا از ديدن اسبابي كه
مكونات نزد آن ظاهر گردد تخيل او آن بود كه لذتي حاصل مي شود
واز مشاهده وجه باقي در ان هر كس بادي الراي محظوظ نتواند
شد كه تخالف وتفاوت قابليات منافي آنست وشيخ
بعد از تنبيه بر مقدمات مقصود از افاده فرموده بايراد
اين كلمات كه فاذا جائته الذكرى على اي وجه جائته علم
بمجيئها انها تدل لذاتها انه لا اله الا الله وان تلك الاسباب
لولا وجه الامر الالهي فيها وهي عين الامر الالهي ما يكون عنها
شي اصلا فلما كان هذا التوحيد بعد ستره فقعة الذكرى انتج
له ان يسأل ستر الله للمؤمنين والمؤمنات فان رفع الستر
ووجود الكشف عند الرفع والعلم بانه عين الستر لا غيره لذة

لا یقدر قدرها فهی من منن الله علی عبده ثم قال قدس

سره التوحید الثالث والثلثون

من نفس الرحمن هو قوله هو الله الذی لا اله الا هو عالم الغیب و
الشهادة هو الرحمن الرحیم هذا توحید العلم وهو توحید الهویة باللطائف
مذکور درین موضع را محصل آنکه از خصایص توحید مستفاد از
کریمه اشارت بحیثیت تفرقه ناگزیر تعدد و کثرت از تمییز
میان غیب و شهادت وجمع میان علم و رحمت واین جمعیت
نسبت با غیر عالم الغیب والشهادة سبحانه وتعالی در علم لدنی
نصاب کمال باید که صاحبش هر آینه باوفر حظی از اشباع این
فایز گردد قال الله عز وجل فی شان خضر علیه السلم آتیناه رحمة
من عندنا واین از حسنات اسمین عظیمین الرحمن الرحیم وعلمناه
من لدنا علما از موهبت عالم الغیب والشهادة وآگاهان

بذوق از من لدنا دریابند که با علم ناشی از رحمت لینی وتعطفی
باشد که غصن لدن شاخ تازه را که از نرمی انعطاف پذیرد
گویند واجر در فرموده ویؤت من لدنه اجرا عظیما بعظمت
موصوف گشته وارسال افضل واکمل از همه علیه وعلی آله شرایف
الصلوات وکرائم التحیات بی شبهه از علم بوده وبا آن حسن ورود
یافته که وما ارسلناک الا رحمة للعالمین ارسالش رحمت وعلم را
نتیجه سعادتی بار زد ولهن که فبما رحمة من الله لنت لهم وشیخ
بعد از انچه مترجم شد فرموده که فالعلم وان کان شریفا فان لم
یعاد ان اشرفها مایکون من لدنه فان الرحمة مقرونة به ولها
النفس الذی ینفس الله به عن عباده مایکون من الشدة منهم

ثم قال قدس سره التوحید الرابع والثلثون

من نفس الرحمن هو قوله هو الله الذی لا اله الا هو الملک

القدوس هذا توحید النعوت وهو من توحید الهویة المحیط از
الفاظ موضوعه بعرف عام خصوصیتی عظیم دارد کلمه هو در
دلالت بر ذات باطلاقها بی شائبه امری که ملاحظه آن
منشأ تعینی وتخصصی تواند بود غیر از مفهوم وحدت وغیبت
نسبت با هر متکلم ومخاطب در هر زمان ومکان که افند وهم
گوینده داند از او وهم شنونده پس در واقع این کلمه را بی
اندیشه چیزی دیگر آنچه صادق آید بر او یکه وحدانی عالم باشد
بعینه ومرجع مجملا در ضمن اوست که نه در بودن آن جنابیست
ونه در وحدتش ودر مجلای احصایی هو که جامع وحدتین فرقی
وجمعی است اشارتی بین است باین معنی واز خصوصیت مذکور
افتاده که در کلام الهی مقرون بالا اوست در بیشتر مواضع
دال بر توحید ویکتایی حضرت متکلم قدیم علیم تبارک وتعالی

وصدر کریمه هموست درین موضع کما اشار الشیخ الیه بقوله
وهو من توحید الهویة المحیطة فله النعوت کلها نعوت الجلال
وچون صفات تنزیهی را دلالت بر اموری ثبوتی نیست و
ظهور آثار اسمای حسنی را از ثبوت ووجود مظاهر گزیر نه
فرموده که قدم الهویة واخرها حتی اذا جاءت نعوت الرسول
وحصلت الحیرة فی قلب السامع منعت الهویة باحاطتها ان
تخرج السامع الی العدم فتقول فما ثم شیء وجودی او قد خرج
عن وجود العقل والحس فلحقه بالعدم فیمنعه الهویة فان الضمیر لا بد
ان یعود علی امر مقرر فافهم ثم قال قدس سره التوحید
الخامس والثلثون من نفس الرحمن هو قوله الله لا
اله الا هو وعلی الله فلیتوکل المؤمنون هذا توحید الرزایا و
الرجوع فیها الی الله لیزول عنه الهما از ملاحظه مضمون ما اصاب

السروب ظ

من مصيبة الا باذن الله ومن يؤمن بالله يهد قلبه كه قبل از كريمه
اين موضع وقوع يافته روشن گردد وجه اضافت اين توحيد برب
و رجوع مصيبت زده بحضرت حق وحده لا شريك له دفع الم را
كه چون انديشه رود كه آنچه واقع شد او را بارادت و خواست
بخشنده حيات او و نگاه دارنده آن بوده و فوت گشته كه
ازان متألم و غمگين است هم ازان حضرت بر سبيل امانت
واجب الرد با او بوده و بمالكش بازگشته كه آرنده و برنده و نگاه
دارنده همه در همه حال اوست تعالى و تقدس البته صبر بران
واقعه را شدت و مرارت و تلخى نمايد و با رضا بقضا و تسليم
انا لله و انا اليه راجعون بشكر نعماء زندگانى كه اصل مطالب
و رغائب اين جهانى است انجاميده فائز گردد بكرامت انما
يوفى الصابرون اجرهم بغير حساب كما قال الشيخ فتوحيد

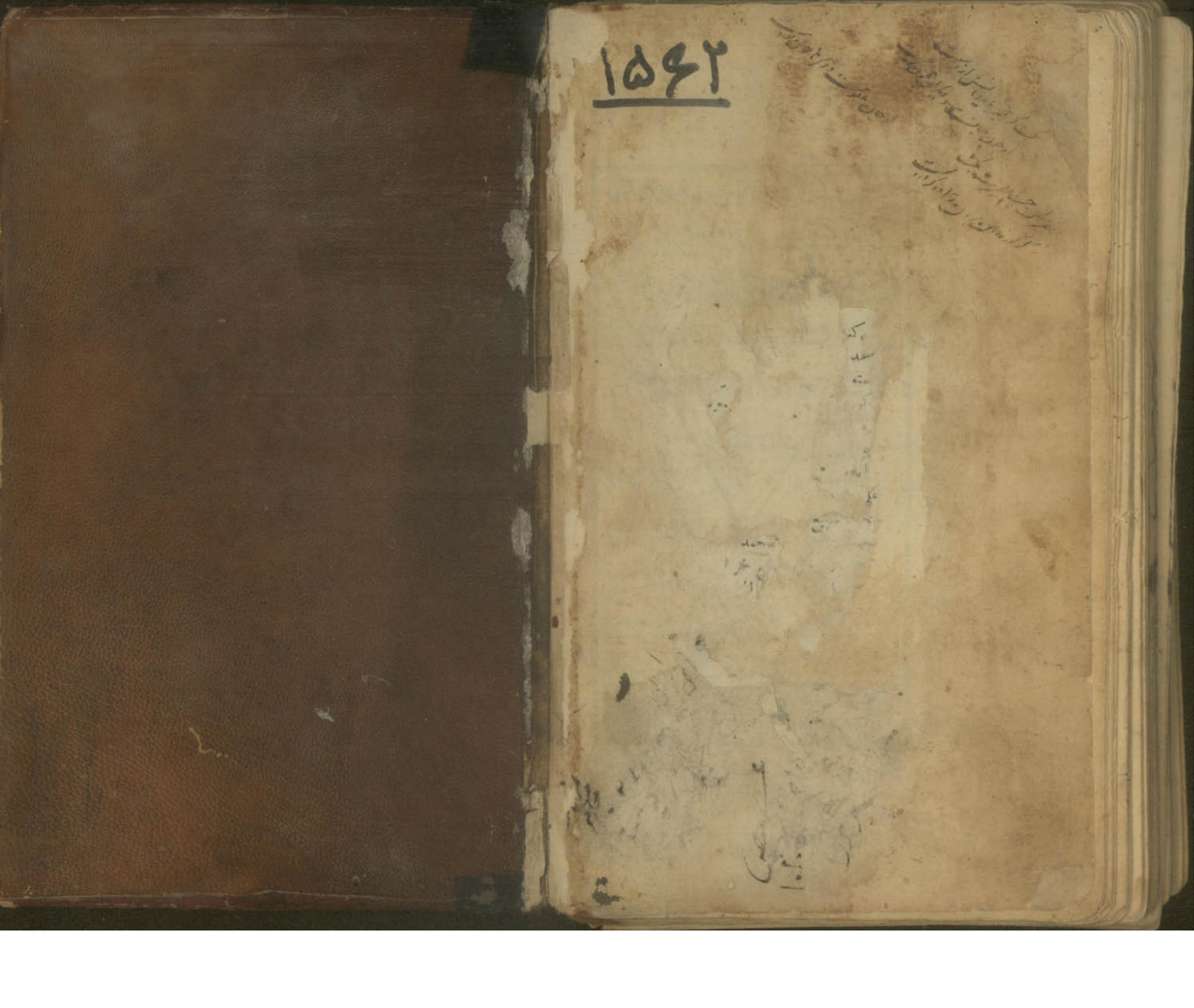
الرزايا انفع دواء يستعمل ولذلك اخبر ما لهم منه تعالى في ذلك
فقال اولئك عليهم صلوات من ربهم ورحمة والرحمة لا يكون
معالم واولئك هم المهتدون تقول الذين تبيّن لهم الا من على
ما هو عليه في نفسه قسمة مصيبة في حقه لنزولها به وفي حق من ليس له
هذا الذوق لنزول الهانى قلبه فيسخط فيحرم خيرها ثم قال قدس
سره **التوحيد السادس والثلثون** من
نعت الرحمن هو قوله رب المشرق والمغرب لا اله الا هو
فاتخذه وكيلا هذا توحيد الوكالة وهو من حيث الهوية احسان
بى نهايتى الهى درين كريمه تمليك فرموده انسان را جميع آنچه
آفريده از براى منفعت و مصلحت او و فرموده كه آنحضرت
را وكيل سازد تا بهمگى همت تواند پرداخت باقامت وظائف
عبادت و پرستش آفريننده سبحانه كه از براى آنش آفريده و



آگاهانیده بتصریح در وما خلقت الجن والانس الا لیعبدون
وحکمت دراد بتوکیل اکر در کریمهٔ وانفقوا مما جعلکم مستخلفین فیه
او بانفاق رفته عباد را کر تصرف ایشان را بود دیدانچه صرف
باید کرد و مصروف ملک مستخلف عالم بمواضع انفاق و
مصارف لایق بروجهی مرضی مالک مال کرهمان حضرت
است ولهذا قال الشیخ فی ل الشرایع وابانت لمصارف
المال فانفق علی بصیرة بنظر الوکیل فمن انفق فیما لم یا مره الوکیل
بالانفاق فیه فعلی المنفق قیمه ما استهلک من مال استخلفه فیه و
لاشی له فانه مفلس لحکم الاصل فلا حکم علیه فاعطاه هذا التوحید
رفع الحکم عنه فیما اتلف من مال من استخلفه وهذا آخر تهلیل ورد
فی القرآن الذی وصل الینا وهو ستة وثلثون ما قد ذکرناها
بکمالـ[ـه] وآیة ذکر الله بها نفسه وامرنا ان نذکره بها فانشا ها

فی

فلما ذکرناه بها علمنا من لدنه علما وکان ذکرها رحمة منه بنا
فهذا قد ادینا العشر الواجب علینا مکملا فوقع
فی ید الحق فیقول تربیته الی وقت اللقاء
ورد الامانات الی اهلها و
الله یقول الحق وهو
یهدی السبیل
تمّ


١٥٦٢

